



بصیرت های قرآنی

مؤلف:

علی یزدانیان

سرشناسه	: یزدانیان، علی، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: بصیرت‌های قرآنی / مولف علی یزدانیان.
مشخصات نشر	: گرگان: انتشارات نوروزی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۸ ص.
شابک	: 978-600-364-892-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۱۱ - ۲۱۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: بصیرت -- جنبه‌های قرآنی Insight -- Qur'anic teaching
موضوع	: بصیرت -- احادیث Insight -- Hadiths
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ب۶/۲۸۶/۲ BP۲
رده بندی دیویی	: ۸۳/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۲۸۷۰۵۵

بصیرت های قرآنی

تالیف: علی یزدانیان

صفحه آرا و طراح جلد: بهاره عزت تبار

نوبت چاپ: اول-۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۲۱۸ ص

قطع: وزیری

شمارگان: ۲۰۰

شماره شابک: ۰ - ۸۹۲ - ۳۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

چاپ و نشر: نوروزی - ۰۱۷۳۲۲۴۲۲۵۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



نشانی: گلستان، گرگان، خیابان شهید بهشتی، بازار رضا (ع). ۰۱۷-۳۲۲۴۲۲۵۸

دورنگار: ۰۱۷-۳۲۲۲۰۰۴۷ آدرس الکترونیکی: Entesharate.noruzi@gmail.com

سایت انتشارات: www.Entesharate-noruzi.com

تقديم به شهدای مدافع حرم

(حضرت زینب س)

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول: کلیات

۲	مقدمه:
۴	مفاهیم و تعریف
۴	۱- معنای لغوی بصیرت
۶	۲- معنای اصطلاحی بصیرت
۷	۳- تعریف عرفانی بصیرت
۸	۴- معنای لغوی فکر
۹	۵- معنای لغوی قلب و جایگاه آن
۱۰	قلب
۱۱	جایگاه قلب
۱۳	۶- معنای لغوی فتنه:
۱۵	۷- معنای لغوی شهد:
۱۷	۸- معناشناسی واژه «عقل»

فصل دوم: بصیرت در بینش قرآن و روایات

۲۰	بخش اول: بصیرت در تعاملات انسان
۲۰	۱- منابع بینش
۲۰	۱-۱ عقل:
۲۰	۱-۲ علم و دانایی:
۲۱	۱-۳ قرآن کریم:
۲۳	۱-۴ تاریخ و سرگذشت گذشتگان:
۲۶	۲- بصیرت در حوزه فردی
۲۶	۲-۱ دستیابی به ایمان واقعی
۲۶	۲-۲ برتری در اعمال

۲۶	۲-۳ حرکت سنجیده.....
۲۷	۲-۴ شهامت و خطر پذیری.....
۲۷	۲-۵ فرجام اندیشی.....
۲۷	۳- بصیرت در حوزه تعاملات اجتماعی.....
۲۷	۳-۱ ایجاد همگرایی.....
۲۸	۳-۲ جریان شناسی کنشگران اجتماعی - سیاسی.....
۲۹	۴- بصیرت عقلانی.....
۳۲	۵- بصیرت و تقوا.....
۳۴	۶- رابطه تقوا و عقل.....
۳۵	۷- بصیرت در مدیران.....
۳۵	۷-۱ شرح صدر اسلامی.....
۳۶	۷-۲ بصیرت و خودسازی.....
۳۷	۷-۳ بصیرت و مدیریت.....
۳۸	۸- بصیرت در دشمن شناسی.....
۴۱	۹- ضرورت و اهمیت بصیرت.....
۴۲	۱۰- صبر در قرآن.....
۴۴	۱۱- صبر در روایات.....
۴۴	۱۲- تعامل صبر و بصیرت.....
۴۵	۱۳- اهل بصیرت.....
۴۵	۱۳-۱ حضرت ابراهیم (ع).....
۴۵	۱۳-۲ پیامبر (ص) رسول بصیرت.....
۴۶	۱۳-۳ علی (ع) اهل بصیرت.....
۴۷	۱۳-۴ بندگان خاص خدا.....
۴۸	۱۳-۵ بنده انابه کننده.....
۴۸	۱۳-۶ متقین.....
۴۹	بخش دوم: بصیرت در سیمای قرآن و نهج البلاغه.....

۱_ بصیرت در قرآن.....	۴۹
۲- بصیرت اعتقاد به ربوبیت	۵۲
۳- اوصاف اولوالالباب.....	۵۷
۴- بصیرت در زمینه عبرت آموزی	۵۸
۵- برتری بینایی و بصیرت در زندگی بشر نسبت به کوردلی و ناینبایی	۶۲
۶- ابزارهای بصیرت.....	۶۶
۱- ۶ چشم	۶۶
بصیرت اخلاقی، اجتماعی آیت الله مرعشی نجفی	۶۷
۲- ۶ قلب	۶۸
بصیرت در جهت حل مشکلات مردم	۶۸
۳- ۶ گوش	۶۹
۷- ویژگی های اهل بصیرت	۷۰
۱- ۷ زمان شناس	۷۰
۲- ۷ شناخت فتنه و تشخیص حق از باطل	۷۰
۳- ۷ شناخت روشن از دین	۷۱
۴- ۷ شناخت دوست و دشمن	۷۱
۵- ۷ تولی و تبری	۷۲
۶- ۷ آگاهی از ترفندها و خدعه های دشمن	۷۲
۸- وظایف اهل بصیرت.....	۷۳
۱۸- یاری به دیگران	۷۳
۲۸- آگاهی دادن به مردم (روشنگری)	۷۴
۳۸- جلوگیری از فرصت سوزی	۷۵
۹- عوامل تحقق بصیرت.....	۷۶
۱۰- عوامل رشد بصیرت	۷۸
۱- ۱۰ داشتن فکر و اندیشه و تجزیه تحلیل مسائل	۷۸
۲- ۱۰ شناخت حقیقت ولایت و ولی امر زمانه خود.....	۷۹

۱۰-۳	دور اندیشی و خردمندی	۸۰
۱۰-۴	ذکر و یاد الهی	۸۱
۱۰-۵	عبرت گرفتن از مسایل گوناگون	۸۲
۱۰-۶	توبه	۸۳
۱۰-۷	اهم نشینی با علما	۸۳
۱۰-۸	نفی وابستگی های مادی	۸۳
۱۱-۱	آثار بصیرت	۸۵
۱۱-۱-۱	دانایی	۸۶
۱۱-۲	دست یابی به توحید (شناخت توحید)	۸۶
۱۱-۳	درخواست بازگشت در آخرت	۸۷
۱۱-۴	عبرت آموزی	۸۷
۱۱-۵	سود شخصی	۸۸
۱۱-۶	دور اندیشی	۸۸
۱۲-۱	ارزش بصیرت	۸۹
۱۳-۱	راه های کسب بصیرت	۹۱
۱۳-۱-۱	تمسک به قرآن	۹۱
۱۳-۲	درک و فهم عمیق دینی	۹۳
۱۳-۳	مشورت	۹۵
۱۳-۴	روحیه پرسشگری	۹۶
۱۳-۵	ولایت مداری	۹۷
۱۳-۶	ایجاد ظرفیت فردی	۹۸
۱۳-۶-۱	تقوی	۹۸
۱۳-۶-۲	قدرت تشخیص	۹۹
۱۴-۱	بصیرت در نهج البلاغه	۱۰۰
۱۵-۱	فتنه در نگاه علی (ع)	۱۰۰
۱۶-۱	ابعاد تقوا از منظر علی (ع)	۱۰۲

- ۱۷- تقوای سیاسی..... ۱۰۲
- ۱۸- راه کارهایی برای دفع فتنه در نهج البلاغه..... ۱۰۴
- ۱۹- دنیا شناسی در نهج البلاغه..... ۱۰۵
- ۱۹-۱ وصف گمراهان و غفلت زدگان..... ۱۰۵
- ۱۹-۲ درمان غفلت زدگی ها..... ۱۰۶
- ۲۰- ضرورت پیروی از امامان دوازده گانه..... ۱۰۶
- ۲۱- شرایط امامت و رهبری..... ۱۰۷
- ۲۲- عوامل و زمینه های بصیرت از منظر مولای متقیان حضرت علی (ع)..... ۱۰۸
- ۱-۲۲ تقوا و یاد حق..... ۱۰۸
- ۲-۲۲ نفی وابستگی های مادی..... ۱۰۹
- ۳-۲۲ بهره گیری از ابزار شناخت..... ۱۱۰
- ۴-۲۲ عبرت..... ۱۱۰
- بخش سوم: بصیرت از نگاه اهل بیت و بزرگان..... ۱۱۱
- ۱- بصیرت از دیدگاه اهل بیت..... ۱۱۱
- ۱-۱ از نظر پیامبر (ص)..... ۱۱۱
- ۲-۱۱ از نظر حضرت علی (ع)..... ۱۱۲
- ۳-۱ از نظر امام حسن (ع)..... ۱۱۳
- ۴-۱۱ از نظر امام حسین (ع):..... ۱۱۳
- ۵-۱ از نظر امام سجاد(ع):..... ۱۱۳
- ۶-۱۱ از نظر امام باقر (ع)..... ۱۱۴
- ۷-۱ از نظر امام جعفر صادق (ع)..... ۱۱۴
- ۸-۱ از نظر امام کاظم (ع)..... ۱۱۴
- ۹-۱ از نظر امام رضا (ع)..... ۱۱۴
- ۱۰-۱ از نظر امام جواد (ع)..... ۱۱۵
- ۲- بصیرت از نگاه بزرگان دین..... ۱۱۵
- ۱-۲ بصیرت از نگاه حضرت امام خمینی (ره)..... ۱۱۵

- ۲-۲ بصیرت از نگاه مقام معظم رهبری ۱۱۶
- ۲-۳ بصیرت از دیدگاه شهید مرتضی مطهری ۱۱۸

فصل سوم: بررسی مساله عوام و خواص

- بخش اول: وظایف و عملکرد عوام و خواص در بستر تاریخ ۱۲۲
- ۱- تعریف عوام و خواص ۱۲۲
- ۲- واژه های حاکی از خواص ۱۲۳
- ۲-۱ حواری (حواریین) ۱۲۳
- ۲-۲ اولوالعلم (عالمان ربانی) ۱۲۴
- ۲-۳ عالمان اهل کتاب ۱۲۴
- ۲-۴ ملا ۱۲۵
- ۲-۵ مترفان ۱۲۵
- ۲-۶ پیشوایان گمراهی ۱۲۵
- ۲-۷ مستکبران ۱۲۶
- ۳- واژه های حاکی از عوام ۱۲۷
- ۳-۱ ناس ۱۲۷
- ۳-۲ پیروان گمراه ۱۲۷
- ۳-۳ مستضعفان ۱۲۸
- ۴- ویژگی های عوام و خواص ۱۲۸
- ۴-۱ ویژگی های خواص ۱۲۸
- ۴-۱-۱ اهل فهم و تجزیه و تحلیلند ۱۲۸
- ۴-۱-۲ بصیرت ۱۲۹
- ۴-۱-۳ انتخاب گری ۱۲۹
- ۴-۱-۴ جانبداری از حق ۱۳۰
- ۴-۱-۵ مقاومت بر موضع حق ۱۳۰
- ۴-۲ ویژگی های عوام ۱۳۰
- ۴-۲-۱ نداشتن قدرت فهم، تحلیل و ژرف نگری ۱۳۰

۴-۲-۲	پيروان ظاهرين.....	۱۳۱
۴-۲-۳	اهتمام به ارزش های مادی.....	۱۳۲
۴-۲-۴	تقلید.....	۱۳۳
۵-	وظایف عوام و خواص در هدایت جامعه.....	۱۳۴
	وظایف خواص:.....	۱۳۴
۵-۱	عمل به علم.....	۱۳۴
۵-۲	تصمیم گیری به موقع.....	۱۳۵
۵-۳	رشادت و جوانمردی.....	۱۳۵
۵-۴	امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۳۶
۵-۵	زهد و بی اعتنایی به دنیا.....	۱۳۶
۵-۶	پیروی از رهبر آگاه و شجاع.....	۱۳۷
۶-	نمونه هایی از خواص قرآن.....	۱۳۸
۷-	نظر قرآن پیرامون اکثریت مردم.....	۱۴۰
۸-	عبرت گرفتن خواص از حوادث گذشته.....	۱۴۲
۹-	خواصی که اهل حق بوده، تا پای جان حامی دین بودند.....	۱۴۵
۹-۱	مالک اشتر.....	۱۴۶
۹-۲	حربن یزید ریاحی.....	۱۵۱
۱۰-۱	انحراف خواص پس از وفات پیامبر اسلام (ص).....	۱۵۶
۱۰-۲	بازی حکمیت نمونه دیگر از انحرافات خواص.....	۱۵۹
۱۱-	عوامل لغزش خواص اهل حق.....	۱۶۲
۱۲-	جلوه های دنیا پرستی.....	۱۶۳
۱۲-۱	خود پرستی.....	۱۶۳
۱۲-۲	مال پرستی.....	۱۶۷
۱۲-۳	ریاست طلبی.....	۱۷۴
۱۲-۴	ملاحظات خویشاوندی.....	۱۷۶
۱۲-۵	ترس.....	۱۷۸

۱۷۹.....	۱۲-۶ غرور علمی
۱۸۰.....	۱۲-۷ تعصب
۱۸۰.....	۱۳- راههای پیش گیری از لغزش خواص
۱۸۱.....	۱۳-۱ خود سازی
۱۸۲.....	۱۳-۲ تصمیم گیری سنجیده
۱۸۳.....	۱۳-۳ برنامه ریزی
۱۸۴.....	۱۳-۴ ارتباط با مردم
۱۸۴.....	۱۳-۵ انتخاب همکاران شایسته
۱۸۵.....	۱۳-۶ نظارت
۱۸۶.....	بخش دوم: آسیب شناسی بصیرت دینی (موانع بصیرت)
۱۸۶.....	آسیب شناسی بصیرت دینی
۱۸۷.....	۱- غفلت
۱۸۸.....	۱-۱ غفلت از یاد خدا
۱۸۹.....	۱-۲ غفلت از آخرت
۱۹۰.....	۲- بی تقوایی
۱۹۱.....	۳- صفات شیطانی
۱۹۲.....	۴- هواپرستی
۱۹۴.....	۵- تکبر و خودبرتربینی
۱۹۵.....	۶- دنیا گرایی
۱۹۷.....	۶- شاخه های دنیا گرایی
۱۹۷.....	۶-۱ ریاست طلبی
۱۹۸.....	۶-۱-۲ مال پرستی
۱۹۹.....	۶-۱-۳ شهوت پرستی
۲۰۱.....	۶-۱-۴ قدرت طلبی
۲۰۲.....	۷- حسادت
۲۰۴.....	۸- جهل

۲۰۶.....	۹- نژاد پرستی.....
۲۰۶.....	۹-۱ فامیل گرایی.....
۲۰۷.....	۹-۲ خانواده محوری.....
۲۰۸.....	۹-۳ شخصیت محوری.....
۲۰۹.....	۱۰- سطحی نگری.....
۲۱۰.....	«کتاب نامه».....

فصل اول

کلیات

مقدمه :

روشنی خورشید سراسر زمین را فرا می گیرد و همه اشخاص و اشیاء را روشن می سازد و رنگ ها را آشکار می سازد، و نقش خود را تا این اندازه به انجام می رساند، و هنگام انجام گرفتن نقش چشم در دیدن فرا می رسد و به همین گونه قرآن نقش خود را در آن هنگام به انجام می رساند که هدایت انتشار می یابد و حقایق آشکار می شود، و پس از آن قلب و بصیرت عملی خود را برای درک و دریافت این حقایق آغاز می کنند پس اگر آدمی بصیرت و قلب خویش را قفل کند، از هدایت قرآن چیزی به دست نمی آورد و حقایق را نمی تواند بشناسد، درست همچون کسی که چون چشم را ببندد، علی رغم تابش نور خورشید بر همه ی چیزها و آشکار بودن آنها، هیچ چیزی را نمی تواند ببیند.

پروردگار را حمد و ستایش می نمایم که نعمت بزرگ تورق کل آیات الهی جهت استخراج آیات مورد نظر را عنایت مان فرمود. آیاتی که در قالب «بینایی قلب و بصیرت» به مومنین و مسلمانان و پیامبران الهی و خصوصاً نبی اکرم(ص) در موضوعات مختلف خطاب گردیده است

خداوند بزرگ بهترین مکتب، کتاب و رهبر را برای هدایت مردم فرستاده است اگر نپذیرفتند به خودشان ستم کرده اند با توجه به اینکه در نهاد هر انسانی عقلی قرار داده تا انسان را به حقانیت کتاب آسمانی برساند. برای رسیدن به چنین عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد چون گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو می کند و او را از شناخت و آگاهی و بصیرت باز می دارد.

مساله بصیرت، مساله ی مهمی است کسی که مسلمان باشد و بخواهد مسلمان متدین بمیرد ولی به مساله بصیرت توجهی نکند محال است. بصیرت یک سلاح است، یک ابزار و وسیله است بصیرت باید همراه دینمان، اعتقادمان و مکتب مان همراه باشد. خدای متعال در آیه ی ۱۰۸ سوره یوسف به پیامبرش امر می کند:

«قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيره وانا و من اتبعني» به مردم بگو که من و تابعان من همه اهل بصیرتیم و با بصیرت حرکت می کنیم در این آیه شریفه دو چیز کنار هم قرار گرفته (هدف و وسیله) هدف دعوت به

سوی خدا و ابزار هم بصیرت، تحقق آن هدف مهم لازمه اش داشتن بصیرت است بدون بصیرت نمی توان به آن هدف رسید.

تقویت بصیرت در عصر حاضر، ضروری ترین مسئله فرهنگی برای مردم مسلمان بویژه نسل جوان است آنچه می تواند زمینه ساز حکومت جهانی حضرت بقیه الله اعظم (عج) باشد بصیرت مردم می باشد.

جامعه اسلامی ما که مسیر خویش را به سوی آینده سپری می کند مستلزم مسيردهی و جهت دهی خواص اهل حق و دنبالۀ روی عوام جامعه می باشد، تا ان شاءالله بتواند کاروان حق و حقیقت را در این دنیای پر زرق و برق به دور از همه فتنه ها و آشوب ها همراه با صبر و پایداری لازم که ویژگی بازر خواص اهل حق است به سر منزل مقصود برساند. (به امیدآن روز)

مفاهیم و تعریف

۱- معنای لغوی بصیرت

ابن منظور بصر و بصیرت را چنین معنا کرده است:

بصر، یعنی چشم؛ اما (برخلاف «عین») مذکر است. گفته شده: بصر عبارت از حواس دیدن است. بصیرت یعنی حجت. بصر یعنی نفوذ در دل؛ «بصر القلب» به نگاه و خطور آن می گویند و بصیرت عقیده قلبی، شناخت، یقین و زیرکی و عبرت است. بصیرت یعنی هوش ... «فعلى ذلك على بصيرة» یعنی از روی قصد و آگاهی و علی غیر بصیره» یعنی از روی غیر یقین ... علی بصیره من امرکم و یقین» یعنی: با داشتن شناخت و یقین در کار شما» ... بصیرت، یعنی عبرت بصر یعنی علم. بصرت بالشیء یعنی: آن چیز را دانستم و بصیر، به معنای عالم است.^۱

احمد بن فارس درباره واژه بصیرت می گوید:

با وصاد و راء (بصر)، دو معنای اصلی را تشکیل می دهند: یکی عبارت است از علم به چیزی گفته می شود «هو بصیر به؛ یعنی: او به آن چیز داناست» ... بصیرت، به معنای سپر است و به معنای برهان هم آمده است. اصل همه این ها روشن بودن چیزی است. اما معنای اصلی دوم، درشتی است. از همین معناست «بَصْر» که عبارت از دو چرم را بر هم دوختن است، چنان که کناره پارچه، دوخته می شود.^۲

بصیرت جمع بصائر به معنی عقل، هوشیاری و عبرت است.^۳

راغب اصفهانی در توضیح معنای بصر و بصیرت می گوید: بصر، به عضو بینایی و به حس بینایی و قدرت ادراک دل و به نیرویی که در آن است گفته می شود

۱- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۰ق)، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶

۲- ابن فارس، احمد، (۱۳۸۹ق)، معجم مقاییس اللغة، مکتبه المصطفی البابی، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۳

۳- رحیمی نیا، مصطفی، (۱۳۸۶ش)، ترجمه ی المنجد، انتشارات صبا، ج ۱، ص ۸۲

و به عضو بینایی، کمتر بصیرت گفته می شود. در صورت اول (دیدن با چشم)، (ابصرت) می گویند و در صورت دوم «ابصرت و بصرت به» در صورت دیدن با حواس بینایی، چنانچه با رویت قلبی همراه نباشد، به ندرت گفته می شود. «بصرت»^۱

بصیرت در لغت به معنای عبرت، ثبات در دین، حجت و استبصار در چیزی، علم و خبره، زیرکی و گواه و همچنین به معنای عقیده ی قلب و یقین است.^۲

بصیرت در فرهنگ معین به معنی دانایی، بینایی، بینایی دل، هوشیاری، زیرکی و یقین است.^۳

بررسی آنچه در تبیین معنای بصیرت آمده نشان می دهد که این واژه، در معانی گوناگونی به کار رفته است؛ مانند: دانش، بینش دل، نور دل، آگاهی، زیرکی، هوشیاری، برهان، عبرت و اعتقاد صحیح دینی.^۴

اما همه این معانی، در واقع همان طور که ابن فارس گفته به معنای اولیه ماده بصیرت، باز می گردند. حتی اطلاق «بصر» به چشم نیز بدان جهت است که چشم، یکی از مهمترین راه های تحصیل علم و معرفت است.

گفتنی است که هر چند بصیرت، در اصل به معنای علم است؛ لیکن باید توجه داشت که هر علمی، بصیرت نیست و هر عالمی بصیر نامیده نمی شود؛ بلکه این واژه حاکی از نوعی احاطه علمی و آینده نگری است.

۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷

۲- فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۰۵ق)، المصباح المنیر، موسسه دار الهجرة، ص ۵۰

۳- معین، محمد، (۱۳۶۰)، فرهنگ معین، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج ۱، ص ۵۳۴

۴- میر سلیم، سید مصطفی، (۱۳۷۵ش)، دانش نامه جهان اسلام، بنیاد دائره المعارف اسلامی، ج ۳، ص ۴۸۴

بصیرت از طریق مشاهده ی حسی و یا از طریق ادراکات قلبی بدست می آید اگر چه برخی علما بر ادراک قلبی تاکید بیشتری دارند و به عبرت نیز بکار رفته است. اما برخی معتقدند که معنی اصلی بصیرت علم است.^۱

بصیرت: چیزی است که هدایت و گمراهی به وسیله ی آن مشخص شده و بین حق و باطل تمیز می دهد.^۲

۲- معنای اصطلاحی بصیرت

بصیرت عبارتست از قوه قلبی یا نیروی باطنی که به نور قدسی روشن گردیده و از پرتوآن، صاحب بصیرت، حقایق و باطن اشیا را در می یابد، بصیرت به مثابه بصر (چشم) است برای نفس.^۳

بصیرت در اصطلاح، عبارت است از قوه ای در قلب شخص، که به نور قدسی منور بوده، به وسیله آن حقایق اشیاء و امور را درک می کند، همان گونه که شخص به وسیله چشم، صور و ظواهر اشیاء را می بیند.^۴

برخی گفته اند: شناخت روشن و یقینی از دین، تکلیف، پیشوا، حجت خدا، راه، دوست و دشمن، حق و باطل، بصیرت نام دارد.^۵

۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۰۴۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۲، ص ۵۹۱

۲- طریحی، فخرالدین، (۱۴۰۸ق)، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ج ۳، ص ۲۲۳

۳- جمعی از محققان، (۱۳۸۷)، دایره المعارف شیعه، ج ۳، ص ۱۷۲

۴- هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۳ش)، فرهنگ قرآن، بوستان کتاب، چاپ اول، قم، ج ۶، ص ۲۶۴

۵- محدثی، جواد، (۱۳۸۱ش)، پیامهای عاشورا، انتشارات تحسین، چاپ دوم، قم، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷

چنانچه حضرت امیر (ع) از رزمندگان راستین با این صفت یاد می کند که: «حملوا بصائر هم علی اسیافهم» بصیرت های خویش را بر شمشیرهای شان سوار کردند. یعنی اگر در میدان نبرد تیغ می زدند از روی بصیرت بود.^۱

شهید مطهری در تعریف روشن بین یا همان بصیرت که تجلی آن رفتار امام حسین (ع) بود می گوید: روشن بینی یعنی چه؟ یعنی حسین (ع) در آن روز چیزهایی در خشت خام می دید که دیگران در آینه ی هم نمی دیدند.^۲

۳- تعریف عرفانی بصیرت

بصیرت از نظر اهل عرفان، عقلی است که با نور قدسی منور شده و با هدایت الهی روشن گردیده باشد، لذا دچار خطا و اشتباه نمی شود و همواره حقیقت را پیدا و نمایان دیده و باطل را نابود و شنونده می بیند و هیچ گاه دچار حیرت نشده، شک و تردید در آن راه نمی یابد.^۳

در اصطلاح عرفانی و فلسفی عبارت است از قوه ای شخصی که به نور قدسی منور بوده و شخصی به وسیله آن، حقایق اشیاء و امور را درک می کند. همان گونه که شخصی، به وسیله چشم، صورت ها و ظواهر اشیاء را می بیند.^۴

البته برخی گفته اند: بصیرت، معرفت و اعتقاد حاصل شده در قلب، به امور دینی و حقایق امور است.^۵

^۱ - فیض الاسلام، نهج البلاغه، (۱۳۷۸ ش)، انتشارات فقیه، چاپ چهارم، تهران، خطبه ۱۵۰، ص ۴۶۰

^۲ - مطهری، مرتضی، (۱۳۶۳ ش)، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، ج ۲، ص ۸۴

^۳ - انصاری، عبدالله، (۱۳۹۴ ق)، منازل السائرین، شرح عبدالرزاق قاسانی، انتشارات بوستان، ص ۳۳۷

^۴ - لسان العرب، ج ۲، ص ۴۱۸

^۵ - فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۴ ق)، ترتیب کتاب العین، انتشارات اسوه، قم، ج ۱، ص ۱۶۶

باین همه مراد از بصیرت در عرف سیاسی و اجتماعی، همان قدرت تشخیص مسایل پیچیده سیاسی و اجتماعی و درک و فهم درست آن، برای دست یابی به راهکارهای مفید و سازنده در این حوزه ها می باشد. صاحب رای و بصیر کسی است که بتواند در هنگام بحران ها و فتنه های اجتماعی، حق را از باطل تشخیص دهد موضع مناسب با آن را اخذ کند و در سیاهی فتنه ها و تاریکی آن بتواند با نور معرفت تقوا الهی، مسیر خویش را بشناسد و در آن مسیر حرکت کند، محتوای قرآن کریم بصیرت است و قرآن آمده است تا به مردم بصیرت بدهد و آنان را از جهل و کوری نجات دهد، این نکته محتوای تمام کتب الهی است.

۴- معنای لغوی فکر

فکر به فتح و کسر اول به معنای اندیشه، تامل و به عبارت دیگر اعمال نظر و تدبری است برای بیان واقعیت ها و عبرت ها و غیره...^۱

اما راغب اصفهانی معتقد است که فکر نیرویی است پویا که آدمی را از علم به معلوم می رساند و این نیرو ویژه انسان است.^۲

برخی نیز معتقدند فکر نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود حاضر در ذهن است تا شاید از مرور و دوباره در نظر گرفتن آن، مجهولاتی برای انسان کشف گردد.^۳

صاحب نثر طوبی می گوید: فکر یعنی اندیشه یا به نحوی سیر در معلومات موجود تا مجهولات لازم معلوم گردد و برای درک این معنا اضافه می نماید که وقتی

^۱ - قریشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قران، دارالکتب الاسلامیه، قم، ج ۵، ص ۱۹۶

^۲ - مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص ۸۴

^۳ - طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ج ۲، ص ۳۷۳

شخصی برای طلب معنی در امری دقیق و باریک گردد که جولان این قوه دایر حسب نظر عقل تفکر گویند.^۱

دین مبین اسلام، اساس هستی شناسی و تعالی، فضیلت و سعادت انسان را بر عقل و خردی نهاده که به فعلیت در آید و انسان ها عقل و خرد خویش را با تفکر به کار گیرند. این گونه است که در آیات و روایات عقل صرف و محض معیار سنجش قرار نمی گیرد. بلکه عقلی که به کار گرفته شود و به فعلیت در آید دارای عیار و ارزش می شود.

از امام رضا (ع) نقل شده است که عبادت به زیاده روی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است.^۲

۵- معنای لغوی قلب و جایگاه آن

در مفردات راغب ماده قلب آمده است: قلب شی و گرداندن آن است از وجهی به وجهی دیگر؛ مثل پشت و رو شدن لباس و گرداندن انسان؛ یعنی منصرف ساختن او از راه خودش. و انقلاب، انصراف و برگشتن است و قلب انسان را به این نام نهاده اند، به خاطر دگرگونی فراوان آمده است؛ و همچنین از روح و علم و شجاعت و آگاهی و ... که از مختصات دل و قلب می باشد به قلب تعبیر شده است.^۳

قلب ریشه دو معنایی دارد: یکی بر موضع پاک و شریف چیزی و دیگری برگرداندن از جهتی به جهت دیگر دلالت می کند.^۴

^۱ - شعرانی، ابوالحسن، (۱۳۹۸ق)، نشر طوبی، نشر اسلامیه، تهران، ج ۲، ص ۲۷۰

^۲ - کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۱ ق)، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۲، ص ۸۴۲

^۳ - مفردات الفاظ القرآن، ماده قلب

^۴ - معجم مقاییس اللغة، ماده قلب

در لسان العرب قلب به معنی عقل به کار رفته است.^۱

انسان ها در پذیرش حق و درک مطالب یکسان نیستند؛ بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند؛ یک تذکر آنها را بیدار می سازد و یک موعظه و اندرز در روح آنها توفانی به پا می کند. در حالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه ها و گویاترین دلایل و نیرومند ترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثر نمی گذارد.^۲

قلب در قرآن به معنای گوناگونی آمده است از جمله:

- به معنی عقل و درک: (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب)^۳

- به معنی روح و جان (و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر)^۴

- به معنی مرکز عواطف (ولو کنت فظا غلیظ القلب لا تفضوا من حولک)^۵

قلب

مقصود از قلب، قلب مادی و گوشتی که در طرف چپ سینه قرار دارد و خون را به بدن می رساند نیست، بلکه مقصود، همان لطیفه روحانی و جوهره ربانی است که مرکز علم و معرفت آدمی و به منزله سلطان و حاکم بدن است، پس قلب به خداوند معرفت پیدا می کند و به سوی او تقرب می جوید، و هنگامی که از غیر خدا تهی شد مقبول درگاه حضرت حق می گردد، و پاکی و ناپاکی انسان بستگی به آن دارد.

^۱ - لسان العرب، ماده قلب

^۲ - مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۹، ص ۴۲۷

^۳ - ق/۳۷

^۴ - احزاب/۱۰

^۵ - آل عمران/۱۵۹

قلب همان حقیقتی است که اطاعت و معصیت، نور و ظلمت، علم و جهل، از او سرچشمه می گیرد و فضیلت و شرف انسان یا خبائث و پستی اش در گرو اوست.

انسان های دنیا پرست و کوتاه فکر خود را در محدوده بدن حبس کرده و تمام همت شان را برای امور جسمی و بدن مصروف می دارند و تنها به سلامتی و راحتی و لذت بدن می اندیشند و از شناخت قلب و عجائب آن غافلند در حالیکه حقیقت انسان، قلب اوست و بدن جز مرکب و ابزاری برای قلب نیست، پس آن کسی که قلب خود را نشناسد حقیقت خود را نشناخته و در نتیجه خدای خود را نخواهد شناخت.

از رسول خدا (ص) روایت شده: حضرت داود (ع) در مناجات خود با خدا عرضه داشت خدایا! هر پادشاهی خزانه می دارد، پس خزانه تو کجاست؟ حضرت پروردگار خطاب کرد: برای من خزانه ی است از عرش بزرگتر و از کرسی پهناورتر و از بهشت خوشبوتر و از ملکوت زیباتر، زمین این خزانه، معرفت و آسمانش ایمان و خورشیدش شوق و ماهش محبت و ستارگانش خاطره ها و ابرش عقل و بارانش رحمت و میوه اش طاعت و حکمت است، برای این خزانه چهار در است، علم، حلم، صبر و رضا. الا وهی القلب . آگاه باش که آن خزانه با این عظمت و جلالت قلب است.^۱

جایگاه قلب

قلب به منزله حاکم و سلطان و اعضاء و جوارح در حکم لشگریان و خادمان اویند، و این قلب است که فرمان می دهد و اعضای بدن اطاعتش می کنند، به چشم می گوید: بین، چشم باز می شود و می بیند، به زبان می گوید: بگو، به پا می گوید: حرکت کن، به دست می گوید: بگیر، و به همین ترتیب به اعضاء دیگر فرمان می دهد

۱- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدر اخبار الائمه الاطهار، موسسه ی الوفاء، بیروت،

و اعضاء هم بر اطاعت از فرمان او خلق شده اند و هرگز سرپیچی ندارند، همچنان که ملائکه مطیع فرمان الهی آفریده شده اند که فرمود: «لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یومرون» از امر خداوند سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مامورند انجام می دهند.^۱ با این تفاوت که ملائکه دارای علم و شعورند اما اعضاء بدن در تسخیر قلب اند و از خود اختیاری ندارند، لذا آنچه ثواب می بیند یا عذاب می کشد قلب است و بدن جز مرکب و وسیله ای برای قلب نیست. قلب مجمع صفات است، صفات درنده خویی مانند عدوات، بغض، کینه، آزار، ناسزاگویی و امثال آن. صفات حیوانی مانند شهوت رانی، حرص، جهل، خواب و خوراک و ... صفات ربانی و خدایی مانند محبت، ترحم، عبودیت، اعتدال، عفت، زهد، تقوا، حیا، وقار، عفو و شجاعت و امثال آن. صفات شیطانی مانند شرارت، خبائث، مکر، خدعه، تکبر و ...

هر کدام از این صفات در قلب غلبه کند، قلب را به سوی خود کشانده و او را مسخر خود می گرداند و به رنگ خود در می آورد، پس صفات ربانی موجب صفا و جلای قلب می گردد که فرمود «الا بذكر الله تطمئن القلوب»^۲

اما صفات درنده خویی، حیوانی و شیطانی موجب کدورت و ظلمت قلب است که فرمود: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون نه چنین است! بلکه آنچه مرتکب می شدند موجب زنگار دل آنها شد.^۳

در بحار الانوار جلد ۷، ص ۵۹ از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت» اگر نه این بود که شیاطین بر قلوب فرزندان آدم چرخ نمی زدند هر آینه چشم دل آنها باز می شد و به حقایق عالم نظر می کردند.

۱ - تحریم/ ۶

۲ - رعد/ ۲۸

۳ - سوره مطففین

نتیجه آن که بکوشیم، تا صفات درنده خوئی و حیوانی و شیطانی را از خود دور کرده و صفات ربانی و رحمانی را در قلب خود جایگزین کنیم تا به سعادت ابدی دست یابیم. یا الله یا رحمن یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک. و این دعائی است که امام صادق علیه السلام آن را برای نجات از شبهه و حیرت زدگی های زمان غیبت دستور فرموده و آن را دعای غریق نامیده اند.^۱

۶- معنای لغوی فتنه :

فتنه جمع فتن به معنی گمراه و کفر، رسوائی و اختلاف آراء و درگیری و جنگ بین مردم است. ویابه معنی گذاشتن طلا در آتش است تا به خوبی آن ناخوبی آشکار شود.^۲

فتنه: آنست که به وسیله آن چیزی امتحان شود.^۳

فتن: آن مرد دچار فتنه ای شد که مال و خرد او را برد، در فتنه افتاد و او را به فتنه انداخت از دین خود برگشت. فتنه جمع فتن: اختلاف مردم در عقاید و آراء و آنچه که باعث عبرت گرفتن، سختی، عذاب، بیماری، دیوانگی، کفر و گمراهی و رسوائی مال و فرزندان می شود.

فتنه: از ماده فتن (بروزن متن) در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره است، تا طلای خوب و خالص از ناخالص شناخته شود و به همین مناسبت به معنی هر گونه آزمایش و امتحان استعمال می شود و به معنی دخول انسان در آتش نیز آمده است.^۴

^۱ - شریعتمداری، جعفر، (۱۳۸۷ش)، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، آستان قدس رضوی

مشهد، ج ۳، ص ۴۰۶

^۲ - ترجمه المنجد، ص ۱۲۰

^۳ - مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۲۳

^۴ - تفسیر المیزان، ص ۱۲۰

فاتن: اسم فاعلی است یعنی آزمایش گرو فتنه انداز، فتنه، فتنه، آزمودن او را، در فتنه افکند او را، به شگفت آورد او را.

الازهری: جماع معنی الفتنه الابتلاء و الامتحان و الاختبار.^۱

فتن: امتحان، اختیار نظیر هم اند فتنن الذهب فی النار آن وقت گویند که طلا را در آتش برای خالص و ناخالص بودن امتحان کنی.^۲

مقام معظم رهبری درباره فتنه می فرمایند: فتنه یعنی حادثه ی غبار آلودی که انسان نتواند بفهمد چه کسی دوست و چه کسی دشمن است و چه کسی با غرض وارد میدان شده و از کجا تحریک می شود. فتنه را باید روشنگر خاموش کند. هر جا روشنگری باشد، فتنه انگیز دستش کوتاه می شود.

شهید آیت الله دستغیب ایجاد پراکندگی در جماعات دینی و جاسوسی برای ظالمان را فتنه دینی دانسته است. «از جمله فتنه دینی است جمعی را که با هم یکدل و یک جهت متوجه خدا و به یاد پیغمبر و امام خود هستند بین آنها جدایی انداختن و ایشان را متشت و متفرق ساختن یا به قوه هریه یا به القاء شبهه و بدینی مامورین نسبت به امام جماعت و پیشوای دینی بین مامورین را نسبت به یکدیگر و خلاصه اتحاد قلوب را که موجب هر خیری است و مقصود شارع مقدس است مبدل کردن به جدایی که موجب هر شری است و مبعوض شارع مقدس است، فتنه است.»^۳

این واژه و مشتقات آن در قرآن در معانی مختلف به کار رفته است و از نظر لغت، معانی وسیعی دارد از جمله:

^۱ - لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۷

^۲ - قاموس قران، ج ۵، ص ۱۴۷

^۳ - دستغیب شیرازی، عبدالحسین، (۱۳۷۱ ش)، گناهان کبیره، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص ۵۱۷

۱- آزمایش و امتحان: احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون. «مردم خیال می کنند همین که گفتند ایمان آوردیم کافی است و آزمایش نمی شوند.»^۱

۲- فریب دادن: یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان. «ای فرزندان آدم شیطان فریبتان ندهد.»^۲

۳- بلا و عذاب: و اتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه. «از عذابی بترسید که به مستمگران تنها اختصاص ندارد.»^۳

۴- شرک و بت پرستی و سد راه مومنان: و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین کله لله ... «با آنها بجنگید تا شرک و بت پرستی باقی نماند و دین مخصوص خدا می باشد.»^۴

۵- اضلال و گمراهی: و من یرد الله فتنه فلن ملک له من الله شینا. «و کسی را که خداوند گمراه سازد (و از او سلب توفیق کند) تو قدرت در برابر آن نداری.»^۵

۶- سوختن در آتش: یوم هم علی النار یفتنون^۶. «قیامت آن روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند.»^۷

۷- معنای لغوی شاهد :

ماده شاهد بر حضور و اعلان کردن دلالت می کند. و به معنی حاضر شد، گواهی داد، دریافت می باشد.^۸ الشهود و الشهاده: نیز به معنی سخن گفتنی که از روی

۱- عنکبوت/۲

۲- اعراف/۲۷

۳- انفال/۲۵

۴- انفال/۳۹

۵- مائده/۴۱

۶- ذاریات/۱۳

۷- شرح و تفسیر لغات قران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۰۶ و ۴۰۷

۸- معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۲۱

علم و آگاهی که از مشاهده و بصیرت با دیدن با حواس و چشم حاصل شده باشد بکار می رود.^۱

شاهد: از اسماء خداوند عزوجل است. شهید را به معنای حاضر گرفته (فعل به معنای فاعل) از طرف دیگر مشاهده به معنای معاینه است پس شهید به معنای زنده می باشد.^۲

شهد و الشهادة: یعنی حاضر بودن و گواه بودن یا با مشاهده ی چشم و یا با اندیشه و بصیرت. واژه های شهد در معنای حضور بصورت مفرد بکار می رود.^۳
در کتاب الاشباه و النظائر مقاتل بن سلیمان بلخی آمده است: کلمه اشهاد در قرآن به شش معنا آمده است:

اول: اشهاد به معنی گواهان بر رساندن یعنی پیامبران «و یوم نبعث من کل امه شهیدا»^۴

دوم: شهید به معنای فرشته نگهبانی که عمل فرزند آدم را می نویسد. «و جاءت کل نفس معها سائق و شهید»^۵

سوم: شهداء به معنای امت پیامبر (ص) که به رساندن پیام آسمانی پیامبران گواهی می دهد. «و تكونوا شهداء علی الناس»^۶

چهارم: شهید به معنای آنکه در راه خدا به شهادت رسیده است. «فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء»^۷

^۱ - مفردات الفاظ القرآن، ج ۲، ص ۳۵۱ و ۳۵۲

^۲ - لسان العرب، ج ۳، ص ۲۳۸

^۳ - انعام/ ۷۳

^۴ - نحل/ ۸۴

^۵ - ق/ ۲۱

^۶ - حج/ ۷۸

^۷ - نساء/ ۶۹

پنجم: شهید به معنای آنکه گواه حق فرد یا عموم مردم است. «و استشهدوا شهیدین من رجالکم»^۱
 ششم: شهید به معنای حاضر «و الذین لا یشهدون الزور»^۲ از تمام این گفته ها بدست می آید که در ماده شهد معنای حضور نهفته است؛ از این رو، معنای اصلی این ماده، حضور داشتن می باشد.

۸- معنانشناسی واژه «عقل»

واژه عقل، مصدر عقل یعقل در کتابهای لغوین، به معنای مختلفی بکار رفته است. عقل در لغت به معنای امساک وضع است.
 اصل عقل از عقال و به معنی آنچه از ذهن و عقل حاصل آید را گویند.^۳
 صاحب تفسیر المیزان نیز معتقد است که کلمه ی عقل در لغت به معنای بستن و گره زدن است که به همین مناسبت ادراکاتی هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته را عقل گویند.^۴
 برخی می گویند به نیروی که آماده برای پذیرش علم و دانش باشد و به علم و دانش که با آن، نیروی باطنی سود برد عقل نامیده می شود.^۵
 در فرهنگ ابجدی نیز عقل، به معنای زندانی کردن بیان گردید که مجموعاً مشتقات عقل ۴۹ مرتبه در قرآن کریم ذکر گردیده است.^۶

^۱ - بقره/ ۲۸۲

^۲ - فرقان/ ۷۲

^۳ - العین/ ج ۱/ ص ۱۹۵

^۴ - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۷۱

^۵ - المفردات فی غریب القرآن، ج ۱۰، ص ۱۳

^۶ - مهیار، رضا، (۱۴۰۰)، فرهنگ ابجدی، انتشارات الاسلامیه، تهران

واژه عقل در قرآن کریم با فعل های «عقلوه، تعقلون، یعقلون، تعقل» آمده است و مراد از آن فهم و درک و معرفت است.^۱

از مجموع کتابهای لغویین استفاده می شود. عقل به معنای فهم، معرفت، قوه و نیروی پذیرش علم، تدبر و نیروی تشخیص حق از باطل و خیر از شر آمده است.

^۱ - قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۸

فصل دوم

بصیرت در بینش قرآن و روایات

بخش اول: بصیرت در تعاملات انسان

۱- منابع بینش

۱-۱ عقل:

یکی از منابع بینشی انسان، عقل می باشد، تفکر و اندیشه کاری است که در نظام آفرینش بر عهده ی عقل نهاده شده است. مراد از عقل در این جا عقلی است که این مقدار شناخت برایش حاصل شود که بتواند راه سعادت خویش را تشخیص دهد چنان که از حضرت امیر (ع) نقل شده: کفاک من عقلک ما اوضح لک سبیل غیک من رشدک؛ عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد و همچنین می فرمایند و العقل حسام قاطع و قاتل هواک بعقلک؛ و عقل شمشیری است بران و هوای نفس خویش را با شمشیر عقل بکش.^۱

امام علی (ص) فکر را عامل بصیرت معرفی می کند: من طال فکره حسن نظره؛ هر کس فکرش طولانی شود، بینایی او نیکو می شود.^۲

۲-۱ علم و دانایی:

امام علی (ع) ضمن بیان ویژگی های پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: مردمی که از شناخت عمقی بی بهره اند و شناخت آنان از هستی، منحصر به محسوسات است به عنوان بیمارانی هستند که به نا آگاهی و سرگردانی مبتلا هستند. رسول اکرم (ص) به عنوان طبیب خبیر و متخصص است که فرد به سراغ بیماران می رود و آنان را از ناآگاهی بیرون می آورد.

۱- محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۶۲ش)، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۷، ص ۷۳۰ و ۷۳۱
 ۲- محدث، سید جلال الدین، (۱۳۸۰ش)، شرح غررالحکم و درر الکلم، دفتر فرهنگ اسلامی، تهران، ج ۵،

امام علی (ع) در مورد این افراد می فرمایند: من قلوب عمی و آذان صم والسنه بکم؛ افرادی که به کوردلی مبتلا هستند و گوش قلبشان کر و زبان جانشان لال شده است، بیمارانی هستند که منبع شناخت های عقلی و قلبی آنان مسدود شده است، بدین جهت از شناخت عمق هستنی محروم اند و لذا ایشان در توصیف این گروه می فرمایند: لم یستضیوا باضواء الحکمه و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه فهم فی ذلک کالانعام السائمه و الصخور القاسیه؛ بنی امیه بانور حکمت، جان و دل خود را روشن نساخته و با شعله های فروزان دانش، قلب خود را نورانی نکرده اند چونان چهارپایان صحرایی و سنگ های سخت و نفوذ ناپذیرند.^۱

امام علی (ع) در خطبه ی ۱۳۳ نهج البلاغه، دانایی را عامل بینایی معرفی می فرمایند: این دانایان کسانی هستند که با چشم عقل به هستی می نگرند و نگاهشان از این جهان محسوس عبور می کند و به جهان نامحسوس می رسد و در نتیجه همراه و هم خانه ای که این راه به آن منتهی می شود را می بیند.

۳-۱ قرآن کریم:

حضرت علی (ع) در خطبه ۱۳۳ فرمودند: و کتاب الله بین اظهرکم ناطق لا یعیا لسانه و بیت لا تهدم ارکانه و عز لا تهزم اعوانه، کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض و لا یختلف فی الله، ولا یخالف بصاحبه عن الله؛ کتاب خدا، قرآن در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی، کندو خسته نمی شود و همواره گویاست، این قرآن است که با آن می توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله ی آن بشنوید. بعض قرآن از بعضی دیگر سخن می گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می دهد. آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته و کسی را که همراهش شد از خدا جدا نمی سازد.

۱- دشتی، محمد، (۱۳۸۰ش)، ترجمه ی نهج البلاغه، انتشارات تهذیب، خطبه ۱۰۸، ص ۲۰۰

این فراز کلام حضرت که می فرمایند: تبصرون به یعنی به وسیله ی قرآن می بینید، اشاره به این است که قرآن مشتمل بر حکمت است و وجه شباهت قرآن با حکمت این است که نادانان به وسیله ی کتاب و حکمت ها و موعظه هایی که در آن است به مقاصد و مصالح دنیا و آخرت خود راهنمایی و بینا می شوند. کسانی را که در سایه ی انوار آن گام بر می دارند، از راه حق بیرون نمی برد و از رسانیدن آن ها به مقصد اصلی تخلف نمی ورزد.^۱

حضرت علی (ع) در جای دیگری، قرآن راهادی معرفی می فرماید که گمراه نمی کند و سفارش می فرماید که از قرآن در امور مدد بگیرید. و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش، و الهادی الذی لا یضل، والمحدث الذی لا یکذب ... و اتهموا علیه آراءکم و استغشوا فیه اهواءکم؛ آگاه باشید! همانا این قرآن پند دهنده ای است که نمی فریبد و هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد و سخن گویی است که هرگز دروغ نمی گوید ... و رای و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید و خواسته های خود را با قرآن نادرست بشمارید.^۲

و در بخشی از سخنانشان قرآن کریم را این گونه معرفی می فرمایند: ارسله علی حین فتره من الرسل و طول هجعه من الامم و انتفاض من المبرم فجاء هم بتصدیق الذی بین یدیه، و النور المقتدی به، ذلک القرآن قاستنطقوه، ولن ینطق، و لکن اخبرکم عنه، الا ان فیه علم مایاتی، و الحدیث عن الماضی، و دواء دایکم و نظم مابینکم؛ خداوند پیامبر (ص) را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند و امت ها در خواب غفلت بودند و رشته های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود. پس پیامبر

۱- ابن میثم، (۱۴۰۹ق)، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۳-۲۸۸

۲- شرح نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶، ص ۳۳۴-۳۳۲

(ص) به میان خلق آمد در حالی که کتاب های پیامبران پیشین را تصدیق کرد، و با نوری هدایت گر انسان ها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند، و آن نور، قرآن کریم است.

از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می دهم، بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است، شفا دهنده ای دردهای شما و سامان دهنده ی امور فردی و اجتماعی شما است.^۱

قرآن کریم، همه چیز مربوط به هدایت را دارد و لذا حضرت (ع) توصیه می فرمایند که به وسیله ی قرآن خواسته های خود را از خدا بخواهید و با درستی قرآن به خدا روی آورید..

۴-۱ تاریخ و سرگذشت گذشتگان:

حضرت امیر (ع) انسان ها را به عبرت گیری از تاریخ و توجه به آثار گذشتگان دعوت می فرمایند و آثار آنان را مایه عبرت می شمردند: (و کل حسی فیها الی فناء، اولیس لکم فی اثار الاولین مزدجر، و فی ابائکم الماضین تبصره و معتبر، ان کنتم تعقلون! اولم تروا الی الماضین منکم لا یرجعون، و الی الخلف الباقین لا یبقون! اولستم ترون اهل الدنیا یصبحون و یمسون علی احوال شتی: فمیت یکی و اخر یعزی، و صریع مبتلی، و عائد یعود، و آخر بنفسه یجود، و طالب للدنیا و الموت یطلبه، و غافل و لیس بمغفول عنه، و علی اثر الماضی الماضین، ما یمضی الباقی؛ ... و هر موجود زنده ای به سوی مرگ می رود. آیا نشانه هایی در زندگی گذشتگان که بر جا مانده شما را از دنیا پرستی باز نمی دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدرانتان آگاهی و عبرت آموزی نیست؟ مگر نمی بینید که گذشتگان شما باز نمی گردند؟ و فرزندان شما

۱- همان، خطبه ی ۱۵۸، ص ۲۹۴

باقی نمی مانند؟ مگر مردم و دنیا را نمی نگرید که در گذشت شب و روز حالات گوناگونی دارند، یکی میرد و بر او می گریند و دیگری باقیمانده به او تسلیت می گویند، یکی دیگر بر بستر بیماری افتاده دیگری به عیادت او می آید و دیگری در حال جان کندن است و دنیا طلبی در جستجوی دنیا است که مرگ او را در می یابد به غفلت زده ای که مرگ او را فراموش نکرده است و آیندگان نیز راه گذشتگان را می پیوندند....^۱

این خطاب حضرت (ع) هشدار است بر این که بنگرند و پند گیرند که دنیا پایدار نیست و شایستگی دوام و بقا را ندارد و مردم را در تمام حالات از دنیا پرهیز می دهند هر چند رهایی از آن را دوست نداشته باشند، و این از بزرگ ترین مصلحت هاست که انسان محبوبی را که ناگزیر است از آن جدا شود، به تدریج رها کرده و نفس خود را به این امر رام کند.^۲

حضرت امیر (ع) بعد از خواندن سوره تکاثر می فرمایند: یاله مراما ما ابعده! وزورا ما اغفله و خطرا ما افظعه، لقد استخلوا منهم ای مدکر ... اقبمصارع آبائهم یفخرون! ام بعدید الهلکی یتکاثرون! ... و لأن یكونوا عبدا حق من ان یكونوا مفتخرولان یهبطوا بهم جناب ذله، احجی من ان یقوموا بهم مقام عزه! لقد نظروا إلیهم بأبصار العشوه و ضربوا منهم فی غمره جهاله ...، شگفتا! چه مقصد بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان بی خبری! و چه کار دشوار و مرگ باری! پنداشتند که جای مردگان خالی است، آن ها که سخت مایه عبرت اند ... آیا به گورهای پدران خویش می نازند؟ و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته اند؟ آنها مایه عبرت باشند سزاوارتر است که تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنی روی آورند، عاقلانه تر است تا

۱- خطبه ۹۹، ص ۱۸۴

۲- ابن میثم، ج ۳، شرح نهج البلاغه، ص ۱۷

آنان را وسیله فخر فروشی قرار دهند! اما بدان با دیده های کم سو نگرستند و با کوتاه بینی در امواج نادانی فرو رفتند ...^۱

حضرت علی (ع) افرادی که با دیده های مریض نگاه کردند و به همین دلیل معایشان بر آنان مخفی ماند، را سرزنش می فرماید: ای مدکر این فراز از عبارت، برای اهل بصیرت به بهترین وجه مایه ی عبرت و پندگرفتن می باشد، زیرا سؤال حکایت از امر عجیبی می کند که آن ها به چه چیز افتخار و مباهات می کنند.

از دیدن گورهای مردگان، باید انسان متواضع شود و به خواری خود پی ببرد که لازمه ی آن، کوچکی در برابر عزت و ارجمندی خداوند است.^۲

حضرت امیر (ع) در وصیت خود به امام حسن (ع) می فرماید: نکات حساس و آموزنده و ارزنده ی تاریخی را بر قلبت عرضه کن تا از تجارب گذشتگان بهره ببری و آن چنان بیندیش و پندار که گویا در آینده ی نزدیک، تو نیز مانند یکی از آنان خواهی بود که دوستان را رها کرده و به دیار غربت سفر می کنند. بیندیش که باید چه کنی!^۳

تاریخ جزء علوم آلی است و شناخت آن به منظور بهره گیری از نکات حساس آن مطلوب می باشد و حضرت (ع) نیز مردم را به دقت و تفکر در آن وا می دارد که خود این امر موجب باز شدن چشم باطن و ایجاد دیدی واقعی و نگرش صحیح به زندگی می شود.^۴

۱- شرح نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱، ص ۴۴۸

۲- همان، ج ۴، ص ۱۱۳-۱۰۵

۳- همان، نامه ی ۳۱

۴- جواد آملی، عبدالله، (۱۳۷۹ ش)، حکمت علوی، دفتر نشر معارف قرآن، قم، ص ۱۴۳

۲- بصیرت در حوزه فردی

۲-۱ دستیابی به ایمان واقعی

بصیرت نه تنها در حوزه تعامل فرد با جامعه تاثیرگذار است بلکه در حوزه فردی نیز نقش مهمی را ایفا می کند، به طوری که ایمان تنها در سایه بصیرت سودمند است.

امام صادق (ع) می فرماید: خداوند کرداری را نپذیرد جز با معرفت، معرفت وجود ندارد جز بوسیله کردار، هر که معرفت دارد معرفت او را به کردار رهبری کند و هر که کرداری ندارد معرفت هم ندارد براستی که اجزا ایمان از یکدیگر بوجود آیند.^۱

۲-۲ برتری در اعمال

از دیگر مولفه های اثرگذاری بصیرت در حوزه فردی کمال بخشیدن به اعمال است بگونه ای که عمل کم همراه با بصیرت افضل از عمل زیاد بدون آن است؛ در نصایح امام رضا (ع) چنین وارد شده است: «و اعلم أن العمل الدائم القلیل علی الیقین و البصیرة أفضل عند الله من العمل الكثير علی غیر یقین و الجهد» بدان! عمل کم، مستمر و همراه با یقین و بصیرت نزد خداوند متعال از عمل فراوان بدون آنها برتری دارد.^۲

۲-۳ حرکت سنجیده

انسان بصیر با توجه به آگاهی هائی که نسبت به مسائل دارد، و با تقوی و خداترسی که در وجود نهادینه کرده، می تواند در جریان های سیاسی و اجتماعی

^۱ -اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۲۵

^۲ -بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶

موضعگیری سنجیده و معقول و پسندیده ای را اتخاذ کند که از راه حق منحرف نشود و در دام توطئه گران و شیاطین نیفتد.

شخص بصیر همواره در جهت گیریها و رعایت حدود، بواسطه آگاهی دقیق و قدرت تحلیلی که دارد بهترین گرایشهای و جهت گیری را انتخاب می کند و در دام جریانات منحرف و منفی نیفتاده و به بهترین شکل می تواند جهات و نقاط منفی این جریانات را در یابد و آنها را به خوبی نقد کند.

۲-۴ شهامت و خطر پذیری

انسان با بصیرت در هنگام عمل بواسطه بصیرتش، انگیزه بالائی در او ایجاد می شود که او را در مقابل سختیها و خطرات راه، مقاوم کرده و با همت و شهامت والا، وظیفه خود را بدرستی انجام می دهد. نمونه آن مولای متقیان حضرت علی(ع) می باشد که به تنهایی با دشمن روبرو می شود و می داند حق با اوست و در مقابل باطل است.

۲-۵ فرجام اندیشی

شخصی که از بصیرت بالائی برخوردار است، با قدرت تحلیلی که دارد و با آگاهی که به مسائل اطرافش پیدا کرده، می تواند به خوبی مسائل پیش رو را پیش بینی کرده و آینده نگر باشد. نمونه بارز این مسئله امام خمینی (ره) می باشد که در همه مسائل آینده نگری بالای داشتند.

۳- بصیرت در حوزه تعاملات اجتماعی

۳-۱ ایجاد همگرایی

در آیات و روایات بر وحدت توصیه شده و از تفرقه نهی شده است، هیچ تردیدی نیست و همچنین در ضرورت و اهمیت آن در دنیای کنونی، کسی شک ندارد، کما اینکه امام علی (ع) در ضرورت دوری از تفرقه می فرماید:

«الا و من دعا الی هذا الشعار فاقتلوه و لو كان تحت عما متی هذه» آگاه باشید هر کسی که مردم را به این شعار تفرقه و جدایی دعوت کند او را بکشید هر چند زیر عمامه من باشد.^۱

بصیرت، سبب فهم عمیق از دین می شود و بر این اساس، یک فرد مسلمان می تواند قضایای دینی را از گزاره های دین نما باز شناسد و با این غربال گری ضرورت های مختلف را بر امور دیگر ترجیح می دهد به عنوان مثال، خواهد دانست که وحدت امری پر اهمیت است و تفرقه امری ناپسند.

لذا با توجه به بصیرت، به ضروری بودن گزاره هائی چون دوری از تکفیر، حرمت گذاشتن مسلمانان به یکدیگر، ایجاد الفت بین مسلمین و حرمت کناره گیری از مسلمانان، گسترش دوستی و محبت و احترام متقابل، دوری از اهانت به یکدیگری، ضرورت پرهیز از تفرقه و جدایی و ... اذعان خواهد نمود. در سایه ی همین موارد، همگرایی چه در بعد ملی و چه در بعد اسلامی ایجاد خواهد شد.

۲-۳ جریان شناسی کنشگران اجتماعی - سیاسی

نتیجه بصیرت استنباط و درک صحیح از امور زندگی است.^۲

هنگامی که انسان مسلح به بصیرت و همچنین از تفکر نیز برخوردار باشد، حقایق گوناگون را استنباط می کند یا به عبارت بهتر از ابعاد مختلف یک پدیده پرده بر می دارد و در نتیجه کنشها و واکنشهای معقولی از خود بروز خواهد داد. بر این اساس، یکی از عواملی که سبب شد امام علی (ع) بعضی از یارانش را افراد با بصیرت بدانند مسئله جریان شناسی بود.

حضرت علی (ع) از قول رسول اکرم (ص) می فرماید:

۱- «بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶»

۲- مترجمان، (۱۳۷۷ش)، تفسیر هدایت، آستان قدس رضوی، مشهد، ج ۳، ص ۲۹۸

من بر امت خویش از مومن و مشرک نمی ترسم ...، من از منافق هراس دارم که در گفتار با شما هماهنگ است، ولی در مقام عمل خلاف آنچه می گوید عمل می کند.^۱

۴- بصیرت عقلانی

نقل شده که جمعی از مسلمانان در محضر رسول خدا (ص) از مسلمانی ستایش کردند، حضرت فرمود: عقل او چگونه است؟ عرض کردند: ای رسول خدا! ما از تلاش و کوشش او در عبادت و انواع کارهای خیر او سؤال می کنیم، شما از عقلش سؤال می فرمایید؟ فرمود: «مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت، مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می برد و بر این اساس به قرب خداوند نایل می گردد.»^۲

در قرآن کریم واژه عقل به کار نرفته است ولی مشتقات فعلی آن فراوان به کار رفته است. در قرآن فعل تعقلون ۲۴ مرتبه، فعل یعقلون ۲۲ مرتبه، فعل یعقل ۱ مرتبه به کار رفته است. در مجموع مشتقات فعلی عقل ۴۹ مرتبه در قرآن بکار رفته است.

علامه طباطبایی (ره) درباره علت به کار نرفتن واژه عقل در قرآن می فرماید: گویا لفظ عقل، به معنای امروزی از اسم های مستحدث بالغلبه است. به همین دلیل در قرآن به شکل اسمی استعمال نشده است.

قرآن کریم پیوسته انسان را با (افلا یعقلون) و افلا تعقلون به تفکر تشویق می کند.

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷، ص ۵۱

۲- طبرسی، فضل بن محمد، (۱۴۰۶ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت،

ج ۱، ص ۳۷

در آیاتی که مشتقات عقل و الفاظ مترادف و متقارب عقل در آنها به کار رفته است مانند:

تفکر (قل هل یتسوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون)^۱

تدبر (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افقالها)^۲

تفقه (و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون)^۳

تذکر (کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبر وا آیاته ولیتذکر اولوالالباب)^۴

نظر (افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم ولدار
الآخره خیر للذین اتقوا افلا تعقلون)^۵

بنظر می رسد از دیدگاه قرآن کریم انسان عاقل هنگامی که عقل خویش را
فعلیت می بخشد، در مسیر کمال گام بر می دارد و مسئولیت ها و حقوق بسیاری
بر دوش می گیرد. فعلیت بخشی عقل همان چیزی است که در زبان و فرهنگ عربی از
آن به تفکر و تعقل یاد می شود و در ادبیات فارسی از آن به اندیشه ورزی تعبیر می
گردد.

علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان در تعریف فکر نوشته است: تفکر نوعی سیر و
مرور بر معلومات حاضر در نزد انسان جهت دستیابی به مجهول است.^۶

۱- انعام/۵۰

۲- محمد/۲۴

۳- توبه/۸۷

۴- ص/۲۹

۵- یوسف/۱۰۹

۶- تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۸۴۲

در زمینه اهمیت دادن به تفکر آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده است که به برخی از آیات اشاره شد و نیز از جمله دیگر آیات شریفه آل عمران/۱۹۱، رعد/۳، حشر/۱۲، انفال/۲۲، فرقان/۴۴، بقره/۱۶۴ و ۲۱۹ و ۲۴۴ و ۲۶۶.

در روایتی از امام رضا (ع) نقل شده است «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است»^۱

دین مبین اسلام، اساس هستی شناسی و تعالی، فضیلت و سعادت انسان را بر عقل و خردی نهاده که به فعلیت در آید و انسان ها عقل و خرد خویش را با تفکر به کار گیرند. اینگونه است که در آیات و روایات عقل صرف و محض معیار بخشی قرار نمی گیرد. بلکه عقلی که به کار گرفته شود و به فعلیت در آید دارای عیار و ارزش می شود.

و از این جهت است که مخاطب قرآن کریم در همه جا «اولوالالباب» یعنی صاحبان خرد و «اولوالابصار» یعنی بینش و بصیرت است. در همین رابطه کتاب معروف «اصول کافی» که از کتب اربعه و از معتبرترین منابع حدیثی شیعه است، دارای فصل هایی است که نخستین فصلش به نام کتاب «عقل و جهل» می باشد.

علامه شهید مرتضی مطهری (ره) درباره کاربرد عقل در جهت گیری فن آوری علمی چنین نوشته است:

عقل برای انسان راهنمایی خوبی است، عقل را خداوند به انسان داده است برای اینکه راه کمال را از راه های انحرافی تشخیص بدهد. وضع بشر نشان می دهد که بشر گاهی به حکم عقل راه صحیح را طی می کند. گاهی به حکم اشتباه و جهالت و هواپرستی راه انحراف را طی می کند. علم کار خودش را می کند. کشف و اختراع خودش را می کند. یک دفعه یک آدم پول پرست هواست پرست پیدا می شود و آن را

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴۲

وسیله ی برای خالی کردن جیب مردم و ضمناً فاسد کردن اخلاق مردم قرار می دهد، از این علم فیلم های فاسدی تهیه می کند که نتیجه اش خراب کردن اخلاق مردم است. آن وقت آیا می توانیم فلان فیلم سینمایی را قبول بکنیم و بگوییم پدیده این قرن است، محصول علم است. می گوییم نه، این فقط محصول علم نیست، محصول علم و چیز دیگر است. محصول شهوت، شهوت پرستان است که علم را در خدمت خودش گرفته است و یک همچون چیزی به وجود آورده است.^۱

۵- بصیرت و تقوا

استاد شهید مطهری (ره) در کتاب ده گفتار ص ۴۰ پس از کاوش در معنای تقوا نوشته است: ترجمه صحیح کلمه تقوا «خود نگهداری» است که همان ضبط نفس است و متقین یعنی «خود نگهداران»

قرآن کریم در دو مورد به این حقیقت اشاره می کند که تقوا الهی موجب روشن بینی و تقویت قوه تمیز و تشخیص انسان می شود. یکجا می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله يجعل لكم فرقانا)^۲ علامه طباطبائی (ره) نوشته است فرقان، چیزی است که میان دو شیء جدایی می افکند و مراد در این آیه جدایی میان حق و باطل است خواه در اعتقادات باشد مانند تمیز ایمان از کفر و هدایت از ضلالت و خواه در اعمال مانند تمیز طاعت از معصیت و رضا از سخط و چه در تشخیص آراء و نظریات صواب از خطا، اینها تماماً از ثمرات تقوا است.^۳

و قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: «واتقوا الله و يعلمکم الله»^۴ اگر چه این دو جمله به صورت مستقل آمده و بر یکدیگر عطف شده اند لکن قرار گرفتن آن دو در

۱- مطهری، مرتضی ف (۱۳۷۹ش)، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، تهران، ج ۱، ص ۵۴

۲- انفال / ۲۹

۳- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۸۶۳

۴- بقره/ ۲۸۲

کنار یکدیگر بیانگر ارتباط میان آنهاست و مفهومش آن است که تقوا و پرهیزگاری و خداپرستی اثر عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم و دانش دارد.^۱

امام متقیان علی (ع) در کتاب ارزشمند نهج البلاغه نیز بر این حقیقت تاکید داشته و در موارد متعدد به رابطه میان تقوا و آگاهی و بصیرت و روشن بینی اشاره فرموده اند، یکجا در اوصاف متقین می فرماید: خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت های آن به سر می برند و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.^۲

امام علی (ع) برای متقین ادراکی مافوق دیگران ذکر می کنند، ممکن است دیگران هم به بهشت و دوزخ معتقد باشند اما عامل تقوا باعث شده تا شناخت آنان از این امور به قدری شفاف و روشن باشد که گویا آنها را می بینند و حتی احساس هم می کنند.

ممکن است در ذهن خواننده این شبهه ایجاد شود که تقوا به عنوان عامل شناخت می تواند ما را از تلاش و کوشش برای کسب علوم بی نیاز نماید، زیرا با رعایت تقوا، دروازه های دانش بر ما گشوده می شود و دیگری نیازی به کاربرد ابزار حس و تجربه و فکر و نظر نداریم.

برای زدودن این شبهه باید گفت: ما دو نوع حکمت داریم، حکمت نظری و حکمت عملی. آن حکمتی که ثمره تقوا است حکمت عملی است نه حکمت نظری.^۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۹۳

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۹۱

۳- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۶ش)، ده گفتار، انتشارات صدرا، تهران، ص ۶۴

در اثر تقوا انسان درد خود و دوی خود و راهی که در زندگی باید در پیش بگیرد را می شناسد، نه اینکه بر اثر تقوا شخص به اطلاعاتی از علوم ریاضی و طبیعی و شاخه های عقل نظری دست می یابد.^۱

قرآن کریم نیز به مطلب فوق اشاره دارد، یعنی یکجا دعوت به شناخت از راه حس و عقل می کند: «و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الاقننه لعلکم تشکرون»^۲ و در جای دیگر با بیانی لطیف می فرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا و ان الله لمن المحسنین»^۳ یعنی آنان که در راه ما مجاهده کنند. خود را پاک کنند و خلوص نیت داشته باشند، از راههای غیبی هدایتشان می کنیم، نور به آنها می دهیم، حکمت به آنها می دهیم تا حقایق زندگی را خوب درک کنند و بفهمند تا فکرشان بازتر، عقلشان روشن تر و چشمان بازتر شود.

۶- رابطه تقوا و عقل

تقوا عقل را درکشف حقیقت مدد می رساند، همان طور که پیروی از هواهای نفسانی پرده و حجاب بردیده حقیقت بین انسان می افکند.

در این زمینه استاد شهید مطهری (ره) می فرماید: تقوا دشمن عقل است ... ملکه تقوا که آمد دشمن عقل را که هوا و هوس است رام و مهار می کند، دیگر نمی گذارد اثر عقل را خنثی کند، گرد و غبار برایش به وجود آورد ... آن وقت خواهیم دید چه خوب راه سعادت را درک می کنیم و چه خوب می فهمیم و چه روشن می بینیم و چه خوب عقل ما به ما الهام می کند، آن وقت می فهمیم این مسائل چندان هم پیچیده

۱- همان ، ص ۷۴

۲- نحل / ۷۸

۳- عنکبوت/ ۶۹

و محتاج به استدلال نبوده، خیلی واضح و روشن بود، فقط غوغا ها و پارازیتها نمی گذاشته اند که ما تعلیم عقل را بشنویم.^۱

۷- بصیرت در مدیران

در مدیریت جامعه، مدیر علاوه بر دانش مدیریت نیازمند به روشن بینی و بصیرت و بینشی است تا او را در قادر سازد در هر موقعیت نقش مقتضی را ایفا نماید.

مدیریت اقتضا می کند که مدیر گاه خشونت به خرج دهد و گاه نرمش، گاه سخت بگیرد و گاه آسان، گاه از خود قاطعیت نشان دهد و گاه سازش، گاه فریاد بزند و گاه سکوت کند و سرانجام، با هر کس به اندازه شعور و عقل و استعدادش برخورد کند. بدین جهت، انبیای الهی مامور بودند با هر کس به اندازه ی عقلش سخن بگویند. پیامبر اسلام (ص) می فرمود: انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم؛ ما پیامبران ماموریم که با مردم به اندازه ی عقلشان سخن بگوییم.^۲

ممکن است کسی دانش مدیریت را دارا باشد ولی بینش مدیریت نداشته باشد، بتواند کتابی در زمینه ی مدیریت بنویسد و در دانشگاه مدیریت تدریس کند ولی در مقام عمل، به دلیل فقدان بینش مدیریت، مدیر خوبی نباشد.

۱-۷ شرح صدر اسلامی

از نظر قرآن شرح صدر اسلامی موجب می شود که انسان به نورانیت درونی و بصیرت و بینش اسلامی برسد. به عبارت دیگر، هنگامی که ظرفیت روانی انسان برای پذیرش حق گسترش یافت، با این گسترش، حس بصیرت انسان تقویت می شود و با تقویت و شکوفایی حس بصیرت گویی چراغی در کانون جان فروزان می گردد که در

۱- ده گفتار، ص ۴۵- ۲۵

۲- محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۶۲ش)، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۷، ص ۷۳۰-۷۳۱

پرتو آن انسان می تواند جهت گیریهای خود را در رابطه با خویش و در ارتباط با جامعه را بر اساس معیارهای الهی تنظیم نماید.

أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه؟ آیا کسی که خداوند سینه اش را آماده برای پذیرش اسلام کرده و در نتیجه همواره بانوری الهی قدم بر می دارد قابل مقایسه با کسی است که این گونه نیست؟!

وقتی که انسان عملاً پذیرش حق را از خود نشان داد خداوند به او نورانیت و بصیرتی عنایت می کند که در تشخیص حق اشتباه نکند و چنین فردی با کسی که فاقد نور بصیرت است قابل مقایسه نیست.

۲-۷ بصیرت و خودسازی

آمادگی انسان برای پذیرش حق در نظام آفرینش روشن بینی ویژه ای را برای او ایجاد می کند که می تواند حق را آن گونه که هست ببیند و چراغی را در کانون جان بر می فروزد که این چراغ راه خودسازی را به انسان نشان می دهد؛ راهی که حرکت در آن او را با فلسفه ی آفرینش خود و به اوج تکامل می رساند. این چراغ، در مرحله ای از سیر تکامل انسان، به نور پر فروغی تبدیل می شود که نه تنها راه رسیدن به مطلوب را به انسان نشان می دهد بلکه او را در وصول به مقصود نیز همراهی و امداد می کند و معنای هدایت موصله نیز همین است.

این نور همان است که در سخن امام علی (ع) در ارتباط با ویژگیهای رهروان به سوی خدا و سالکان الی الله مطرح شده است.

قد أحيا عقله و أمات نفسه حتى دق جليله و لطف غليظه و برق له لامع كثير البرق، فابان له الطريق و سلك به السبيل ... او عقل خویش زنده کرده و نفس خود را میرانده است تا آنجا که ستبرهای بدنش تبدیل به نازکی و خشونتهای روحش تبدیل به نرمی شده است، و برق پر نوری بر قلب او جهیده و راه را بر او روشن کرده و او را

رهروی سوق داده است.^۱

سلوک به سوی خدا و حرکت به سوی کمال مطلق به جز با جهاد اکبر و مبارزه مداوم با تمایلات نفسانی در راه حاکمیت عقل در همه ی ابعاد زندگی، ممکن نیست و هر چه انسان در این جهاد قدرت و توانایی بیشتری از خود نشان دهد بهتر می تواند خود را به قله کمال نزدیک کند. در نبرد عقل و نفس هرچه عقل زمام امور انسان را بیشتر در کف داشته باشد انسانیت کامل تر می شود تا آنجا که به تعبیر امام نفس می میرد و عقل حاکم مطلق می گردد و این نقطه اوج شرح صدر اسلامی و آمادگی برای پیاده کردن حق به طور مطلق در زندگی است.

۳-۲ بصیرت و مدیریت

نور بصیرت و بینشی که برای انسان حاصل می شود علاوه بر اینکه در خودسازی نقش اساسی دارد، در تصحیح برخوردهای اجتماعی انسان نیز فوق العاده موثر است و لذا نقش تعیین کننده ای را می تواند در مدیریت جامعه ایفا کند.

قرآن کریم تصریح می کند که انسان در نتیجه ایمان و تقوا می تواند به نورانیت و بینشی برسد که حرکت اجتماعی او را تصحیح نماید.

(یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله یوتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به) ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و به فرستاده او ایمان بیاورید تا خداوند دو بهره از رحمت خود به شما عنایت کند و برای شما نوری قرار دهد که در پرتو آن حرکت کنید.^۲

۱- نهج البلاغه ، خطبه ی ۲۲۰

۲- حدید/ ۲۸

۸- بصیرت در دشمن شناسی

قرآن مجید، اولین کسی را به عنوان دشمن کل انسان ها معرفی کرده، شیطان است: (ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا) شیطان دشمن شماست شما هم او را دشمن بشمارید و با او معامله دشمن کنید^۱.

و در مقابل، به دسته دیگری اشاره می کند و آن کسانی هستند که با شیطان دوستی می کنند و حتی ولایت شیطان را می پذیرند، و در نتیجه شیطان بر آنها تسلط پیدا می کند: انما سلطانه علی الذین يتولونه والذین هم به مشرکون^۲.

داستان دشمنی ابلیس با بنی آدم از آنجا شروع شد که خدای متعال به شیطان امر فرمود: در مقابل آدم سجده کن، گفت: من از او شریف تر هستم و من از آتش خلق شده ام؛ ولی او از خاک. من در مقابل او سجده نمی کنم! خدا هم به واسطه این عصیان و تمرد و جسارتی که در مقابل خدا متعال کرد، او را از رحمت خود دور کرد و مورد لعنت قرار داد «قال فاخرج منها فانک رجیم، و ان علیک اللعنه الی یوم الدین»^۳

این منشا شد که ابلیس ابتدائاً با آدم و بعد با همه فرزندان آدم تا روز قیامت دشمن شود. آدم نه به او ضرری زده بود و نه به او دشمنی کرده بود و نه کاری با او داشت؛ اما ابلیس دشمن آدم بود، چرا؟ ریشه این دشمنی کبر و حسد ابلیس بوده او خودش را برتر می دانست؛ ولی دید خدا او را برتر حساب نکرده است. بخاطر اینکه خدا او را برتر حساب نکرده با آدم دشمن شد! نمونه این، در انسانها نیز وجود دارد. در موارد زیادی حسد منشاء دشمنی می شود. دو فرزند بلافصل حضرت آدم هابیل و قابیل بودند که یکی با دشمنی، دیگری را کشت. اولین قتلی که در عالم اتفاق افتاد قتل هابیل بود که به وسیله قابیل انجام گرفت. این برادر چه دشمنی با برادرش داشت؟

۱- فاطر/ ۶

۲- نحل/ ۱۰۰

۳- حجر/ ۳۵ و ۳۴

«و اتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من أحدهما ولم يتقبل من الآخر قال لأقتلنک قال انما يتقبل الله من المتقين»^۱

ماجرا از این قرار بود که هر دو قربانی کرده بودند و قربانی هابیل قبول شده ولی قربانی قابیل قبول نشده بود قابیل گفت لا قتلنک: حال که قربانی من قبول نشد، تو را می کشم! مگر هابیل چه کرده بود؟ او که گناهی نداشت و به او ضرری نزده بود. حسد منشا این دشمنی بود.

پس گاهی دشمنی در اثر یک عامل نفسانی در درون انسان است و طرف مقابل نه ضرری زده و نه قصد سوئی داشته است؛ بلکه این شخص از ناحیه خود، در اثر حسد و صفات نفسانی خود، نسبت به او دشمنی می کند این مسئله در صدر اسلام هم وجود داشته، در بین انسانهای امروز، در ایران، در اروپا و در آفریقا هم وجود دارد. ریشه جنگ جهانی اول و بسیاری از جنگ ها و خونریزی ها که در عالم اتفاق افتاد از کجا پیدا شد؟ همه اینها ابتدا از همین گونه مسائل نشأت می گیرد. اختلاف دو فرد یا دو شاهزاده، از روی حسد و تکبر، منشا این شد که یک جنگ عالم گیر راه بیفتد.

«انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر»^۲ از میان ابزارهایی که موجب ایجاد دشمنی بین انسانها می شود دو ابزار خیلی بارز است؛ یکی شراب خواری و یکی قمار بازی. این دو موجب دشمنی های زیادی می شود. در اثر همین ها، بسیاری افراد همدیگر را کشتند، خونریزی ها کردند و اختلافات فامیلی ایجاد کردند. قرآن و روایات مواردی از دشمنی را بیان می کند که اصالتاً قصد اذیت کردن و ضربه زدن وجود ندارد با این حال می گوید: اینها دشمن شما هستند. «یا ایها الذین آمنوا ان من أزواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم» بعضی از همسران و

۱- مائده/۲۷

۲- مائده/۹۱

فرزندان شما دشمن شما هستند از اینها پرهیزید.^۱ یا در جای دیگر می فرماید: «و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و الله عنده اجر عظیم» بدانید که اموال شما و فرزندان، اسباب آزمایش شما هستند، خیلی به اینها دل نبندید. به اینها به این دید نگاه کنید که به اسباب آزمایش نگاه می کنید.^۲

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک»^۳

دشمن ترین دشمنان انسان، خود انسان و نفس او است. همان نفسی که در همین پیکر انسان و بین دو پهلوی وجود دارد؛ یعنی در درون خودش است. بسیاری از بحث های اخلاقی روی همین متمرکز شده است و بزرگان درباره اش بحث کرده و رساله ها نوشته اند که بزرگ ترین دشمن انسان، نفس خود انسان است. نفسی که با ما دشمنی می کند، آن تمایلات غریزی و حیوانی و شهوات ماست. درندگی و درنده خویی که در بعضی آدمیزادها وجود دارد از این قبیل است.

خداوند یک سری نعمت به دیگران می دهد به انبیاء نبوت داد و به دیگران چون لیاقتش را نداشتند، نداده است. به کسانی بخاطر مصالحی و حکمت هایی، ثروت می دهد و یا به کسانی زیبایی می دهد و به دیگران آن زیبایی را نمی دهد این منشا حسد می شود گاهی دو خواهر، دو برادر با همدیگر دشمنی می کنند که چرا آن زیباتر از من است.

۱- تغابن/ ۱۴

۲- انفال/ ۲۸

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۴

۹- ضرورت و اهمیت بصیرت

از آنجایی که همیشه حق و اهل آن در مقابل باطل قرار دارند، لذا بصیرت در دین اسلام ضروری و پر اهمیت است و در جایگاه رفیعی قرار دارد و به طوری که طلب کردن آن بعد از هر نمازی از امور راجع دینی است.

امام صادق (ع) می فرماید: «و اجعل النور فی بصری و البصیره فی دینی»^۱

«اسالک اللهم الهدی من الضلاله و البصیره من العمی»^۲

در پیمودن مسیر ترقی و پیشرفت، مهمترین عاملی که می تواند نقش بسیار مهم ایفا نماید. همان نقشه راهی است که اهداف بلند مدت و کوتاه مدت در آن احصاء شده باشد تا در طی طریق، به عنوان چراغ راه به انسان کمک نماید.

بصیرت در چنین مسیری در حکم همان نقشه و راهبر است که افراد با توجه به آن، از نیل به مسیرها انحرافی و سقوط در دره های نادانی، بیمه خواهند شد؛ مسلماً با نبود بصیرت، انحرافات در راه پیش خواهد آمد حتی اگر این انحرافات کم و جزئی نیز باشد در طولانی مدت این مسیر انحرافی تبدیل به تقابل صد در صدی خواهد شد؛ کما اینکه اهل حساب و ریاضی چنین می گویند اگر خطی با زاویه ای و لو ناچیز از خط دیگر جدا شود در بی نهایت این خط تفاوت صد و هشتاد درجه ای با آن پیدا خواهد کرد؛ طلحه بن زید از امام صادق (ع) نقل می کند که:

«العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطريق لا یزیده سرعه السیر الا بعدا»

کسی که عملی را بدون بصیرت انجام می دهد مانند کسی است که در غیر مسیر اصلی حرکت می کند و هر چه بر حرکتش می افزاید تا به هدف برسد این تلاش او نتیجه ای جز دور شدن از مسیر حاصلی ندارد.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۵۰

۲- همان، ص ۵۹۰

بنابراین گام نهادن در هر مسیری بدون بصیرت انسان را به ناکجا آباد سوق خواهد داد و چه ضرورتی بالاتر از مانع شدن در مقابل انحرافات احتمالی وجود دارد که عقل آدمی از آن غافل باشد.

مقام معظم رهبری می فرماید: رهبر، بصیرت را برای شناخت هدف، تشخیص راه صحیح رسیدن به هدف، تشخیص دشمن و موانع راه و شناخت راههای برطرف کردن موانع کاملاً ضروری بر می شماردند و آحاد مردم، جوانان، روحانیون، دانشگاهیان، و حوزویان اصحاب فرهنگ و ادب را به درک اهمیت حیاتی این مسئله و مجهز شدن هر چه بیشتر بصیرت و آگاهی توصیه موکد می نمایند.^۱

۱۰- صبر در قرآن

برای بیان جایگاه صبر و استقامت ۱۵۰ آیه پیرامون صبر می باشد و در این آیات صابرين را محبوب حق تعالی دانسته و برای آنها فضایل متعددی را بر شمرده است.

نظیر آیات شریفه:

«و الله يحب الصابرين»^۲

«ان الله مع الصابرين»^۳

«و جعلنا منهم ائمه يهتدون بأمرنا كما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون»^۴

«و ما يلقاها إلا الذين صبروا و ما يلقاها إلا ذو حظ عظيم»^۵

۱- در دیدار مردم جالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۷/۱۵

۲- ال عمران / ۱۴۶

۳- بقره / ۱۵۳

۴- سجده / ۲۴

۵- فصلت / ۳۵

«أولئك يجزون الغرفة بما صبروا و يلقون فيها تحية و سلاماً»^۱

«سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار»^۲

در برخی از این آیات به پیامبر اکرم (ص) که به عنوان رهبر جبهه حق می باشد و وظیفه مدیریت و رهبری جامعه را بر عهده دارند امر به صبر و استقامت در برابر مشکلات و شدائد را می کند.

چنانچه فرموده است: «فاصبر كما صبراً ولوالعزم من الرسل»^۳

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»^۴ در آیات دیگری خداوند مومنین را امر به استقامت و پایداری در جهاد و مبارزه در راه حق کرده و به آنان وعده پیروزی داده است:

«يا أيها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون»^۵

با توجه به این آیات این نتیجه حاصل می شود که یکی از مهمترین لوازم وصول به سعادت، چه سعادت فردی و چه سعادت اجتماعی و یکی از مهمترین ارکان پیروزی جبهه اصلی و حق بر جبهه شیطانی و باطل مقوله «صبر و استقامت» است. چرا که با سستی و ترس، راه را برای متولی شدن شیاطین و دشمنان، بر خود و بر جامعه اسلامی مهیا کرده ایم.

بنابراین کلید اصلی پیروزی بر هوای نفس و دیگر دشمنان، استقامت و پایداری است.

۱- فرقان/۷۵

۲- رعد/۲۴

۳- احقاف/۳۵

۴- معارج/۵

۵- آل عمران/۲۰۰

۱۱- صبر در روایات

در متون روایی، صبر نسبت به ایمان، به منزله سر نسبت به بدن تلقی شده است؛ امام صادق (ع) می فرماید:

«الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك اذا ذهب الصبر ذهب الايمان»^۱

صبر نسبت به ایمان، به منزله سر نسبت به بدن پس اگر از بدن جدا شود، بدن نیز نابود می شود و به تبع آن ایمان نیز از بین خواهد رفت.

۱۲- تعامل صبر و بصیرت

بدیهی است که هر گاه شناخت و بصیرت توأم با صبر باشد، بار فشار مشکلات و سختیها کاسته می شود و تحمل و مقابله با آن برای رسیدن به حق را، شیرین می کند و چنانچه پس زمینه صبر و پایه صبر، بصیرت و آگاهی نباشد، شخص صابر، نه تنها جزء صابرين واقعی نیست بلکه در واقع خود را به تکلیف انداخته و تظاهر به صبر می کند و دیر یا زود، از مسیر حق متزلزل و منحرف می شود.

چنانچه امام علی (ع) در این زمینه می فرماید: «الصبر ثمره اليقين» صبر میوه یقین است.^۲

«اصل الصبر حسن اليقين بالله» اصل صبر، نیکویی یقین به خداست.^۳

بنابراین کسی می تواند صابر باشد که اهل معرفت باشد و شخصی که در مسیر حق به اطمینان قلبی رسیده باشد می تواند بر سختیها و محدودیتهای راه گام بر دارد و خداوند را همیشه یار و پشتیبان و پناهگاه خود بداند.

۱- کافی، ج ۲، ص ۸۷

۲- غررالحکم، ص ۲۸۰

۳- همان، ص ۲۸۱

قرآن مجید شعار مجاهدان در راه حق را چنین بیان می کند: «قل هل تربصون بنا الا احدى الحسنین»^۱

یعنی اینکه ما در جنگ هایمان یا به پیروزی می رسیم و این مقصود و هدف ما است و یا اینکه به شهادت می رسیم و به وصال حق خواهیم رسید و این خود فیض عظمی است. بنابراین نباید از مبارزه و جهاد در راه خدا ذره ای ترس و سستی در دل داشته باشیم.

۱۳- اهل بصیرت

۱۳-۱ حضرت ابراهیم (ع)

حضرت ابراهیم (ع) از جمله کسانی بود که از بصیرت برخوردار بوده و چنانچه در سوره انعام می فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیكون من الموقنین» و این چنین ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند) و اهل یقین گردد.^۲

و همچنین در سوره ص می فرماید: «و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار» و از بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، یاد کن که نیرومند و با بصیرت بودند.^۳

۱۳-۲ پیامبر (ص) رسول بصیرت

قرآن کریم از زبان رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحانه الله و ما انا من المشرکین» بگو: این راه من

۱- توبه/۵۲

۲- انعام/۷۵

۳- ص/۴۵

است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم، منزّه است خدا و من از شرکان نیستم.^۱

این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (ص) است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه «الله» دعوت کند.

علی (ع) در وصف رسول خدا (ص) می فرماید: حتی افضت کرامة الله سبحانه و تعالی الی محمد، صلی الله علیه و آله فاخرجه من افضل المعادن منبتا، و اعز الا رومات مغرسا من الشجرة التي صدع منها انبياء، ... فهو امام من اتقى و بصيرة من اهتدى.^۲

تا اینکه کرامت اعزام نبوت از طرف خدای سبحان به حضرت محمد (ص) رسید. نهاد اصلی وجود او را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها کاشت و آبیاری کرد. او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید بوجود آورد که عترت او بهترین عترت ها و خاندانش بهترین خاندانها و درخت وجودش از بهترین درختان است. در حرم امن خدا روید، و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد، پس پیامبر (ص) پیشوای پرهیزگاران و وسیله بینایی و بصیرت هدایت خواهان و رسول بصیرت است.

۳-۱۳ علی (ع) اهل بصیرت

امام علی (ع): من، نور وحی و رسالت را می دیدم و رایحه نبوت را می بوییدم (ناله) شیطان را در هنگامی که وحی برایشان نازل شد، شنیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! این، چه فریادی است؟ فرمود: «این، شیطان است که از پرستیده شدنش، مایوس شده

۱- یوسف/۱۰۸

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۴

است.» تو آنچه را من می شنوم، می شنوی و آنچه را من می بینم، می بینی و جز آن که تو پیامبر نیستی، بلکه تو دست یار «من» هستی و تو در راه خیری.^۱

در جای دیگر می فرماید: من از جانب پروردگارم، دلیلی آشکار و در دینم، بصیرت و در کارم، یقین دارم.^۲

۴-۱۳ بندگان خاص خدا

برخورد آگاهانه بندگان شایسته خداوند، به هنگام ذکر آیات پروردگارشان، موجب قرار گرفتنشان در شمار اهل بصیرت می شود. بندگان (خاص خدا) کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند.^۳

آیت الله خایفی از شاگردان حضرت امام خمینی (ره) در خاطره های خود می گوید: پس از آزادی حضرت امام و ورود ایشان به قم در سال ۱۳۴۱ تمام محله های قم برای آزادی امام جشن گرفتند و به منزل امام رفتند، به گونه ای که منزل امام، هر روز مملو از جمعیت بود. حضرت آیت الله بهجت (ره) نیز از کسانی بود که به منزل امام تشریف می بردند و مدتی سرپا، بر در یکی از حجرات می ایستاد و سپس حرکت می کرد و از منزل امام خارج می شد. به ایشان پیشنهاد شد که برای شما با این شخصیت، شایسته نیست که بیرون اتاق بایستید، دست کم در داخل اتاق بنشینید. ایشان در جواب فرمودند: من بر خود فرض می دانم که جهت تعظیم این شخصیت

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲- غررالحکم، ج ۲، ص ۳۷۷

۳- فرقان/۶۳ و ۷۳

ارزنده، به اینجا آمده و دقایقی بایستم و سپس باز گردم و این اوج بصیرت سیاسی این مرد بزرگ بود.^۱

۱۳-۵ بنده انابه کننده

بنده انابه کننده به درگاه خداوند، از انسانهای روشن ضمیر و اهل بصیرت می باشد. خداوند در سوره مبارکه ق می فرماید: «تبصرة و ذکرى لكل عبد منيب» تا وسیله بینایی و یادآوری برای هر بنده توبه کاری باشد.^۲

۱۳-۶ متقین

پرهیزگاران، از انسانهای بیدار دل و در مصاف با وسوسه های شیطانی هستند: پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد خدا و پاداش و کیفر او می افتند و در (پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند.^۳

آیت الله سعادت پرور فرمود: در زمان آیه الحق و العرفان آقا سید علی قاضی، سیدی عارف و موحد به نام آقا سید درچه ای در نجف اقامت داشت. وی هر روز به ایوان بزرگ صحن امیر المومنین (ع) می رفت و در حالی که عبایش را بر سر خود می کشید به مردم و رفت و آمدهای آنها و حالاتشان نگاه می کرد. وقتی خبر او را به مرحوم آقای قاضی می دهند، می فرماید: آن سید از دیدن اجتماع و ازدحام و شلوغی مردم، مشاهدات توحیدی دریافت می کند و به حقایق بزرگ و معارف الهی می رسد.

کسانی که اهل معرفت نیستند از خلوت و تنهایی بیزارند و دوست دارند همیشه در میان مردم و جمعیت باشند، بر خلاف اهل سلوک که به خلوت و عزلت، رغبت

۱- موسسه ی تحقیقاتی فرهنگی اهل بیت (ع)، (۱۳۷۸ش) ف فریادگر توحید، انتشارات انصاری، قم ص ۷۵۱

۲- ق/۸

۳- اعراف/۲۰۱

بیشتری نشان می دهند. کسانی که به مرحله ی عالی سلوک معنوی برسند، وقتی به میان جمعیت و مردم می رسند از اجتماع و ازدحام آنها معارف ومشاهدات توحیدی دریافت می کنند.^۱

بخش دوم: بصیرت در سیمای قرآن ونهج البلاغه

۱_ بصیرت در قرآن

در قرآن کریم، جهان هستی بر اساس حق و عدالت و شناخت و معرفت بنا نهاده شده است. با نگاهی فراگیر به تعالیم و معارف قرآن، آشکار اهمیت عقل و فهم و بصیرت روشن می شود، زیرا انسان زمانی که به بصیرت دست یافت، درک درستی از همه آفریده های الهی را می یابد و از دام تکثرات به وحدت وجود می رسد. با نگاهی به دانش های مادی چون فیزیک و شیمی می توان نقش دانش و شناخت های دقیق بصیرت را در حوزه عقیده توحیدی و قدرت الهی بهتر فهمید.

در حقیقت، تفکر در آیات الهی موجب می شود تا آدمی به این نتیجه برسد که این همه کثرات، جلوه هایی از یک حقیقت بی کران به نام خداوند است. بنابراین رسیدن به توحید ناب و شناخت حقیقت قدرت و توانایی الهی، یکی از مهمترین آثار و کارکردهای بصیرت است که در این آیات به آن توجه داده شده است.

«هذا بصائر للناس و هدی و رحمه لقوم یوقنون» این قرآن برای عموم مردم مایه ی بصیرت بسیار و برای اهل یقین موجب هدایت و رحمت پروردگار است.^۲

۱- حسن زاده ، صادق و طیار مراغی ، محمد ، (۱۳۷۸ش) ، اسوه عارفان ، انتشارات آل علی ، ص ۱۶۲

۲- جائیه/ ۲۰

قرآن در تمام زمینه های فکری، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و ... وسیله بصیرت است و بصیرت آفرینی قرآن برای همه مردم است و اگر چه بهره گیری از آن بصیرت فقط برای اهل یقین است.^۱

«قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه و من عمى فعليها و ما انا عليكم بحفيظ» آیات الهی سبب بصیرت شماست البته از طرف خدا آمد، پس هر کس بصیرت یافت، به سعادت رسید و هر کسی کور ماند در زیان افتاد و من نگهبان شما از عذاب خداوند نیستم.^۲ دلایل و نشانه های روشن در زمینه خدانشناسی و توحید ونفی هرگونه شرک که مایه ی بصیرت و بینایی است برای شما آمده است.^۳

«و منهم من ينظر اليك افانت تهدى العمى و لو كانوا لا يبصرون» و برخی از منکران هنگام تلاوت قرآن به چشم ظاهر در تو می نگرند. آیا تو کوران را که به باطن هیچ نمی بینند، هدایت توانی کرد؟^۴

این کفار تمام این اسباب را راجع به چشم عقل دارند. چشم بصیرت که علم است ندارند چهل چشم قلب را کور می کند، شهوت و هواپرستی درب چشم قلب را می بندد، عناد و عصیت مرض چشم قلب است و آب آورده، غفلت خواب است. کور را نمی شود بصیر کرد مگر از راه معجزه که فعل الهی است مثل حضرت عیسی (ع)^۵

آیا تو کور را به مشاهده ی آثار ربوبیت و آخرت راهنمایی می کنی؟ با بصیرت عقلی نمی بینند یعنی اگر آنها بصیرت داشتند محکی بود که آثار ربوبیت را به آنها

^۱-قرائتی، محسن، (۱۳۸۴ش)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ج ۱۰، ص ۵۲۷

^۲-انعام/ ۱۰۴

^۳-همان/ ۱۰۴

^۴-یونس/ ۴۳

^۵-طیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸ش)، تفسیر طیب البیان، انتشارات اسلام، تهران، ج ۶، ص ۳۹۲

فهماند اگر چه چشم ظاهری نداشته باشند ولی آنها کورند و صاحب بصیرت نیستند این آیه به منزله اعراض و ترک توجه آنهاست.^۱

بعضی از آنان به تو نگاه می کنند ولی تو را بدانگونه که فرستاده ای از ناحیه خداتعالی هستی نمی بینند، آیا تو می توانی کور را هدایت کنی؟ هرچند که چشم دلشان از دیدن حقایق کور باشد؟ این آیه اشاره دارد به اینکه این طایفه که از شنیدن و دیدن محرومند به خاطر این است که دچار کوری و کوری دلند و این کوری و کوریشان مستند به خودشان است چون از آثار ظلمی است که خودشان به خود کردند و خدای تعالی با سلب گوش و چشم از آنان ظلمی به آنان نکرده، چون هر وضعی که به خود گرفتند از ناحیه خودشان بود.^۲

خداوند، بهترین مکتب، کتاب و رهبر را برای هدایت مردم فرستاده است اگر نپذیرفتند به خودشان ستم کرده اند.^۳

«قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون» بگو: آیا از معبودان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته است یا کسی که هدایت نمی کند مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه (بدون بصیرت و دانش) داوری می کنید.^۴

آیه از قرآن که حکمت شب و روز را برای اهل بصیرت بیان می نماید.

۱- خانی رضا و ریاضی، حشمت الله، (۱۳۷۲ش)، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباد، انتشارات پیام نور،

تهران، ج ۶، ص ۳۶۵ و ۳۶۶

۲- ترجمه ی المیزان، ج ۱۰، ص ۹۷

۳- تفسیر نور، ج ۵، ص ۲۱۸

۴- یونس/ ۳۵

«قل ارايتم ان جعل الله عليكم النهار سرمدا الى يوم القيامة من اله غير الله ياتيكم بليل تسكنون فيه افلا تبصرون» باز بگو: چه تصور می کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی گشاید^۱.

۲- بصیرت اعتقاد به ربوبیت

«قل هل يستوى الاعمى و البصير ام هل تستوى الظلمات و النور» بگو آیا چشم نابینا و دیده بینا یکسان است یا ظلمات و نور مساوی است.^۲

در این آیه به بیان تفضیلی فرق میان دو طریق یعنی طریق حق، که همان ایمان به خدا و عمل صالح است و طریق باطل که عبارت از شرک و عمل زشت است و همچنین فرق تفضیلی میان اهل آن دو طریق، یعنی مومنین و مشرکین و اینکه طایفه اول را سلامت و خانه آخرت نصیب است و بهره طایفه دوم لعنت و سرانجام بد است و اینکه خدا روزی را برای هر کسی که بخواهد گسترش می دهد و برای هر که بخواهد محدود می نماید.

پس علم به حق، بصیرت است و جهل به آن کوری است و اگر تذکر را از خواص صاحبان علم شمرده برای این است که بصیرت مفید تذکر هم است.^۳

۱- قصص/۷۲

۲- رعد/۱۶

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۴۶ و ۴۴۷

رفتار مومن از روی بصیرت است او خدایی را پرسش می کند که مالک هر سود و زیانی است و کافر رفتارش از روی بی بصیرتی است و کسی را می پرستد که مالک سود و زیانش نیست.^۱

آیا نابینایی که راه ضرر و نفعش را نمی بیند و تشخیص نمی دهد و البصیر و بینایی که، غیر خودش را می بیند و به ضرر و نفع او احاطه دارد و هر طور که بخواهد در او تصرف می کند این دو مساوی هستند.^۲

«ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون»
پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند، و در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و ناگهان بینا می گردند.^۳

مسلمان راستین خود را به خدا تسلیم می کند و به او می سپارد، و نفس او به قضا و قدر الهی اطمینان پیدا می کند. «الا بذکر الله تطمین القلوب» آگاه باشید که با ذکر خدا دلها اطمینان و آسایش پیدامی کند.^۴

«قل هذه سبیلی ادعوا الى الله على بصیره انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین» ای رسول ما، امت را بگو من و پیروانم همین است که خلق را به خدا، بینایی و بصیرت دعوت کنم و خدا را از شرک و شریک داشتن منزّه دانم و هرگز به خدای یکتا شرک نورزم.^۵

شخص با بصیرت، مقدار تاثیر دعوت خود در دلها را می داند، و می داند که در اشخاص مختلف که دعوت او را می شنوند تا چه حد تاثیر می گذارد، در نتیجه

۱- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر قرآن، ج ۱۳، ص ۳۹

۲- ترجمه بیان السعاده، ج ۷، ص ۱۳۲

۳- اعراف/ ۲۰۱

۴- تفسیر هدایت، ج ۱۳، ص ۱۷

۵- یوسف/ ۱۰۸

همه مردم را به یک زبان دعوت نمی کند، بلکه با زبان خود او دعوت می کند تا در دل او اثر بگذارد.^۱

ادعوا الی الله مامورم که تمام بشر و طائفه جن را تا قیامت دعوت کنم بسوی توحید و صفات و عدل الهی و احکام صادره از او و دستورات و فرامین او، انا و من اتباعی دو احتمال در این جمله می رود یکی آنکه متعلق به ا دعوا الی الله باشد یعنی من و کسانی که متابعت مرا می کنند و دعوت الی الله می کنیم و با این راه دلالت و هدایت می نمائیم دیگری آنکه متعلق به بصیرت است یعنی از روی بصیرت دعوت می کنیم و احتمال دوم اقرب است.^۲

در کتاب کافی بسندی از اسلام بن مستنیر از امام باقر (ع) روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود مراد رسول اکرم (ص) و امیر المومنان (ع) هستند.^۳

مفسر گوید دعوت بر اساس بصیرت از لوازم بصیرت و شهود ذاتی است که به موهبت پروردگار خواهد بود و مراد روح قدسی است که شایسته آنست که قیام به دعوت بحق بنماید و به لوازم آن مستلزم باشند و پیروان خود را بمقام قرب و سعادت برسانند.^۴

جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف پیامبر (ص) گفت در حضور حضرت محمد (ص) بودم دیدم آن حضرت به امیر المومنین علی (ع) رو کرد و گفت یا علی! مردم از درختان پراکنده و مختلف اند اما من و تو از شجره واحد هستیم.^۵

۱- تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۰۴

۲- تفسیر الطیب البیان، ج ۷، ص ۲۹۱

۳- حسینی همدانی، سید محمد حسین، (۱۴۰۴ق)، تفسیر انوار درخشان، کتاب فروشی لطفی، تهران، ج ۹،

ص ۱۵۱

۴- همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۱

۵- ملا صدرا، صدر الدین، (۱۴۰۶ق)، ترجمه شواهد الربوبیه، دار الحکمه، ص ۱۴۹

من این راه را بی اطلاع یا از روی تقلید نمی پیمایم، بلکه از روی آگاهی و بصیرت، خود و پیروانم همه ی مردم جهان را به سوی این طریقه می خوانم این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (ص) است باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند و در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه ها و اهداف خود را اعلام می کند.^۱

اگر راههای خصوصی زندگی از روی بصیرت نباشد به صراط مستقیم نرساند موجب نگرانی و سرگردانی راهرو است، پس صراط مستقیم خود مطلوب است و چون کسی در این راه افتاد به سوی مقصودش پیش می برد و نگرانی و اضطرابش از میان می رود و راه راهرو را به سوی خود می کشد صراط مستقیم گر چه راه راست است و راه برای رسیدن به مقصود می باشد ولی برای موجود متحرک راه جو و مستعد راه مستقیم خود مطلوب است و هر تلاشی برای ادامه ی زندگی و اضطرابها و نگرانیها برای رسیدن به همان است تا به آن را هی رسد که راه او را بر یابد و هر چه بیشتر رود اطمینانش بیشتر گردد در هر قدمی مطلوب و کمال و نور و بصیرتی بیابد تا آنکه شعاعهای از مبدا کمال و ربوبیت او را در یابد و رشته های جاذبه آن بر سرعت حرکتش بیفزاید.^۲

ادعوا الی الله علی بصیرة یعنی به توحید و عدل و دین او دعوت می کنم از روی یقین و معرفت و دلیل قاطع نه از روی تقلید. انا و من اتبعنی یعنی هم من شما را به آن دعوت می کنم و هم کسانی که به من ایمان آورده اند و به قرآن و موعظه تذکر می دهند و از گناهان جلوگیری و نهی می کنند.^۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۵

۲- طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲ش)، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ج ۶، ص ۲۱۹

۳- ترجمه مجمع البیان، ج ۱۲، ص ۳۱۰

برنامه و طریقه خود را برای مشرکین شرح بده و بگو وظیفه من و راه و روش دینم این است که تا زنده باشم با بصیرت و بینش کامل بشر را فقط به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت می کنم نه بسوی شرک و بت پرستی نه تنها وظیفه من باشد بلکه هر کس که پیرو من باشد نیز همین خواهد بود.^۱

در اصول کافی آمده آنچه او از ناحیه خدا آورده، ایمان آورده و هرگز به خدا شرک نورزیده، ایمان خود را مشوب و آمیخته با ظلم نکرده علی (ع) است.^۲

«افمن يعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوالالباب» آیا مسلمانی که به یقین می داند که این قرآن به حق از جانب خدا بر تو نازل شده است مقامش نزد حق با کافر نابینا یکسان است؟ تنها عاقلان متذکر این حقیقتند.^۳

کسی که علم به حق در دلش جای گرفته با کسی که نسبت به حق جاهل است برابر نیستند و اگر جاهل بحق را به وصف کوری توصیف کرد. برای اشاره به این معناست که عالم به حق بینا است.^۴

کمن هو اعمی چشم قلب او کور است که تعبیر می کنیم به کور باطن ولی صاحبان لب کسانی هستند که قلب آنها آینه حق نما است و به نور علم روشن است و هوی و هوس چشم باطن آنها را کور نکرده و حب دنیا درب چشم آنها را نبسته و معاصی روی آینه قلب آنها را سیاه نکرده اینها متذکر می شوند که چه اندازه فرق است بین این دو طائفه اگر بگوییم بین آسمان و زمین است کم گفته ایم.^۵

۱- نجفی خمینی، محمد جواد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر آسان، انتشارات اسلامیة، تهران، ج ۸، ص ۲۱۷ و ۲۱۸

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰

۳- رعد/ ۱۹

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۶۷

۵- تفسیر اطیب البیان، ج ۷، ص ۳۲۷

خداوند متعال نسبت به بندگان دو حجت مقرر فرمود: یکی در باطن یعنی عقل و یکی در ظاهر یعنی انبیاء که اگر انسان متابعت این دو فرمانفرمای حق را نماید هر آینه امور دین و دنیا او منظم و سعادت را دریابد. مومنین چون به حس اختیار مطیع این دو عقل شدند هدایت و نجات را دریافتند.^۱

۳- اوصاف اولوالالباب

اول: اینکه به عهد و پیمانی که با خدا بسته و می بندند عمل می کنند.

دوم: اینکه نسبت به آن کس و آن چیزی که خدا دستور داده پیوندند می پیوندند.

سوم: اینکه عملاً و فعلاً از عظمت پروردگارشان بیمناکند، نه فقط نظراً و قولاً چنانکه امیرالمومنین علی (ع) می فرماید: بوسیله ایمان، استدلال به اعمال صالح می شود و بوسیله اعمال صالح به ایمان استدلال می گردد.

چهارم: اینکه اگر گناه کنند از سختگیری و بدی حساب روز قیامت می ترسند «و یخافون سوء الحساب»

پنجم: اینکه در مقابل هر عملی که انجام آن بصیر و استقامت نیاز دارد و صبر و استقامت می روزد ولی نه هر صبر و استقامتی، بلکه صبر و استقامتی که فقط بخاطر رضای خدا باشد.

ششم: اضافه بر اینکه نماز می خوانند، وسایل به پا داشتن نماز را هم فراهم می نمایند.

۱- حسینی شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳ش)، تفسیر اثنا عشری، انتشارات میقات، تهران، ج ۶،

هفتم: از آنچه به ایشان رزق و روزی داده باشیم به نحو پنهانی از دیگران و بطور آشکار در راه رضای خدای مهربان انفاق می کنند.

هشتم: اینکه گناهان گذشته و آینده ی خود را بوسیله حسنات و کارهای نیک از بین می برند.^۱

۴- بصیرت در زمینه عبرت آموزی

انسانهای سالم و با فطرت و شخصیت متعادل، با نگاهی به رخدادها و دقت در آنها به امور و حقایق دست می یابند که مایه پند و عبرت آنان می شود. همان گونه که تاریخ، مایه عبرت است، هر رخداد و واقعه ای در زندگی بشر نیز مایه پند و عبرت است. آدمی با دقت در این امور می تواند دریابد که چه کاری بهتر و در موقعیتی چه کاری مفیدتر و سازنده تر است و می تواند او را در مسیر آسایش و آرامش و سعادت دنیوی و اخروی قرار دهد.

«و الله یوید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبره لاولی الابصار» و خداوند توانایی و یاری دهد به هر که خواهد و این نشانه الهی و عبرت است برای اهل بصیرت.^۲

لِعِبْرَةِ لَأُولَى الْأَبْصَارِ: پند عبرتی است برای صاحبان عقل در اینجا بصر به معنای چشم حسی نیست بلکه مراد درک عقلی است.^۳

در تفسیر نمونه آمده آنهایی که چشم بصیرت دارند و حقیقت را آن چنان که هست می بینند از این پیروزی همه جانبه افراد با ایمان درس عبرت می گیرند و می دانند سرمایه اصلی پیروزی ایمان است و ایمان.

^۱-تفسیر آسان، ج ۸، ص ۲۷۱-۲۶۸

^۲-آل عمران/ ۱۳

^۳-ترجمه مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۵

آنها که بصیرت و بینش نافذ دارند، از حوادث گذشته و مشهود و پیروزی گروه اندک به سنت و مشیت خدا برای آینده و همیشه می گذرند، نه آنکه آن ها را یک حادثه استثنایی بنگرند و در کنار آن متوقف گردند.^۱

«یقلب الله الیل و النهاران فی ذلک لعبره لاولی الابصار» خدا شب و روز را به یکدیگر بر می گرداند تا صاحبان بصیرت به دیده ی عبرت بنگرند و حکمت خدا را مشاهده کنند.^۲

لعبره لاولی الابصار: عبرت است برای صاحبان بصیرت یعنی کسانی که اشیاء را از جهت حکمت ها، مصلحت ها، نظم و ترتیب ها و غایاتی که بر آن ها مترتب می شود می بینند، که اینان از اختلاف شب و روز از جهت بلندی و سردی و گرمی و نور و ظلمت عبرت می گیرند و به آنها با ایده ی عبرت می نگرند.^۳

براستی این ظواهر طبیعت (و بسیاری چیزهای دیگر) دلیل حکمت رسای آفریدگار ابداع کننده. سبحان است و شاید گفته ذات متعال خدا شب و روز را می گرداند اشاره به ضرورت نگرستن به دگرگونیهای زندگی و تحولات آنان باشد، پس لحظه دمیدن آفتاب، لحظه غروب لحظه فرا رسیدن بهار و خزان امثال آنها انسان را به راز زندگی هدایت می کند.^۴

خداوند تبارک و تعالی شب را به روز و روز را به شب منقلب می فرماید و در این انقلاب هر آینه عبرت و اعتبار است برای کسانی که صاحب بصیرت هستند.^۵

۱- پرتوی از قرآن، ج ۵، ص ۴۳

۲- نور/۴۴

۳- ترجمه بیان السعاده، ج ۱۰، ص ۳۷۶

۴- تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۳۳۱

۵- اطیب البیان، ج ۹، ص ۵۴۳

در تفسیر نور آمده که تغییرات و آمد و رفت شب و روز تصادفی نیست، بلکه بر اساس نظامی دقیق استوار است. پدیده های هستی عبرت انگیز است درباره آنها تفکر کنید. کسی که اهل بصیرت باشد از همه ی زمانها و مکانها درسی بگیرد. تشویق به تدبیر و نهی از سطحی نگری از سفارشات پی در پی قرآن است.^۱

«و اذا ذكروا لا يذكرون» و هرگاه به آنها پند و اندرز دهند هیچ متذکر نمی شوند.^۲

عامل این زشتکاریها تنها نادانی و جهل نیست، بلکه لجاجت و عناد است، لذا هنگامی که به آنها یادآوری شود (یادآوری دلائل معاد و مجازات الهی) هرگز متذکر نمی گردند و همچنان به راه خویش ادامه می دهند.^۳

از حال آنها (قبیله بنی النضیر) پند و عبرت بگیرید ای هوشیاران عالم که عبرت از این است که مرد به امر نیکو یا زشت نظر کند و به عاقبت آن و به آنچه که به آن مترتب می شود نظر کند و سپس نظر و توجه را به خودش منعطف کند، از کار زشت و قبیح خودداری نماید و به کار خوب رغبت پیدا کند و بعضی از کسانی که قیاس را معتبر می دانند به این آیه تمسک کرده اند.^۴

منظور از آمدن خدا نفوذ اراده او در میان آنان بود، اما نه از راهی که آنان گمان می کردند که همان دژها و درها است بلکه از طریق باطنشان که همان راههای قلبشان است لذا می فرماید وقذف فی قلوبهم الرعب و کلمه رعب به معنای خوفی

۱- تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۹۵

۲- صافات/ ۱۳

۳- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۳۴

۴- ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص ۱۱۰

است که دل را پر کند. پس پند بگیری ای صاحبان بصیرت چون می بینند که خدای تعالی یهودیان را به خاطر دشمنیشان با خدا و رسول چگونه در بدر کرد.^۱

پس ای اهل بینش در تدبیر خداوند سبحان بیندیشید که به راندن یهود امر کرد و مومنان را بدون جنگ بر یهود مسلط ساخت.^۲

پند بگیری ای صاحبان خرد و بینش و اندیشه کنید و نگاه کنید در آنچه برایشان نازل شد و معنای اعتبار تامل در کار است تا به سبب آن بشناسد چیز دیگری را از جنس آن، و مقصود اینست که به سبب این استدلال بر صدق پیامبر، زیرا که وعده داد مومنین را که خدا بزودی ایشان را وارث و یار و اموال ایشان می گرداند بدون کشتار و جنگ کردن پس آن طور که خبر داده بود واقع شد.

بصیرت و بینایی خداوند یعنی مکشوف بودن حقیقت همه ی موجودات که منحصر به دیدن ظاهر آنها نیست بلکه حقایق و اصول پیدایش موجودات در پیشگاه خداوند مکشوف و روشن است و بهره ی انسان از این پرتو خداوند که به او افکنده است و نیروی بینایی که به او داده است دقت نظر و پند و عبرت او است از دیدن هر موجود. چنانکه از حضرت مسیح (ع) پرسیدند کسی مانند خودی سراغ داری؟ فرمود آنکه بهر چیز با چشم عبرت و پند بنگرد و چون ساکت باشد در اندیشه ی رفع نواقص باشد و آنچه بگوید ذکر و یاد خدا بود و بداند که همیشه در حضور خداوند است و او را می بیند.^۳

«افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور» آیا کافران در روی زمین به

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۵۰

۲- طبرسی، فضل بن محمد، (۱۳۷۷ش)، فسیر جوامع الجامع، آستان قدس رضوی، مشهد، ج ۶، ص ۲۷۵

۳- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰ش)، تفسیر عاملی، انتشارات صدوق، تهران، ج ۱، ص ۴۷۰

سیر و تماشا نمی روند؟ تا دلهاشان بینش و هوش یابد که این کافران را چشم سر گر چه کور نیست، لیکن چشم باطن و دیده ی دلها کور است.

سفرهای علمی و تجربی، کاری ارزشمند و راهی مطلوب برای گسترش شناخت است. زمین و زمان، کلاس درس است و کسانی که عبرت نمی گیرند سزاوار توبیخ هستند. گروهی از مردم، نه از پیامبران بیرونی پند می گیرند و نه از عقل که پیامبر درونی است.^۱

«هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم ما نعتهم حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخرجون بیوتهم بایدیم ایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار» اوست خدایی که کافران اهل کتاب را برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرون کرد و هرگز شما مسلمین گمان نمی کردید که آنها از دیار خود بیرون روند و آنها هم حصارهای محکم خود را نگهبان خود از خدا می پنداشتند تا آنکه خدا از آنجا که گمان نمی بردند بدانها فرا رسید و در دلشان ترس افکند تا به دست خود و دست مومنان خانه هایشان را ویران کردند، پس ای هوشیاران عالم پند و عبرت بگیرید.^۲

اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است چنانکه در روایات می خوانیم «کان اکثر عباده ابی ذر التفکر و الاعتبار» بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت آموختن بود.^۳

۵- برتری بینایی و بصیرت در زندگی بشر نسبت به کوردلی و نابینایی

۱- تفسیر نور، ج ۸، ص ۵۴

۲- حشر / ۲

۳- تفسیر نور، ج ۱۱، ص ۵۳۵

خداوند بزرگ در آیات متعدد از بدیهی بودن برتری بصیرت در زندگی بشر نسبت به کوردلی و نابینایی و توجه به ظواهر به جای حقایق و بواطن سخن گفته است تا انسان ها را به ارزیابی وادار نماید. در این آیات بارها و بارها این نکته تکرار می شود که آیا کوری و بینایی یکسان است؟ هر کسی به سادگی می تواند دریابد که بینایی در برابر کوری تا چه اندازه تفاوت فاحشی دارد. بنابراین هر انسانی باید نسبت به کشف حقایق نیز این گونه اهتمام داشته باشد.

«قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون» بگو: آیا کور و نابینا برابرند؟ آیا فکر و اندیشه نمی کنید.^۱

آیا کسی که از نبوت ها و کیفیت آنها کور است، با کسی که نسبت به آن امور بیناست یکسان است و اینکه جایز نیست که پیامبر (ص) کسی غیر از بشر باشد و هر چیزی که با سایر افراد جاری می شود بر پیامبر هم جاری می شود جز اینکه علم او به سبب تعلیم خداست که غیر او نمی داند و به او وحی می شود در صورتی که به غیر از او وحی نمی شود.^۲

مقام و سمت من با سایر مردم یکسان نیست بلکه نسبت عالم با جاهل و بینا با نادان و نور با ظلمت است و به حکم خرد مردم باید از عالم و دانشمند پیروی کنند و از نور دانش او بهره مند شوند.^۳

این آیه روشن می کند که من در اثر وحی بینا و آگاهم و شما در اثر نبودن وحی همچون کورید، عقل و اندیشه صحیح حکم می کند که کور بینا را راهنما و عصاکش خویش قرار دهد.^۴

۱- انعام/۵۰

۲- ترجمه بیان السعاده، ج ۵، ص ۵۴

۳- انوارالعرفان فی تفسیر قرآن، ج ۱۲، ص ۲۵۱

۴- قریشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۷ش)، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، ص ۲۴۰

فرق بین پیامبر (ص) و دیگران مانند فرق بینا و نابینا است. اگر چه من در بشر بودن و ناتوانی مثل شمایم، لیکن این دلیل نمی شود که من شما را به پیروی خود دعوت نکنم برای اینکه خدای متعال مرا با وحی خود به معارفی آشنا کرده و شما را نکرده و در نتیجه فرق من با شما مثل تفاوتی است که بینا با نابینا دارد در عین اینکه در انسانیت مشترکند در عین حال اوضاع و احوال آنها دو حکم می کند که باید نابینا پیروی بینا را بکند، همچون جاهل باید عالم را متابعت بکند.^۱

«مثل الفریقین کالاعمی و الاصم و البصیر و السميع هل یستویان مثلاً افلا تذکرون» این دو گروه (کفر و ایمان) در مثل به شخص کور و کر و شخص شنوا و بینا مانند است، آیا حال هر دو یکی است پس چرا متذکر نمی شوید؟^۲

همان گونه که بدن چشم و گوش دارد دل و روح نیز چشم و گوش دارد، همان گونه که نابینا و ناشنوا محسوسات عالم را درک نمی کنند و لذت نمی برند، افراد لجوج نیز معارف الهی را درک نکرده و لذت نمی برد، کسی که دیدش محدود به محسوسات مادی باشد و معنویت و آخرت را نبیند، کور است.^۳

در بحرالحقایق آمده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق ببیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق ببیند و پیروی کند و باطل را باطل ببیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و به حقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل بی یبصر جلا یافته باشد و سمیع کسی است که گوش همتش بگوشواره بی یسمع آراسته بود هر که خدا ببیند جز بخدا نه ببیند و هر که بخدا بشنوند جز از خدای نه شنود.

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۳۷

۲- هود/ ۲۴

۳- نور، ج ۵، ص ۳۰۵

گوشی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سخن نشنود الا از خدای

دان که دیده کز و نور پذیرد او را هر ذره بود آینه دوست نمای^۱

«و ما یتوی الاعمی و البصیر و الذین امنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء
قلیلا ما تتذکرون» و هرگز نایینا و شخصی بینا یکسان نیستند و هم آنان که ایمان آورده
و نیکوکار شدند با بدکردار مساوی نیستند، لیکن بسیار کم این حقیقت را متذکر می
شوید.^۲

نایینا همان آدم نادان و بی خبری است که پرده های کبر و غرور بر چشمانش
افتاده و اجازه درک حقایق را را به او نمی دهد و بینا کسی است که در پرتو نور علم
و استدالات منطقی، حق را مشاهده می کند آیا این دو با یکدیگر برابرند؟ از نظر
ایمان و اعتقاد، اما از نظر عمل چگونه افراد مومن صالح العمل با آلودگان بدهکار و
مجرم یکسان خواهند بود؟ در حقیقت مقایسه اول از نظر شناخت و علم و مقایسه دوم
از نظر بازتاب آن در اعمال آنهاست.^۳

در تفسیر نور آمد که تکبر بزرگ ترین مانع حق بینی و حق پذیری است و
انسان بی اعتنا به حقایق کور است و کفر کوردلی است.^۴

حسد و عداوت از عواملی است که بصیرت انسان را کور می کند و او را
دانسته و از روی عمد به افکار حق وادار می سازد اختلاف اهل کتاب در اثر حسد بود
با آنکه حق را می دانستند. از حضرت امام حسن مجتبی نقل شده که هلاکت مردم در
سه چیز است، تکبر، حرص و حسد.^۵

۱- کاشفی سبزواری، کمال الدین حسین بن علی، (۱۳۲۷ش)، مواهب علیه، کتاب فروشی اقبال تهران، ص ۴۷۷

۲- غافر/ ۵۸

۳- کاشفی سبزواری، کمال الدین حسین بن علی، (۱۳۲۷ش)، مواهب علیه، کتاب فروشی اقبال، تهران ص ۴۷۷

۴- تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۷۷

۵- تفسیر احسن الحدیث، ج ۲، ص ۴۲

قرآن این حقیقت را در بسیاری از آیات خود تاکید می کند، آن کسی که خداوند توشه بصیرت و بینش بدو داده و بر اثر هدایت پروردگار حقایق را می بیند با آن کسی که آنها را نمی بیند و بینش خود را به خاطر هوایش رها کرده و هدایت الهی را به گمراهی ابلیس و انهداده تفاوت دارد.^۱

۶- ابزارهای بصیرت

برای این که انسان به بصیرت دست یابد لازم است از همه ابزارها و فرصت هائی که خداوند در اختیار او نهاده بهره گیرد. بی گمان برای شناخت هر چیزی خداوند ابزارهای شناختی حسی و غیر حسی قرار داده است.

انسان به طور طبیعی با ابزارهای حسی و غیر حسی می تواند به شناخت ها در سطوح مختلف دست یابد. از شناخت ظاهری گرفته تا شناخت ژرفی که برخی از آن به چشم برزخی یاد می کنند همه و همه با ابزارهای غیر حسی شروع می شود. خداوند بارها تاکید کرده که همه ابزارهای رشد و بالندگی انسان برای او فراهم است و انسان فقط باید در این باره تلاش و جهاد کند و از فرصت ها و ابزارها به درستی بهره گیرد تا به همه مقاصد عالی و خلافت الهی و تقرب دست یابد.

۱-۶ چشم

از جمله ابزار شناخت و درک صحیح حقایق است، چنانچه خداوند در سوره مبارکه اعراف می فرماید:

۱- تفسیر هدایت، ج ۱۱، ص ۴۵

«و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس ... و لهم اعین لا یبصرون بها» به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای برزخ آفریدیم ... آنها چشمانی دارند که با آن نمی بینند.^۱

بصیرت اخلاقی، اجتماعی آیت الله مرعشی نجفی

آقای رازی در کتاب کرامات صالحین می نویسد: یکی از ماموران شهربانی، زمان شاه استعفا کرد و به شغل آزاد پرداخت. دلیل کارش را پرسیدم. گفت: بینش و بصیرت آیت الله مرعشی (ره) باعث این کار شد. گفتم: جریان چیست؟ گفت: شبی از ساعت دوازده تا هشت صبح، مامور خیابان ارم بودم و نیاز به حمام برای غسل داشتم و پول هم نداشتم. حدود ساعت دو نیمه شب بود که اتوبوس از اصفهان رسید و جلوی در صحن توقف کرد تا مسافر پیاده کند. من رفتم و گفتم چرا این جا توقف کردی؟ گواهینامه ات را بده راننده پنج تومان کف دست من نهاد و من هم گفتم: پس زودتر برو. با خودم گفتم پول حمام جور شد. منتظر بامداد بودم که بروم غسل کنم و نماز بخوانم. هنوز در صحن باز نشده بود که دیدم آیت الله مرعشی مثل همیشه به طرف حرم می رود. اما آن شب راه را کج کرد و آن سوی خیابان نزد من آمد. وقتی رسید سلام کرد و فرمود: بیا جلو، رفتم پنج تومان به من داد و گفت با این پول برو غسل کن. با آن پول نمی شود غسل کرد. گفتم: چشم، دیگر به این فکر افتادم که از شهربانی استعفا دهم و کار آزاد برگزینم و چنین شد و اینک بحمد الله وضع من خوب است و مکه هم رفته ام.^۲

۱- اعراف/۱۷۹

۲- رازی، محمد شریف، (۱۳۷۴ش)، کرامات صالحین، نشر حاذق قم، چاپ اول، ص ۳۸

۲-۶ قلب

قلب نیز یکی دیگر از ابزارهای بصیرت و درک حقایق می باشد. پیامبر خدا (ص) می فرماید: هر گاه خداوند، خیر بنده ای را بخواهد، قفل دل او را برایش می گشاید و یقین و راستی را در آن می نهد، و دلش را برای راهی که در آن قدم گذاشته است، آگاه می سازد و دلش را پاک و زبانش را راستگو و اخلاقش را درست و گوشش را شنوا و چشمش را بینا می گرداند.^۱

همچنین پیامبر فرمود: بدترین کوری، کوری دل است.^۲

امام سجاد (ع) در این باره می فرماید: آگاه باشید که برای بنده، چهار چشم است. دو چشم سر که با آنها، امور دین و دنیایشی را می بیند و دو چشم دل که با آنها، امور آخرتش را مشاهده می کند. پس هر گاه خداوند، خیر بنده ای را بخواهد، دو چشمی را که در دل اوست برایش می گشاید و او با آنها، عالم غیب و امور آخرتش را می بیند، هر گاه جز خیر بنده ای را بخواهد، دلش به حال خود، رها می کند.^۳

بصیرت در جهت حل مشکلات مردم

صاحب گنجینه ی دانشمندان درباره ی سید احمد خوانساری می نویسد: او صاحب بینش و بصیرت خاص خویش بود. یکی از بازرگانان مورد اعتماد تهران می گفت که روزی در خدمت ایشان بودم و هیچ کس دیگری نبود. آقا ناگاه فرمود: فردی در خانه است و خواسته ای دارد، عرض کردم: آقا کسی زنگ نمی زند. فرمود: چرا کسی هست، این پاکت را به او بدهید تا برود. پاکت را گرفتم و جلوی در آمدم، شخص محترمی را دیدم که قدم می زند. گفتم شما زنگ زدید؟ گفت خیر. پرسیدم:

۱- متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، موسسه ی الرساله، ج ۱۱، ص ۹۶، ح ۳۰۷۶۸

۲- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۵۱، ح ۷

۳- همان، ص ۵۳، ح ۱۶

کاری دارید؟ گفت همسرم بیمار است و برای بستری شدن هشت هزار تومان کسری دارم. پاکت را به او دادم. همان جا باز کرد و پول ها را شمرد. درست هشت هزار تومان بود.^۱

۳-۶ گوش

گوش نیز از جمله ابزارهای شناخت و درک صحیح حقایق می باشد در آیه ۱۷۹ سوره مبارکه اعراف می خوانیم:

«و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس ... و لهم اذان لا یسمعون بها» به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای برزخ آفریدیم ... آنها گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند.^۲

چشم و گوش و دیگر حواس ظاهری همان گونه که واقعیت ظاهری و وجودی چیزها و امور را به آدمی می آموزد، مهمترین منبع شناخت حقایق هستی نیز می باشد؛ زیرا فطرت آدمی تا زمانی که سالم باشد و او شخصیت متعادلی داشته باشد، از طریق همین حواس ظاهری نیز می تواند حقایق را در مراحل بالاتر بدست آورد. در این میان قلب آدمی نیز به کمک وی می شتابد و ادراک در سطوح مختلف را فراهم می آورد. این گونه است که انسان همه ابزارها و منابع شناختی حقیقت و واقعیت را در اختیار دارد و به سادگی می تواند به بصیرت مورد نیاز خود دست یابد.^۳

۱- هیات تحریریه ی فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس ، افلاکیان خاک نشین، موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس

الشموس تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۰

۲- اعراف/ ۱۷۹

۳- احقاف/ ۲۶ و جائیه/ ۲۳

۷- ویژگی های اهل بصیرت

۷-۱ زمان شناسی

زمان شناسی و اقدام به موقع از ویژگی های برجسته اهل بصیرت می باشد کسی که زمان شناس نباشد، درک به موقعی از حوادث ندارد و در نتیجه نمی تواند برای جهان اسلام مفید باشد. چه بسا سختی بی موقع موجب تقویت دشمنان اسلام گردد و از سوی دیگر سکوت بی موقع و یا موضع گیریهای دو پهلوی به ویژه از سوی خواص در مقاطع حساس موجب تقویت دشمنان و تضعیف جبهه حق گردد کما اینکه در قیام امام حسین (ع) عده ای در زمانیکه به حمایت از حق برخیزند سکوت اختیار کردند ولی بعد از شهادت امام علیه السلام به ناگاه متوجه شدند چه اتفاقی افتاده و قیام توابین را راه اندازی کردند؛ اگرچه اقدام در جای خود امر پسندیده بود ولی دیگر نمی توانست امام حسین (ع) را زنده نماید.

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای در دیدار با شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی شناخت «لحظه و نیاز» و اقدام متناسب با آن را یک خصوصیت و ویژگی بسیار مهم برشمردند و خاطرنشان کردند: از اهالی کوفه که با عنوان «توابین» چند ماه بعد از حادثه عاشورا قیام کردند و به شهادت رسیدند، به امام حسین (ع) ایمان داشتند و ان شاء الله در نزد خدا ماجرور هستند اما آن وظیفه را که باید عمل می کردند انجام ندادند زیرا «لحظه» و عاشورا را نشناختند.^۱

۷-۲ شناخت فتنه و تشخیص حق از باطل

یکی از ویژگی های اهل بصیرت آن است که به هنگام مخروج شدن حق و باطل تشخیص مسیر حق برای آنها ممکن است و در انتخاب مسیر حق از باطل دچار انحراف نمی شوند.

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق با باطل در آن مخروج بشود ... در دوران شبهه و در دوران جنگ با کافر غیر صریح، جنگ با کسانی که می توانند شعارها را بر هدف های خودشان منطبق کنند بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود.

موضوع خود را شناختن و در آن قرار گرفتن، هوشیاری سیاسی و قدرت تحلیل سیاسی البته به دور از ورود در دسته بندی های سیاسی خودش یکی از آن خطوط ظریفی است.^۱

۳-۷ شناخت روشن از دین

اهل بصیرت از دین و آیین خود شناخت واضح و روشنی دارند و برای اعتقاد خود تا پای جان فداکاری می کنند. حضرت ابوالفضل (ع) به عنوان بزرگ ترین یاور سالار شهیدان به هنگام رزم مطرح نموده و گفته است «و الله ان قطعتم یمینی - انی احامی ابدًا عن دینی» به خدا سوگند اگر دست راست من را قطع کنند باز هم از دین خود حمایت می نمایم.^۲

۴-۷ شناخت دوست و دشمن

شناخت دوست و دشمن از دیگر ویژگیهای اهل بصیرت می باشد. مقام معظم رهبری در پیام خود به قشر فرهیخته از جامعه فرموده اند: شما و دیگر تشکلهای اسلامی دانشگاه به کار خود نظم دهید، آن را با هدف های روشن که از بینات و محکومات انقلاب گرفته شده، جهت بخشید، بصیرت لازم و دید نافذ برای شناخت دشمن و روش های کینه و رزانه اش برای خود و عموم دانشجویان فراهم سازید، فتنه

۱- سخنرانی مقام معظم رهبری در مجمع بزرگ فرماندهان و مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه سپاه مورخه

۱۳۷۰/۶/۲۷

۲- مقرر، عبدالرزاق، (۱۳۹۴ق)، مقتل الحسین، مکتبه بصیرتی، قم، ص ۲۶۹

گری ها و فتنه گر ها را بخصوص در محیط دانشجویی شناسایی و خنثی کنید، اختلافات درون سازمانی و برون سازمانی را به حداقل برسانید.^۱

۵-۲ تولی و تبری

یکی دیگر از صفات اهل بصیرت آن است که اهل تولی و تبری و جذب و دفع و موضع گیریها بوده و علاوه بر دفاع از حریم ولایت از دشمنان آنها نیز تبری می جوید قیس بن مسهر صیداوی در میان راه مکه و کوفه، از سوی امام حسین (ع) ماموریت یافت که نامه ای به مسلم بن عقیل و شیعیان کوفه برساند. قیس در نزدیکی کوفه در کمین ماموران کوفه افتاد و پیش از اسارت، نامه امام را نابود کرد تا به دست دشمنانش نیفتد.

عبیدالله بن زیاد از این کار آگاهانه و جسورانه قیس بسیار خشمگین شد و او را مجبور کرد تا به منبر رود و به حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) ناسزا بگوید. قیس از فرصت استفاده کرد، به منبر رفت و خطاب به مردم گفت: مردم! حسین بن علی، بهترین خلق خداست پسر دختر پیامبر است. من فرستاده او به سوی شمایم که از میان راه به اینجا آمده ام به یاری او بشتابید! آن گاه عبیدالله و پدرش را لعنت کرد و بر امیرمومنان درود فرستاد. عبیدالله ملعون دستور داد او را از بالای کاخ فرو انداختند و بدین سان به شهادت رسید.^۲

۶-۲ آگاهی از ترفندها و خدعه های دشمن

اهل بصیرت خدعه ها و ترفندهای دشمن را می شناسند و فریب این نیرنگهای را نمی خورند. شناخت و بصیرت نسبت به این موضوع از چنان جایگاهی برخوردار است که مقام معظم رهبری آن را یکی از راههای نجات کشورهای اسلامی از سلطه

۱- پیام به مناسبت دومین کنگره جامعه اسلامی دانشجویان، ۱۳۷۷/۷/۹

۲- سماوی، محمد، (۱۳۷۷) ابصار العین، مرکز الدراسات اسلامیة، قم ص ۱۱۲ و ۱۱۳

استکبار جهانی بر شمرده اند. ایشان در این زمینه فرموده اند: راه نجات کشورهای اسلامی از زورگویی اشغال و سلطه گری استکبار جهانی باز گشت به اسلام ناب محمدی (ص) و بصیرت کامل نسبت به دشمن، و دقتی است که ملت های مسلمان باید ترفندهای و خدعه های استکبار را درک کنند. امروز زمان پی بردن به این مطلب است که چرا شرق و غرب، آمریکا و شوروی، ارتجاع و ایادی آنها در دنیا دست به دست هم دادند و بیشترین فشارها را طی یازده سال گذشته بر جمهوری اسلامی ایران وارد کردند.^۱

۸- وظایف اهل بصیرت

۸-۱ یاری به دیگران

اهل بصیرت به کسانی اطلاق می شود که علاوه بر خود، دیگران را نیز در راهیابی به مسیر حق، یاری رسانند و نمی گذارند دیگران با ندانم کاری دچار انحراف و یا فتنه شوند. بصیرکسی که در برخورد اولیه با شبهات و فتنه ها آنها را مورد بررسی قرار می دهد چرا شناخت حق و باطل بسیار سخت است و به قول امام علی (ع) که می فرمایند:

«لیست علی الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الکذب» حق و باطل (با نگاه اولیه) علاماتی ندارند تا از یکدیگر قابل شناسایی باشند.^۲

بنابراین در اموری که در آنها شبهه وجود دارد به خصوص در امور سیاسی، اجتماعی باید توقف و تامل نمود تا بتوان از هلاکت و نابودی جلوگیری نمود در این

۱- دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۳۶۹/۵/۲۴

۲- نهج البلاغه، نامه ی ۲۳

خصوص علاوه بر آیات ناهیه ای مانند «و لا تقف ما لیس لك به علم» که انسان را از عمل در هنگام شبهات نهی می نمایند.^۱

امام علی (ع) می فرماید: «الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی التهلكه» توقف در موارد نامعلوم، بهتر از افتادن در ورطه و منجلاب نابودی است.^۲

۸-۲ آگاهی دادن به مردم (روشنگری)

آگاهی دادن یا تعلیم و تعلم واژه هایی هستند که در نظام آموزشی اسلام نقش اساسی دارند؛ بطوری که یادگیری در این مکتب زمان و مکان یا سن خاصی نمی شناسد بلکه باید از کودکی تا مرگ به آن پرداخته شود و علم آموزی یک فریضه الهی شناخته شده است.

پیامبر (ص) فرمودند: «ان طلب العلم فریضه علی کل مسلم»^۳

پس باید هر فردی به دنبال علم باشد و از سوی دیگر در ملاحم و فتن این وظیفه عالم است که باید در معالجه جامعه از این امراض تلاش نماید؛ در این خصوص پیامبر (ص) می فرماید: «اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنه الله» اگر بدعت ها (که منشا ایجاد فتنه هستند) در جامعه پدیدار شد این وظیفه عالم است که با آگاهی هایش مردم را از خطرات آن برهاند و اگر از این وظیفه مهم کوتاهی نماید لعنت خدا بر او خواهد بود.^۴ در همین رابطه امام علی (ع) فرماید: «ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ، علی اهل العلم ان یتعلموا»

۱- اسراء/۳۶

۲- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ناشر اهل بیت، قم، ج ۲۷، ص ۱۷۱

۳- همان، ص ۲۷

۴- کافی، ج ۱، ص ۵۴

خداوند متعال از جاهلان در رابطه با علم آموزی عهدی نگرفته است اما بر عکس وظیفه عالمان را تعلیم قرار داده است.^۱

۳-۸ جلوگیری از فرصت سوزی

با توجه به اینکه فرصت ها به سرعت از دست می روند و باید به طریق شایسته ای از این لحظه ها استفاده نمود؛ بنابراین آنچه از سوی اهل بصیرت باید بدان توجه شود این است که در مقابل فتنه ها باید بگونه ای رفتار نمود که دشمن هیچگونه نقطه ضعفی از انسان بدست نیاورد و فرقی هم نمی کند که این فرآیند به چه عاملی خود را بروز می دهد، به طور مثال اگر دشمن از سکوت فرد، بهره می برد، باید شخص بکوشد تا با افشاگری از یکسو و تبیین و روشنگری از سوی دیگر توطئه دشمن را خنثی نماید و یا بالعکس اگر با واکنش شخصی، دشمن به اهداف پلید خود می رسد، باید خود را از معرکه بیرون بیاورد تا سبب نشود آب به آسیاب دشمن ریخته شود و شاید بتوان این مطلب را، توضیح روشنی از این کلام گهربار امام علی (ع) دانست: «کن فی الفتنه کابن اللبون لا ظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب» در فتنه ها همچون شتر کم سن و سال باش نه پستی که سوار شوند و نه پستانی که بدوشند.^۲

و در جای دیگر می فرمایند: شخص بصیر و بینا آن است که بشنود و بیندیشد، نگاه کند و ببیند و عبرت گیرد و از آن چه موجب عبرت است نفع برد. پس در جاده ی روشنی گام نهد و از راههایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغوا کننده منتهی می شود، دوری جوید و گمراهان را برضد خویش بوسیله سختگیری در حق یا تحریف در سخن و یا ترس از راستگویی تحریک نکند.^۳

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۱

۲- نهج البلاغه، ص ۴۶۹

۳- نهج البلاغه، ص ۲۱۳

۹- عوامل تحقق بصیرت

افزون بر ابزارهای شناختی که در اختیار بشر است، عوامل چندی نیز وجود دارد که می تواند به تحقق بصیرت و روشن دلی و شناخت حقایق از دل رخداده ها و فتنه ها و امور عادی جهان کمک کند. از جمله این عوامل می توان به آیات خداوندی در زمین و آسمان و نیز در درون و بیرون آدمی اشاره کرد. به این معنا که آیات آفاقی و انفسی چنان زیاد است که هر کسی با بهره گیری از یک و یا چند از آن می توان به بصیرت دست یابد.^۱

در این میان برخی از آیات الهی نقش جدی تری در ایجاد بصیرت ایفا می کنند که از آن جمله می تواند به رویش گیاهان^۲، گردش شب و روز^۳، گسترش زمین و قرار گرفتن کوه های بلند^۴ در آیات تکوینی و آموزه های وحیانی الهی در آیات تشریعی و کتب آسمانی اشاره کرد. از این رو خداوند تورات^۵ و نیز قرآن^۶ را مایه بصیرت و باز شدن چشم آدمی و برداشته شدن پرده ها بر می شمارد.

در این میان حفظ و مدیریت نفس برای انسان خیلی مهم و اساسی است؛ زیرا انسان در حالت تعادل به گونه ای که به آسانی می تواند در مسیر دستیابی به بصیرت قرار گیرد، ولی از آن جایی که هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی اجازه اعتدال و تعادل را به انسان نمی دهد، لازم است که انسان از تقوا به عنوان کلید مدیریت نفس

۱- ذاریات/۲۰ و ۲۱ - ق/۷ و ۸

۲- سجده/۲۷ - ق/۸ و ۷

۳- نور/۴۴

۴- ق/۷ و ۸

۵- قصص/۴۳

۶- اعراف/۲ و ۳ - جائیه/۲۰

استفاده کند تا بصیرت وی تحقق یابد. از این رو خداوند در قرآن از تقوا و پرهیزگاری به عنوان یکی از عوامل روشنایی ضمیر و روشندلی بشر یاد می کند.^۱

هیچ کس نمی تواند منکر نقش بینش ها و نگرش ها در زندگی انسان و تغییرات مثبت و منفی درونی و بیرونی وی شود؛ زیرا بینش ها و نگرش ها هستند که آدمی را شخصیت می بخشند و رفتار و کردار او را مدیریت می کنند. لذا خداوند از ایمان^۲ و تفکر و اندیشه، آخرت اندیشی و دنیا گریزی به عنوان زمینه ای برای روشندلی و بصیرت یاد کرده است.^۳

از دیگر عوامل مهم بصیرت را می توان به امدادهای غیبی الهی در مواقع حساس چون جهاد اشاره کرد،^۴ زیرا در این مواقع حساس خداوند نشان می دهد که افزون بر قوانین ظاهری، قوانین دیگری است که به عنوان اسباب عالی در جهان نظام آن موثر می باشد. این گونه است که شخص تنها به اسباب ظاهری و قوانین عادی توجه نمی کند و در می یابد که در پس هر ظاهری، حقیقتی و فراتر از هر اسباب ظاهری، اسباب باطنی و موثر دیگری نیز وجود دارد.

اصولاً از نظر قرآن، رخدادهای حساس تاریخی و فتنه ها، از مهمترین عوامل بصیرت زا می باشند، زیرا در این حالت است که اشخاص تیز هوش و زیرک در می یابند که حقیقت ممکن است غیر از آن چیزی باشد که به چشم می آید. از این رو، به تحلیل رخدادهای فتنه ها برای دستیابی به حقایق نهان آن می پردازند.

از نظر قرآن همه معجزات الهی در حکم عوامل بصیرت زا و مایه روشندلی بشر است به این معنا که هدف از معجزات تبیین حقایق به شکل دیگر است. جالب این که

۱- اعراف/۲۱۰

۲- اعراف/۲۰۳

۳- ص/۴۵ و ۴۶

۴- آل عمران/۱۳ - حشر/۲

برخی از این معجزات خود بلایایی هستند که بر سر بشر می آید و آدمی آن را به عنوان حوادث و رخدادهای طبیعی بشمار می آورد. در معجزاتی که حضرت موسی (ع) آورده است برخی چنان به حوادث طبیعی و رخدادهای عادی زمینی شباهت داشت که موجب فریب بسیاری شد. از جمله این معجزات، افزایش قورباغه ای بود که برخی آن را رخدادی طبیعی تعبیر کردند در حالی که معجزه ای بود تا آدم را بیدار کند. از این رو خداوند در قرآن معجزات نه گانه حضرت موسی (ع) را مایه بصیرت می شمارد.^۱

در حالی که در این معجزات برخی موارد وجود داشت که به حوادث و رخدادهای طبیعی شباهت داشت. به هر حال رخدادهایی چون فتنه ها در حقیقت می تواند از عوامل بصیرت زا باشند به شرط این که آدمی به ظاهر آن بسنده نکند. خداوند اعطای ناقه به صالح را که به صورت معجزه اتفاق افتاد و حیوان از دل کوه بیرون آمد.^۲ به عنوان عامل بصیرت معرفی می کند؛ زیرا کسانی که این معجزه را دیدند می توانستند به بینش صحیح درباره خداوند و قدرت او و پیامبری حضرت صالح دست یابند. اما برخی از امور است که همواره نقش باز دارنده را ایفا می کند که از آن جمله می توان به دنیا گرایی^۳ و غفلت از خداوند و یاد او^۴ اشاره کرد.

۱۰- عوامل رشد بصیرت

۱-۱۰ داشتن فکر و اندیشه و تجزیه تحلیل مسایل

از تحلیل اموری که انسان را به بصیرت سوق می دهد اندیشه و تجزیه و تحلیل جریانات می باشد. قرآن در این مورد می فرماید: «مگر به آسمان بالای سرشان

۱- آیات ۱۰۱ و ۱۰۲

۲- اسراء/ ۵۹

۳- ق/ ۲۲

۴- اعراف/ ۲۰

نگریسته اند که چگونه آن را ساخته و زیتش داده ایم و برای آن، هیچ گونه شکافتگی ای نیست؟ و زمین را گسترديم و در آن، کوههای ثابت و استوار افکندیم و در آن، از هر گونه جفت دل انگیزی رویانیدیم تا برای هر بنده توبه کاری، بینش افزا و پندآموز باشد.^۱

پیامبر خدا(ص) می فرماید: اندیشیدن، حیات بخشی دل شخص با بصیرت است، همان گونه که شخص چراغ به دست در تاریکی ها، در پرتو نور راه می رود. پس بر شما باد نیک رهیدن و کمتر درنگ کردن.^۲

حضرت علی (ع) در این باره می فرماید: «افکر تستبصر فکر کن تا بصیرت یا بی» «لا بصیره لمن لا فکر له» نیست بصیرتی از برای کسی که نباشد فکری از برای او.^۳

امام حسن (ع) می فرماید: بر شما باد اندیشیدن؛ زیرا که آن، زندگی بخش دل شخص با بصیرت و کلیدهای درهای حکمت است.^۴

البته برای رسیدن به تحلیل صحیح نسبت به جریانات بخصوص جریانات سیاسی باید مولد اصلی آن که اخبار صحیح می باشد را از مجاری صحیح کسب نمود سپس نسبت به آنها فکر و تجزیه و تحلیل نمود.

۲-۱۰ شناخت حقیقت ولایت و ولی امر زمانه خود

شناخت ولی امر زمان در اسلام از چنان جایگاهی برخوردار است که بنا به فرموده رسول گرامی اسلام (ص) اگر کسی بمیرد امام زمان خود را نشناسد همانند

۱- ق/۸۶

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

۳- غررالحکم درر الکلم، ص ۵۷

۴- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۵

کسی است که به مرگ جاهلیت (قبل از اسلام) مرده است.^۱

لذا شناخت ولی امر مسلمین در این زمان راهکار اصلی و مهمی است که می تواند انسان را به بصیرت برساند همانگونه حضرت علی (ع) در سخنانی خطاب به دو تن از یاران خود می فرماید: «فانه لا یبلغ احد من شیعتنا حدا استبصار حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بها کان مستبصراً بالغاً کاملاً» هیچ کس از شیعیان به بصیرت نمی رسند مگر اینکه با شناخت من به نورانیت می رسند پس هنگامی که مرا به این مقام شناختند بطور تمام و کامل به بصیرت یافته اند.^۲

در اینجا لازم به ذکر است که بر اساس مبانی اعتقادی شیعه هر کسی لیاقت قرار گرفتن در راس حکومت را ندارد، بلکه آن کسی شایستگی قرار گرفتن در راس حکومت را دارد که بدون انگیزه های فردی و دنیایی و با پشتوانه الهی در مسیر پیاده نمودن احکام خدا قدم بر می دارد و از این مسئولیت در مرتبه اول بر عهده پیامبران، سپس امامان معصوم (ع) و در دوران غیبت بر عهده ولی فقیه گذشته شده است.

۳-۱۰ دور اندیشی و خردمندی

از دیگر اموریکه موجب بصیرت یافتن انسان می شود آینده نگری و تدبیر و خردمندی می باشد. کسی که هر خبر یا مطلبی را می شنود فوراً نمی پذیرد، بلکه پیرامون آن می اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشه هایش می گذراند، بصیرت و بینایی می یابد.

۱- همان، ۹۴/۲۳

۲- همان، ج ۲۶، ص ۷

پیامبر خدا (ص) می فرماید: خرد، به سه جزء تقسیم شده است. پس هر کس که این سه جزء در او باشد، خردش کامل است و در هر کس نباشد، از خرد، بی بهره است. نیکو شناختن خداوند، نیکو فرمان بردن از او و بصیرت نیکو داشتن در کار او.^۱

امام علی(ع): خردمند، با چشم دل، پایان کار خویش را می بیند و نشیب و فراز آن را می شناسد.^۲

امام صادق (ع): لقمان به فرزندش گفت: ... خردمند، هرگاه با چشم خود، چیزی را ببیند، حق را از آن می شناسد. شاهد، چیزی را می بیند که غائب نمی بیند.^۳

امام کاظم (ع): کسی که خدا را نشناخته است، دلش با شناخت استواری که آن را ببیند و حقیقتش را در قلب خویش بیابد، گره نمی خورد.^۴

۴-۱۰ ذکر و یاد الهی

راه دیگر رسیدن به بصیرت ذکر و یاد الهی می باشد.

«ان الذین اتقوا اذا مسهم طیف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون» در حقیقت، کسانی که (از خدا) پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد، بی درنگ (خدا) به یاد آورند و آنگاه، بینا شوند.^۵

امام علی(ع): هر که خدا را یاد کند، بصیرت می یابد.^۶

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰۶

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۴

۳- الکافی، ج ۸، ص ۳۴۸، ح ۵۴۷

۴- همان، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲

۵- اعراف/ ۲۰۱

۶- غررالحکم، ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۷۸۰۰

امام علی (ع): یاد خدا، روشنی بخش دیدگان و آرام بخش دلهاست.^۱

امام باقر(ع) می فرماید: مومن، همواره در کار مبارزه با نفس خویش است تا بر هوس آن، چیره آید. گاه نفس خود را کژی به راستی می آورد و در راه محبت خدا، با هوای نفس، مخالفت می ورزد. گاه نفسش، او را بر زمین می افکند و در نتیجه، پیرو هوس آن می گردد؛ اما خداوند، دستش را می گیرد و بر می خیزد، و خدا لغزش او را می بخشد و مومن، به خود می آید (به یاد خدا می افتد) و به توبه و ترس از خدا، پناه می برد و بر اثر افزایش ترسش (از خدا)، بر بصیرت و معرفت او افزوده می گردد.^۲

کسانی که ذکر و یاد خداوند متعال را از دل خویش بیرون کرده اند، نمی توانند امید داشته باشند که نور بصیرت و روشنایی در دل های آنان روشن شود و آنان را به سوی حقایق و آگاهی از آن بکشانده باشد با تقویت یاد خداوند و بهره گیری از همه فرصت ها و ابزارهای شناختی صحیح، بصیرتی را در خود ایجاد کنیم که راه حق را از باطل باز شناسیم و مسیر رشد و بالندگی را بیابیم و در آن حرکت کنیم.

۵-۱۰ عبرت گرفتن از مسایل گوناگون

اگر کسی بطور دائم از آنچه که پیرامونش می گذرد و یا در گذشته وقوع پیوسته به دیده عبرت نگاه کند به راحتی می تواند به نتیجه جریانات واقف شده و با بصیرتی که پیدا می کند از گرفتار شدن از هلاکت نجات پیدا کند.

قرآن می فرماید: «افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصر و لكن تعمی القلوب التی فی الصدور» پس آیا در زمین سیر نمی کنند تا برای ایشان، دل هایی باشد تا با آنها بفهمند یا گوش هایی

۱- همان ، ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۵۱۶۷

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳، ح ۱

(باشد) تا با آنها بشنوند؛ زیرا در حقیقت دیدگان کور نیستند؛ بلکه دل هایی که در سینه هاست، کورند.^۱

حضرت علی (ع) در این خصوص فرموده اند: «فی کل اعتبار استبصار» در هر عبرت گرفتنی بصیرتی است.^۲

هر که عبرت بیاموزد، بینا می شود و آن کس که از خود غفلت کند زیان می بیند.^۳
عبرت گرفتن مداوم، به بصیرت می انجامد، و باز ایستادن (از گناه و خطا) را به بار می فشاند.^۴

۱۰-۶ توبه

گامی دیگر برای تهذیب نفس و تحصیل بصیرت است. توبه از تقصیرات و گناهان، بلکه از کوتاهیها و جبران حق الله و حق الناس است.

۱۰-۷ اهم نشینی با علما

مجالست با علما موجب بصیرت و بینایی است. حضرت علی (ع) می فرماید:
«جاور العلماء تستبصر» با دانایان بنشین تا آگاهی یابی.^۵

۱۰-۸ نفی وابستگی های مادی

یکی از عواملی که موجب بصیرت انسان می گردد این است که وابستگی های مادی را از خود دور کند. حدیث قدسی به این مطلب اشاره دارد: «یا دنیا! اخدمی من

۱- حج ۴۶

۲- تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۷۲

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸

۴- غررالحکم، ح ۵۱۵۰

۵- همان، ج ۳، ص ۳۸۷

خدمنی و اتعبی من تبعک» ای دنیا! به کسی که به من خدمت می کند، خدمت کن و کسی که دنبال تو می آید را خسته کن!^۱

حضرت امیر (ع) نیز گرایش به دنیا را از صفات انسان های کور می شمرد که چیزی ورای دنیا نمی بینند، ولی شخصی که بصیر است، گرفتار دنیا نمی شود و از دنیا توشه برمی دارد: «و انما الدنيا منتهی بصری الاعمی و لا یبصر عما و راءها شیئا و البصیر ینفذاها بصره یعلم ان الدار و راءها. فالبصیر منها شاخص، و الاعمی إليها شاخص و البصیر منها مترو و الاعمی لها متزود» و همانا دنیا نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی نگرند، اما انسان آگاه نگاهش از دنیا عبور کرده، از پس آن، سرای جاویدان آخرت را می بیند، پس انسان آگاه به دنیا دل نمی بندد و انسان کور دل تمام توجهش دنیاست. بینا از دنیا زاد و توشه می گیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم می کند. غرض حضرت، تنفیر از دنیا و توبیخ کسی که نظرش را به سوی دنیا کوتاه کند.^۲

حضرت در این فراز، به زیبایی تفاوت این دو را بیان می فرمایند. استفاده از کلمات «من» و «الی» که مقابل هم می باشند که «من» ابتدا و «الی» انتها را نشان می دهند، به وضوح نشانگر اختلاف این دو صنف است.

شخص بصیر از این منزل کوچ نموده و دنیا را به منزله ی راه رسیدن به وطن و مکانش می داند. شخص فاقد بصیرت به دنیا ناظر است؛ زیرا او بعد از آن که در این دنیا چیزی را شناخت، گمان می کند که این جا قرار گاه است و نظرش را مصروف آن می کند.^۳

۱- کاشانی، فتح ا...، (۱۳۷۵ش)، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ج ۱، صص ۴۲۳ و ۴۲۴

۲- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، دار الاحیاء الکتب العربیه، ج ۸، صص ۲۷۵ و ۲۷۶

۳- منهاج البراعه، ج ۸، صص ۳۱۳- ۳۱۰

حضرت علی (ع) در جای دیگر بیان می فرمایند که نگاه به دنیا برد و وجه متصور می شود:

- ۱- خود دنیا مطلوب با لذات باشد که در این هنگام بازدارنده ی یاد حق است.
- ۲- غرض از نگاه به دنیا، بصیرت یافتن و هدایت یافتن توسط آن باشد که چنین نگاهی بسیار مطلوب می باشد.

پس مقصود حضرت، خود جهان طبیعت با قواعد و شگفتی هایش نمی باشد بلکه مقصود ارتباط حیات طبیعی محض انسان با رویه محسوسی از عالم طبیعت است و لذا می فرماید: «... من ابصر بها بصرته و من ابصر إليها عمته ...» کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد، او را آگاهی بخشد و به آن کسی که چشم به دنیا دوزد، کور دلش می کند.^۱

۱۱- آثار بصیرت

در حدیث نبوی آمده است که در دل هر بنده ای دو دیده نهانی است که به واسطه آن دو، غیب را می نگرد و چون خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند، دو چشم دلش را می گشاید تا به واسطه آن، آنچه را که از دیدگان ظاهریش نهان است، بتوان دید. از شمار انسانهای صاحب بصیرت «حارث بن مالک بن نعمان انصاری» بود. پیامبر اکرم (ص) از او پرسید: چگونه ای و در چه حالی؟ عرض کرد: مومن راستین و اهل یقینم. پیامبر فرمود: علامت یقین و ایمان راستین ات چیست؟ عرض کرد: زهد و کناره گیری نفسم از دنیا و دلبستگی آن، موجب شد که شبهایم را به بیداری و عبادت و روزهایم را به روزه و تشنگی بگذرانم از این رو به درجه ی از بصیرت و بینایی رسیده ام که گویی عرش پروردگارم را که برای حسابرسی بر پا شده است، می بینم و بهشتیان را در حال زیارت یکدیگر می نگرم و زوزه وحشتناک جهنمیان را از درون

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۲، ص ۱۲۸

آتش می شنوم. پیامبر فرمود: بنده ای است که خدا قلبش را روشن کرده است. حال به برکت این نور الهی صاحب بصیرت شده ای پس آن را حفظ کن.^۱

این خاصیت نور باطنی یا بصیرت است که از فطرت انسان پرتوافشان می شود و غبارآلودگیها و تیرگی هواهای نفسانی را می پوشاند و کنار می زند. همواره چشم بصیرت پر فروغ خواهد بود.

۱-۱۱ دانایی

دانایی یکی از آثار بصیرت می باشد. پیامبر خدا محمد(ص) می فرماید: داناترین مردم، کسی است که هر گاه مردم (در حق) اختلاف کنند، او بینا ترین آنان به حق باشد، اگر چه در عمل، کوتاهی کند و اگر چه برنشینم خویش بخزد.^۲

حضرت علی (ع) فرمود: کسی که بینا باشد، می فهمد و کسی که بفهمد دانا می شود.^۳

و در جای دیگر می فرماید: کسی که بصیرت ندارد، دانشی ندارد.^۴

۲-۱۱ دست یابی به توحید (شناخت توحید)

از جمله آثار بصیرت، ره یافتن به توحید و قدرت خدا می باشد در این مورد در سوره مبارکه رعد چنین وارد شده است: بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو «الله» سپس بگو آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیده اید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما؟) بگو: آیا نایبنا و بینا یکسانند؟ یا ظلمتها و نور برابرند؟ آیا آنها همتایانی برای خدا قرار دادند بخاطر اینکه

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۴

۲- کنز العمال، ج ۱۵، ص ۴۳۵۲۵

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸

۴- غررالحکم، ح ۱۰۷۷۳

آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبّه شده است؟! بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز!^۱

۱۱-۳ درخواست بازگشت در آخرت

از دیگر آثار بصیرت و روشن بینی، درخواست مجرمان در قیامت، برای رجوع به دنیاست و اگر بینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده، می گویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کار شایسته ای انجام دهیم (به قیامت) یقین داریم.^۲

۱۱-۴ عبرت آموزی

عبرت آموزی نیز یکی دیگر از آثار بصیرت می باشد. قرآن کریم در سوره آل عمران می فرماید: در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم روبرو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود، یک گروه در راه خدا نبرد می کرد و جمع دیگری که کافر بود (در راه شیطان و بت) در حالی که آنها (گروه مومنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد) و خداوند هر کسی را بخواهد (و شایسته بداند) با یاری خود تائید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان.^۳

حال این دو گروه (مومنان و منکران)، حال (نابینا و کر) و (بینا و شنوا) است؛ آیا این دو گروه همانند یکدیگرند؟ آیا پند نمی گیرند.^۴

۱- رعد/۱۶

۲- سجده/۱۲

۳- آل عمران/۱۳

۴- هود/۲۴

خداست که شب و روز را با هم جابه جا می کند. قطعاً در این (تبدیل) برای صاحبان بصیرت، عبرتی است.^۱

پس عبرت بگیرید، ای صاحبان بصیرت.^۲

پیامبر خدا حضرت محمد (ص) می فرماید: عبرت آموختن، تنها برای اهل صفا و بصیرت حاصل می شود.^۳

حضرت علی (ع) در این مورد می فرماید: صاحب بصیرت، کسی است که بشنود و بیندیشد، بنگرد و ببیند و از عبرت ها بهره گیرد. آنگاه راه روشن و همواری را پیوید و از افتادن در پرتگاه های آن و گم شدن در کژراهه هایش پرهیزد و با منحرف شدن از حق، یا تحریف در گفتار، یا ترسیدن از (گفتن) سخن راست، گمراهان را در گمراه کردن خودش، یاری نرساند.^۴

۵-۱۱ سود شخصی

حصول منفعت برای خود فرد، یکی دیگر از نتایج بصیرت و ژرف نگری می باشد. قرآن می فرماید: «قد جاءكم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ...» دلایل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست.^۵

۶-۱۱ دور اندیشی

۱- نور/ ۴۴

۲- حشر/ ۲

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۲۶ ح ۲۱

۴- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۳

۵- انعام/ ۱۰۴

دوراندیشی یکی از آثار بصیرت می باشد مولای متقیان حضرت علی (ع) در این مورد می فرماید: کسی که با دل می بیند و با بینش، عمل می کند پیش از آن که عمل کند می اندیشد که آیا عمل او به زیان اوست یا به سودش؟ اگر به سود او بود، آن را انجام می دهد و اگر به زیانش بود، از انجام دادن آن، باز می ایستد.^۱

۱۲- ارزش بصیرت

خداوند در آیات متعدد از بدیهی بودن برتری بصیرت در زندگی بشر نسبت به کور دلی و نابینایی و توجه به ظواهر به جای حقایق سخن گفته است تا انسان ها را به ارزیابی و سنجش وادار نماید.

«هل یستوی الاعمی و البصیر»^۲

در حقیقت ایمان نور است و روشن بخش و به انسان در جهان بینی و اعتقاد و عمل و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می دهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری است. در سوره بقره در همین زمینه می فرماید: «الله ولی الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» خداوند ولی و راهنما و سرپرست مومنان است، آنها را از تاریکی ها به روشنائی هدایت می کند اما ولی و سرپرست کافران، طاغوت است که آنها را از روشنائی به ظلمات می کشاند، آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند.^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴

۲- انعام/۵۰

۳- بقره/۲۵۷

و نیز می فرماید: «وما یستوی الاعمی والبصیر و الذین ءامنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون» خداوند در سوره انعام آیه ۵۸، حصول منفعت برای نفس آدمی را از نتایج بصیرت و ژرف نگری وی ارزیابی می کند تا اینگونه تبیین کند که هر رخداد و آیه ای برای این دسته افراد نه تنها ایمان آفرین است بلکه با روشنگری که ایجاد می کند موجب می شود تا بهترین بهره را از یک چیزی حتی فتنه ببرد و منافع خویش را افزایش دهد.

«قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما انا علیکم بحفیظ» به راستی، بصیرت هایی از جانب پروردگارتان برای شما آمد (کسی که به وسیله آن حق را) دید، به سود خود اوست و هر که از دیدن آن چشم پوشید، به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان (اجبار کننده شما بر ایمان) نیستم.^۱

این آیه اشاره به دلایل روشنی است که در آیات پیشین بر یگانگی خداوند متعال آمده موجب بصیرت و بینش دیده عقل اوست و پیامبر خدا (ص) طبق این آیه ماموریت یافته که به مردم بگوید با این دلایل روشن هر کس حق را بپذیرد به سود خود اوست و هر کس نپذیرد به زیان او، پیامبر دستوری برای اجبار چنین کسی بر پذیرش حق ندارد.

امام علی (ع) درباره این آیه می فرماید: هر کس که دید، به سود خود اوست و هر کس که کور بود، به زیان خود اوست. دیدن چشم ها و دیدن دلها هر دو را در بر می گیرد.^۲

۱- انعام/۱۰۴

۲- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۷۶، ح ۲۹

امام علی (ع) در پاسخ به پرسش زید بن صوحان عبدی، درباره زیرک ترین مردمان می گوید: کسی که راهش را از کژ راهه، باز شناسد و به راه رشد خود گراید.^۱

امام صادق (ع) درباره ارزش بصیرت به عبدالله بن جندب سفارش می کند که عیسی بن مریم (ع) به یارانش فرمود: «خوشا بر کسی که بینایی اش در دلش قرار داده شده نه فقط در چشمش»

امام کاظم (ع) در سفارش به هشام بن حکم می فرماید: ای هشام! از این دنیا و مردم آن، بر حذر باش؛ زیرا مردم در دنیا چهار گروه اند، شخص افتاده در ورطه ی هلاکت و هم آغوش هوس، طلب دانش و قرآن خوان که هر چه دانشش افزون گردد، بر غرورش افزوده شود و قرآن دانی خویش و دانش خود را وسیله گردن فرازی بر فروستان خود سازد، عابد نادانی که هر کس را که در عبادت، از او کمتر است کوچک شمارد و دوست بدارد که او را تعظیم و تکریم کنند و صاحب بصیرت دانای آشنا به راه حق که دوست دارد حق را بر پای دارد اما یا ناتوان است یا مغلوب و فرومانده که نمی تواند آنچه را می داند، به کار ببندد و از این رو، اندوهناک و غم زده است. پس او، بهترین فرد روزگار خود و خردمندترین آنان است.^۲

۱۳- راه های کسب بصیرت

۱-۱۳ تمسک به قرآن

قرآن نور هدایتی است که انسان را از سرایشی های مهلک نجات می دهد و او را در تردیدهای بین حق و باطل کمک می نماید.

۱- ابن بابویه قمی، محمد بن علی، (شیخ صدوق)، (۱۳۶۷ش)، من لا یحضره الفقیه، نشر صدوق، تهران،

ج ۴، ص ۳۸۳، ح ۵۸۳۳

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۶، ح ۱

امام صادق (ع) می فرمایند: «ان الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کل شیء» خداوند تبارک و تعالی قرآن را برای روشنگری و فهم دقیق در امور گوناگون نازل نمود.^۱

بنابراین چون قرآن کتابی روشنگر است، لذا تعدی از فرامین آن معقول به نظر نمی رسد و در روایات نیز از این امر نامعقول، نهی شده است.

روشنگری قرآن به اندازه ای است که بین حق و باطل حجابی ایجاد نمی کند و نمی گذارد تا انسان مومن به خطا کشیده شود: «و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجابا مستورا» وقتی که به تلاوت قرآن مشغول می شوی، بین تو و آنانی که ایمان به جهان آخرت ندارند حجاب و پوششی قرار می دهیم.^۲

و شاید بتوان علت بسیاری از اختلافات مذهبی در دین رسول اسلام (ص) را ناشی از دوری از قرآن دانست به نحوی که خود پیامبر (ص) از عمل نکردن امتش به آن و ترک و مهجوریت آن به خداوند متعال شکایت می کند.

«و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» پیامبر (ص) می گوید: ای پروردگار من! به راستی قوم من این قرآن را ترک کردند.^۳

هدایت قرآنی به گونه ای که انسان قرآنی را به استوارترین مسیر و محکمترین هدف رهنمون می سازد.

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۹

۲- اسراء/ ۴۵

۳- فرقان/ ۳۰

«ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» بنابراین تمام افراد بشر به خصوص انسان های مومن در پناه چنین دژ محکمی که راه را از چاه نشان می دهد، به آگاهی و بصیرت نائل می آیند.^۱

«قد جاءکم بصائرمن ربکم» از جانب پروردگارتان آیاتی نازل شده است که برای شما مایه بینش و بصیرت است.^۲

«بصائر من ربکم و هدی و رحمہ لقوم یومنون» آیات قرآن از جانب پروردگارتان برای گروهی که ایمان می آورند مایه بصیرت و هدایت و رحمت است.^۳

آنچه که مورد توجه عمیق می باشد فرمایش امام صادق (ع) است «فاذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعیکم بالقرآن» اگر فتنه ها امور را برای شما مانند شب تار، مشتبه ساخت، پس به قرآن پناه ببرید.^۴

۲-۱۳ درک و فهم عمیق دینی

یکی از روش های اساسی در ایجاد بصیرت دینی درک و فهم عمیق گزاره های دینی است. تاریخ بسیار سراغ دارد از کسانی که نسبت به قضایای دقیق دینی، دارای درک عمیقی نبودند و به سبب همین امر در ظلمات جهل قرار گرفتند، بسیاری از فرقه های زائیده در بستر تاریخ از همین بی بصیرتی ناشی شده است که می توان گروه ضالّه خوارج یا همان مارقین را در راس آنها دانست، گروهی که از دین تنها به ظواهر آن تکیه نموده بودند و هم و غمشان در غسلات و مسحات خلاصه می شد و ...

۱- اسراء/۹

۲- انعام/۱۰۴

۳- اعراف/۲۰۳

۴- کافی، ج ۲، ص ۵۹۸

گروهی نیز، دین را از غیر واقعی آن کسب می کنند به گونه ای که با این عمل نابخردانه خویش سبب نابودی تدریجی اصل دین را فراهم می کنند چنانچه بعضی از مذاهب اسلامی باتمسک به منابع غیر اصیل دینی مانند قیاس، به این امر دامن زدند.

امام صادق (ع) به یکی از یارانش می فرمایند: «یا ابان ان السنه اذا قیست بحق الدین» ای ابان سنت (دین) اگر از طریق قیاس بدست بیاید به تدریج دین را نابود می کند.^۱

از آنچه ذکر شد می توان این نتیجه متقن را بدست آورد که باید دین را از مجاری صحیح و حقیقی آن دریافت نمود و از سر چشمه زلال آن نوشید تا یقین پیدا شود که دین واقعی، حاصل شده و از هر گونه آسیبی در امان بوده است.

مسئلاً راههای برای دستیابی به دین ناب وجود دارد، یکی از این راه ها تمسک به اهل بیت رسول خدا (ص) است.

یکی دیگر از راههای کسب معارف دینی صحیح بهره مندی از علماء الهی و ربانی است چرا که این افراد حجت های اهل بیت در زمان غیبت امام زمان (عج) هستند. امام علی (ع) می فرمایند: «اعلموا ان صحبه العالم و اتباعه دین یدان الله به» آگاه باشید که ثمره مصاحبت و همراهی با علماء و پیروی از آنها اطاعت الهی است.

بنابراین اگر دین از منشاء واقعی آن و از مجرای صحیح آن یعنی اهل بیت و علماء ربانی بدست بیاید به طور قطع، هدایت جامعه انسانی را نتیجه خواهد داد و جامعه را از عقبات خطرناک روزگار به سلامتی عبور خواهد داد.

در بحارالانوار ج ۷ ص ۳۴۶ آمده است که امام رضا (ع) فرمودند: «لا تفقهوا فی دین الله فانه اروی من لم یتفقه فی دینه ما یخطی اکثر مما یصیب فان الفقه مفتاح البصیره... و السبب الی المنازل الرفیعه» در دین به طور عمیق تامل کنید چرا که تفقه

در دین هدایت می کند و کسانی را که این تعمق را ندارد و آنها را از اکثر خطاها باز می دارد چرا که درک و فهم عمیق، کلید ایجاد بصیرت و سبب رسیدن به پیشرفت های بزرگ است.

۳-۱۳ مشورت

یکی دیگر از مواردی که باعث ایجاد بصیرت و آگاهی عمیق در امور مختلف زندگی می شود بحث عقلانی مشورت است که به تبع آن موضع گیریهای انسان را به هدف صحیح می نشاند.

در گزارهای دینی نیز مشاوره دارای جایگاه بالائی است مانند «و امرهم شوری بینهم»^۱ و «شاورهم فی الامر»^۲ و «من شاور الرجال شارکها فی عقولها»^۳ در ادبیات آئینی ایران نیز طلب مشورت توجه خاصی شده است مانند این بیت فردوسی؛

به هر کار هنگام جستن نیکوست زدن راس با مرد هوشیار و دوست^۴

امام علی (ع) در رابطه با مشورت قبل از انجام کار می فرماید: «شاور قبل ان تعزم» پیش از آنکه تصمیم بگیری مشورت کن.^۵

مسئلاً مشورت مزایا و فوایدی را در بر دارد که مهمترین آنها را می توان انتخاب مسیر درست دانست و در نهایت می توان مشاوره کردن را سبب پیشرفت جوامع دانست.

۱- شوری/۳۸

۲- آل عمران/۱۵۹

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۰

۴- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، دفتر یکم، ص ۴۷۸

۵- غرر الحکم، ص ۴۴۱

امام حسین (ع) می فرمایند: «ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم» مشورت سبب می شود تا جامعه به سمت پیشرفت، رهنمون شود.^۱

البته این نکته قابل ذکر است که طرف مشورت دهنده باید دارای خصوصیات ویژه ای باشد تا انسان را در این امر یاری دهد؛ در این رابطه امام صادق (ع) می فرمایند: «شاور فی امورک ما یقتضی الدین من فیه خمس خصال عقل و علم و تجربه و نصیح و تقوی» در امور دینی با کسی مشورت کن که عاقل، عالم، مجرب، نصیحت گرا و اهل تقوی باشد.^۲

۴-۱۳ روحیه پرسشگری

دین مبین اسلام که یک دین برخواسته از فطرت آدمی است یکی از توصیه های مهم خویش را در رابطه با روحیه پرسشگری قرار داده است. بر این اساس امیر المومنین بارها بر بالای منبر برای تحریک و ایجاد انگیزه برای پرسیدن و پرسش می فرمودند: «سلونی قبل ان تفقدونی» تا با این روش، مردم و یارانشان را از حوادثی که در آینده رخ می دهد و آنها را بر سر دو راهی قرار خواهد داد، آگاه نماید تا از این رهگذر دچار فتنه های مختلف نشوند و موضع گیری غلط ننمایند.^۳

در قرآن کریم نیز به این اصل اساسی توجه شده است: «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» اگر چیزی را نمی دانید از اهل آن سوال کنید.^۴ و امام صادق (ع) می

۱- حرانی، علی بن شعبه ف (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، موسسه ی نشر اسلامی، قم، ص ۲۳۳

۲- نوری، حسین، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، آل البیت، ج ۸، ص ۳۴۴

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۸

۴- انبیاء/۷

فرمایند: «لا یسع الناس حتی یسالوا» توسعه و پیشرفت مردم در گرو روحیه پرسشگری آنهاست.^۱

۵-۱۳ ولایت مداری

امروزه یکی از عناصر مهم ایجاد یک حکومت، رهبری است. امام علی (ع) نقش و جایگاه رهبری را اینگونه بیان می فرمایند، جایگاه رهبری چون ریسمان محکم است که مهره ها را به هم متحد ساخته و به هم پیوند می دهد، اگر این رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده و هر کدام به سوئی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع نخواهند شد.^۲

پیامبر گرامی اسلام می فرمایند: «اسمعوا و اطیعوا لمن و لاه الله الامر فانه نظام الاسلام» نسبت به ولایت امر شنوا و فرمانبردار باشید چرا که اتحاد و انسجام نظام اسلامی در این امر است.^۳

انسان ولایت مدار انسانی است که تابع محض امام خویش باشد و در فرامین امامش که از اتقان و حکمت برخوردار است، چون و چرا نکنند.

روزی سهل بن حسن خراسانی به امام صادق (ع) گفت: یا ابن رسول الله شما با توجه به جایگاهی که در نزد امت اسلامی دارید و همچنین صد هزار نفر از شیعیان در اختیار شما هستند، چه عاملی مانع شده است تا در برابر ظلم و جور حاکم سکوت کرده اید و قیام نمی کنید؟!

در این هنگام امام (ع) دستور دادند تا تنور را روشن نمایند و هنگامی که آتش تنور زبانه گرفت و آتش سرخ شد، امام (ع) به آن فرد خراسانی امر نمودند تا در آتش

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰

۲- نهج البلاغه، ص ۲۶۸، خطبه ۱۴۶

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۹۸

شود ولی او امتناع نمود. در همین حال هارون مکی که یکی از یاران امام صادق (ع) بود به او گفت داخل آتش تنور شو او بی درنگ وارد تنور پر از آتش شد بعد از مدتی که گذشت به آن فرد خراسانی فرمودند: که به تنور نگاه کند و او دید که هارون مکی در آتش چهار زانو نشسته است، سپس امام اذن خروج دادند و هارون از تنور خارج شد، سپس امام به او گفتند چند نفر مثل این فرد در خراسان هستند که ما را یاری کنند؟ او در جواب گفت: به خدا قسم یک نفر هم نیست. امام (ع) فرمودند: «اما انا لا نخرج فی زمان لا نخد فیه خمسہ معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت» ما در زمانی قیام می کنیم که پنج نفر کمک کار داشته باشیم و بدان که ما به زمان قیام از شما آگاه تریم.^۱

۶-۱۳ ایجاد ظرفیت فردی

۱-۶-۱۳ تقوی

تقوی نیروئی است درونی که انسان را از رهگذر خطرات و انحرافات گوناگونی در زمینه های مختلف حفظ می کند. خداوند متعال می فرماید: «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکر و فاذا هم مبصرون» آنان که تقوا پیشه کنند، هر گاه دسته ای از شیاطین بخواهند آنها را فریب داده و دچار تردید نماید در این هنگام آنان اهل بصیرت خواهند بود.^۲ در جایی دیگر قرآن مجید چنین می فرماید: «و ان تصبروا و اتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا» اگر شما صبر کنید و تقوا را پیشه خود سازید، نیرنگشان هیچ ضرری به شما نمی رساند.^۳

و در نهایت، قرآن تقوی را سبب و عاملی در ایجاد راه حل های متنوعی در برخورد با ملاحم و حوادث گوناگون معرفی می نماید و آن را راه نجاتی در رابطه به

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۴

۲- اعراف/ ۲۰۱

۳- آل عمران/ ۱۲۰

فتن می داند، «من یتق الله يجعل له مخرجا» و هر کس خدا ترس و با تقوا باشد، خداوند راه نجاتی برایش قرار می دهد.^۱

۲-۶-۱۳ قدرت تشخیص

در دین مبین اسلام در رابطه با علم، علم آموزی و تفکر توصیه های بسیاری شده است. یک مسلمان با بهره گیری همه جانبه از وسایل علمی آموزشی باید درک خود را از مسائل گوناگون بالا برده و خود را به روز نماید. مطالعه و کسب اطلاعات روزانه و روز آمد، سبب فعالیت ذهنی زیادی خواهد شد که این ممارست در علم آموزی و تفکر عمیق در مسائل، ذهن فرد را خلاق و هوش او را به مرتبه ی بالاتری سوق می دهد و سبب خواهد شد، نسبت به مسائل با دید وسیع تری بنگرد و مسائل را به نحو دقیق تری حلای نماید.

بنابراین مسلمانان باید بکوشند در خود ظرفیت بالای برای درک مسایل ایجاد نمایند. امام علی (ع) خطاب به کمیل می فرماید: «یا کمیل ان هذه القلوب اوعیه فخيرها اوعاها» ای کمیل قلب های مردم مانند ظرفهایی است که بهترین آنها فراگیرترین آنهاست.^۲

پس مومن؛ باید با تلاش در بهره گیری از ذکاوت و زیرکی بجائی برسد که بتواند مصداق بارز این کلام نبوی باشد.

«المومن کیس فطن حذر» مومن: زیرک، باهوش، آماده و واقف بر امور است.^۳

۱- طلاق/ ۲

۲- نهج البلاغه، حکمت، ص ۱۴۷

۳- بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۰۶

۱۴- بصیرت در نهج البلاغه

وقتی برای کلمه ی بصیرت به معجم الفهرس نهج البلاغه مراجعه می کنیم، می بینیم حضرت می فرماید: «من اعتبر ابصر و من ابصر، فَيَما» کسی که حوادث تاریخی را مورد توجه قرار بدهد و از آن ها آموزش و عبرت بگیرد، دارای بینش می شود و کسی که بینش خود را به کار گیرد، فهمش بالا می رود و حسن و قبح مسایل را در می یابد.

از این جالب تر زمانی است که ایمان را وصف می کند: ایمان بر چهار پایه استوار است که یکی از پایه های آن تبصر است. یعنی همان بصیرت و بینش داشتن. می فرماید: «فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِتْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحَكْمَةُ» کسی که در زیرکی ها، هوشمندی ها، بینش خود را به کار برد، حکمت برای او روشن می شود و کاملاً به حکمت دست می یابد.

و یا در جای دیگر می فرماید: «فَلَا تَسْتَعْمَلُوا الرِّأْيَ فِيهَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ» در جایی که بینش ژرفای چیزی را درک نکردید، اظهار نظر نکنید و نظر خود را در آن به کار نبرید، زیرا داشتن بینش در این زمینه باید اولویت داشته باشید.

۱۵- فتنه در نگاه علی (ع)

فتنه یکی از مباحث مهمی است که در نهج البلاغه زیاد به کار رفته است. اگر بخواهیم در مورد معنای لغوی آنها صحبت کنیم، باید کلام امیرالمومنین اشاره کنیم، ایشان می فرماید که وقتی آیه ی دوم سوره عنکبوت «احسب الناس ان يتركوا أن يقولوا امناو هم لا يفتنون» نازل شد من از رسول خدا پرسیدم: یا رسول الله این فتنه چیست و به چه معناست؟ فرمود که به طور مثال مردم رشوه می گیرند و اسم آن را هدیه می گذارند، شراب می خورند و اسم آن را آب جو می گذارند و از این جور مسائل. گفتم یا رسول الله از نظر اجتماعی بفرمائید که به چه معناست؟ پیامبر گفت:

فتنه وقتی است که حقیقت دچار ابهام شده باشد. مثلاً با دشمنانی که من با آنها بر سر تنزیل قرآن جنگیدم، تو بر سر تاویل قرآن می جنگی، چون آن ها دیگر مسلمان شده اند و قرآن را قبول دارند اما به نفع خودشان آن را تاویل می کنند، این فتنه است. گفتم که یا رسول الله من زمانی که با این ها می جنگم، آنها را در زمزه ی مرتدین بدانم یا افرادی که دچار فتنه شده اند؟ فرمود: افرادی هستند که دچار فتنه شده اند. در جای دیگر می فرمایند: فتنه آشوب فکری است. یعنی کسی که از نظرفکری دچار آشفتگی شده و می خواهد جریان امور را به نفع خودش برگرداند. لذا آزمایشی بسیار سخت برای رسیدن به حق است.

عبارت امیرالمومنین (ع): «لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر» در جنگ صفین^۱

عده ای از افراد سپاه امیرالمومنین از جنگیدن با مسلمانان اِبا داشتند. برای آن ها بسیار سنگین بود که با مسلمانان بجنگند. زیرا مشاهده می کردند که آنها نیز نماز و قرآن می خوانند و دعوت به حق می کنند. لذا امیر المومنین می فرماید: «و قد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة» درب جنگ میان شما و اهل قبله، کسانی که رو به قبله نماز می خوانند یعنی مسلمان ها باز شده است.^۲

« این پرچم را تنها کسانی می توانند بر دوش بگیرند که اهل بینش، پایداری می ورزند. «و العلم بمواضع الحق» دانش داشتن، آگاهی به مواضع حق. از این جهت خطاب به افراد سپاه خودش که در جنگیدن با مسلمان ها شک داشتند، دستور می دهند که بر طبق این معیارها باید با آنها جنگید.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳

۲- همان، خطبه ۱۷۳

۱۶- ابعاد تقوا از منظر علی (ع)

از منظر ایشان تقوا در تمامی ابعاد و شوون زندگی دخالت دارد. هیچ کاری بدون تقوا، ارزشی ندارد. چه مسائل فردی، چه اجتماعی، چه سیاسی و چه اقتصادی، در نامه ۲۵ نهج البلاغه آمده که وقتی می خواهد مامور خراج بفرستند، در ابتدای کار می فرمایند: «انطلق علی تقوی الله» بر پایه ی تقوا خداوند به راه بیافت. در تمام وصیت هایی هم که دارند به نوعی سفارش به تقوا می کنند. وقتی که می خواهند آن عهد نامه ی مشهور را برای مالک اشتر بنویسند، در آغاز می فرمایند: «امرہ بتقوی الله و ایثار طاعته» یعنی مالک اشتر را فرمان می دهند که در همه ی کارها و شوون زندگی و وظایف اجتماعی، پروای خدا داشته باشد و فرمان بردن از خدا را بر فرمان بردن از اشخاص دیگر برگزیند. این ترجیح تقوا در همه ی زمینه ها از سوی حضرت سفارش می شود و حتی درباره ی بندگان خدا و سرزمین های ایشان نیز مورد تاکید قرار می گیرد: «اتقوا الله فی عبادہ و بلادہ» خدا را پروا گیرید درباره بندگان و سرزمین هایش.

۱۷- تقوای سیاسی

تقوای سیاسی در نهج البلاغه به چه معنا و چه ویژگی هایی دارد؟

اگر سیاست را به معنای مدیریت اجتماع بگیریم، کسی که در بطن قدرت قرار دارد و مدیریت جامعه را بر عهده گرفته است، طبیعتاً باید تقوای سیاسی را رعایت کند. در این زمینه می توان به زندگی و سیره ی عملی خود امیرالمومنین پرداخت. یک نمونه بارز آن، داستان شورای پنج نفره است که حضرت شرط سوم عبدالرحمن بن عوف یعنی عمل به سیره ی شیخین را نپذیرفت. امیرالمومنین گفت: من به کتاب خدا و سنت رسول الله و اجتهاد خودم عمل می کنم؛ اما عثمان شرط عبدالرحمن را پذیرفت حضرت می دانست که این یک خدعه و فریب برای رسیدن به قدرت است. او حاضر

شد خلافت را که مدیریت مردم بود از دست بدهد، ولی کوچک ترین خدعه و نیرنگی در کارش نباشد.

نمونه ی دیگر این که وقتی حضرت به خلافت رسید، همه نصیحت کنندگان و به ظاهر دلسوزان به ایشان می گفتند: برای مدت کوتاهی والی گری معاویه بر شام را بپذیرید؛ بعد اگر خواستید، او را برکنار کنید. حضرت فرمود که اگر من برای یک لحظه هم او را تثبیت کنم، در جنایات گذشته ای که او انجام داده، شریکم. چون نمی خواهد اینطور شود، باید حتماً عزلش کنم. اگر الان بگویم تو برای مدت کوتاهی باش، ولی قصدم این باشد که او را بعداً عزل کنم، این هم نیرنگ است و هم از تقوای سیاسی به دور است. لذا حاضر نشد کوچک ترین سازشی در این زمینه صورت دهد. با طلحه و زبیر و حتی عایشه و دیگر مخالفان هم به همین ترتیب.

از همه مهم تر در جنگ صفین، امیرالمومنین دو سپاه را به عنوان پیش قراول فرستاد. یکی به فرماندهی مالک اشتر و دیگری به فرماندهی اشعث بن قیس. این دو قبل از امیرالمومنین وارد سرزمین صفین شدند، بعد معاویه آمد و دید این ها قسمت خوب رودخانه ی فرات را گرفته اند و در مکانی که برای برداشت آب و سیراب کردن اسب ها بهتر است، مستقر شده اند. گفت: این ها عثمان را تشنه کشتند، حتماً می خواهند مرا هم از آب محروم کنند و به این ترتیب بر من پیروز شوند.

معاویه با نیرنگ و خدعه، سپاه امیرالمومنین را از آب دور کرد و بر آن منطقه مسلط شد. پس از تسلط هم به سپاه امیرالمومنین گفتند: به شما آب نمی دهیم. همانطور که شما عثمان را تشنه کشتید، ما هم شما را تشنه نگه می داریم. شاید یک روز بعد بود که امیرالمومنین رسید و ماجرا را شنید. مالک اشتر و اشعث بن قیس را خواست و گفت: «رووا سیوفکم بالماء» شمشیرهایتان را با آب سیراب کنید. وقتی به آب دسترسی پیدا کردند، بعضی از یاران حضرت می خواستند مقابله به مثل کنند، اما

امیرالمومنین مانع آن ها شد و فرمود آب متعلق به عموم مردم است. ما ناجوانمردانه نمی جنگیم و به هیچ وجه مانع برداشتن آنها نمی شویم.

بر هر حال تقوای سیاسی یعنی مدیر در کار خودش با توجه به مکتبی که به آن اعتقاد دارد در مسیر صحیحی قدم بردارد، حالا چه در برخورد با دشمن و چه در برخورد با دوست. اگر آن راه را در پیش بگیرد، دارای تقواست. حضرت هم در عهد نامه ای که به مالک اشتر می نویسد و هم در نامه به امام حسن (ع) تاکید می کند اگر کسی دچار یک گرفتاری اجتماعی شد، تقوا پیشه کند؛ چرا که تقوا باعث برون رفت او از تنگنا می شود و خداوند راه هایی را به روی او می گشاید.

۱۸- راه کارهایی برای دفع فتنه در نهج البلاغه

در خطبه ۵۰ نهج البلاغه حضرت ابتدا فتنه را تعریف می کنند و بعد راه کارهای بیرون آمدن از آن را هم مشخص می کند. حضرت می فرماید: که نماز آغاز پیدایش فتنه ها، هوا و هوس هایی است که مورد پیروی قرار می گیرد و بدعت هایی است که در احکام گذاشته می شود؛ با کتاب خدا مخالفت می شود و مردم، سرپرستی و سروری افراد را به جای ولایت خداوند می پذیرند.

اگر باطل از آمیختگی با حق، خالص می شد، دیگر کسی دنبال حقیقت است، دچار شک و تردید نمی شد، متأسفانه فتنه انگیزان مشتی باطل را با مشتی حق در هم می آمیزند و این دو را با هم مخلوط می کنند. در این جاست که فتنه ایجاد می شود. «فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه» در آن جاست که شیطان بر دوستان خودش چیره می شود. «و ينجو الذين سبق لهم من الله الحسنی» و کسانی که از جانب خداوند بر ایشان سرانجام نیک در نظر گرفته شد، نجات پیدا می کنند. در جای دیگری

دوباره می فرمایند: کسانی که دچار شبهه و فتنه شدند، تنها راه برون رفتشان حرکت به سوی تقواست.^۱

۱۹- دنیا شناسی در نهج البلاغه

چگونه خانه دنیا را توصیف کنم که ابتدای آن سختی و مشقت و پایان آن نابودی است؟ در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب است. کسی که ثروتمند گردد فریب می خورد و آن کسی که نیازمند باشد اندوهناک است، تلاش کننده دنیا به آن نرسد، و به رها کننده آن روی آورد. کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد او را آگاهی بخشد و آن کسی که چشم به دنیا دوزد کور دلش می کند.^۲

۱۹-۱ وصف گمراهان و غفلت زدگان

حضرت علی (ع) این خطبه را در سال ۳۶ هجری در مدینه وقتی مردم را برای جنگ با شورشیان بصره آماده می کرد ایراد فرمود چند روز از طرف خدا به گمراه، مهلت داده شد و او با غافلان و بی خبران در راه هلاکت قدم می نهاد و تمام روزها را با گناهکاران سپری می کند، بی آنکه از راهی برود تا به حق رسد و یا پیشوایی برگزیند که راهنمای او باشد.

و تا آن زمان که خداوند کیفر گناهان را می نماید و آنان را از پرده غفلت بیرون می آورد، به استقبال چیزی می روند که بدان پشت کرده بودند (یعنی آخرت) و پشت می کنند به آنچه روی آورده بودند (یعنی دنیا)، پس نه از آنچه آرزو می کردند و بدان رسیدند سودی بردند و نه از آنچه حاجت خویش بدان روا کردند بهره ای به دست آورند، شما و خود را از این گونه غفلت زدگی می ترسانم.^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۵۰

۱- همان، خطبه ۸۲، ص ۱۲۹

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۳، ص ۲۸۳

۱۹-۲ درمان غفلت زدگی ها

هر کس باید از کار خویش بهره گیرد و انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه کرد سپس به درستی نگریست و آگاه شد و از عبرت ها پند گرفت، سپس راه روشنی را پیمود و از افتادن در پرتگاه ها و گم شدن در کوره راهها، دوری کرد و کوشید تا عدالت را پاس دارد و برای گمراهان جای اعتراض باقی نگذارد که در حق سختگیری کند یا در سخن حق تحریف روا دارد یا در گفتن سخن راست بترسد. پس به هوش باش ای شنونده! و از خواب غفلت بیدار شو و از شتاب خود کم کن و در آنچه زبان پیامبر (ص) بر تو رسیده اندیشه کن که ناچار به انجام آن می باشی و راه فراری وجود ندارد و با کسی که رهنمودهای پیامبر (ص) را به کار نمی بندد و به جانب دیگری تمایل دارد مخالفت کن و او را با آنچه برای خود پسندیده رها کن. فخر فروشی را واگذار و از مراتب تکبر فرود آی. به یاد قبر باش که گذرگاه تو به سوی عالم آخرت است، که همانگونه به دیگران پاداش دادی به تو پاداش می دهند و آن گونه که کاشتی درو می کنی، آنچه امروز پیش می فرستی، فردا بر آن وارد می شوی، پس برای خود در سرای آخرت جایی آماده کن و چیزی پیش فرست ای شنونده! هشدار، هشدار، ای غفلت زده! بکوش، بکوش! هیچ کس جز خدای آگاه تو را باخیر نمی سازد.^۱

۲۰- ضرورت پیروی از امامان دوازده گانه

عادل با چشم دل سرانجام کار را می نگرد و پستی و بلندی آن را تشخیص می دهد؛ دعوت کننده حق (پیامبر(ص)) دعوت خویش را به پایان رسانید، و رهبر امت به سرپرستی قیام کند، پس دعوت کننده حق را پاسخ دهید و از رهبرتان اطلاعات کنید.

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۳، ص ۲۸۳

گروهی در دریای فتنه ها فرو رفته، بدعت را پذیرفته و سنت های پسندیده را ترک کردند، مومنان کناره گیری کرده و گمراهان و دروغگویان به سخن آمدند.

مردم! ما اهل بیت پیامبر (ص) چونان پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی، و درهای ورود به آن معارف، می باشیم که جز از در هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد، هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می شود.

مردم! درباره اهل بیت پیامبر (ص) آیات کریمه قرآن نازل شد، آنان گنجینه های علوم خداوند رحمانند، اگر سخن گویند راست گویند و اگر سکوت کنند بر آنان پیشی نجوید.^۱

۲۱- شرایط امامت و رهبری

پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگوید و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت. پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیده درون کار کند آغاز کارش آن است که بیندیشد، آیا عمل او به سود اوست یا زیان او؟ اگر به سود است ادامه دهد و اگر زیانبار است توقف کند، زیرا عمل کننده بدون آگاهی چون رونده ای است که بیراهه می رود، پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می ماند و عمل کننده از روی آگاهی، چون رونده ای بر راه راست است، پس بیننده باید به درستی بنگرد آیا رونده راه مستقیم است یا واپس گرا.

^۱- همان، خطبه ی ۱۵۴، ص ۲۸۵

۲۲- عوامل و زمینه های بصیرت از منظر مولای متقیان حضرت علی (ع)

۲۲-۱ تقوا و یاد حق

از مهمترین ایجاد بینش صحیح، تقوا می باشد. اولین شرط در مسیر کمال انسان این است که برای اعمال و رفتارهای خود، معیار و ضابطه ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی را تحت کنترل بگیرد.

چنان که حضرت علی (ع) می فرمایند: «اعلموا، عبادالله، ان التقوی دارحصن عزیز ... الا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا ...» ای بندگان خدا! بدانید که تقوا، دژی محکم و شکست ناپذیر است ... آگاه باشید که با پرهیزکاری، ریشه های گناهان را می توان برید.^۱

برای اینکه روشنی چراغ بصیرت تداوم پیدا کند، باید سدی محکم جلوی طوفان هوس کشیده شود و تقوا همان سد نیرومندی است که می تواند طغیان هوس و در وادی را در انسان مهار کند.

امیرالمومنین در جای دیگر می فرمایند: «فان تقوی الله دواء داء قلوبکم و بصرعمی افتدکم ...» همانا تقوا و ترس از خدا، داروی بیماریهای دل و روشنایی قلب ها و ... است.^۲

یاد خداوند موجب آبادی قلب هاست، چنان که دومین وصیت امام (ع) به فرزندان ذکر و یاد حق می باشد. امام علی (ع) اهل ذکر را به کسانی تشبیه فرموده اند که در بیابان ها راه را به مردم نشان می دهند، زیرا انسان ها را به سوی حقیقت که خداوند است، راهنمایی می کنند. پیوسته برای خدا در هر دوره، بندگان بوده که به اندیشه ی آنان الهام می کرده و در وادی خردهایشان با آنان سخن می گفته است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۷، ص ۲۹۲

۲- همان، خطبه ی ۱۹۸، ص ۴۱۴

«فاستصحبوا بنور يقظه فی الابصار و الاسماع و الافنده ...» اینان به نور بیداری، در دل ها و چشم ها و گوش ها نور می افشانند. اینان پرده ی آن جهان را از جلوی چشم مردم دنیا برداشته اند. گویا ایشان چیزهایی را می بینند که مردم نمی بینند و می شنوند آن چه را که دیگران نمی شنوند.^۱

نتیجه ی تقوا شناخت و ساخت خویشتن است که انسان را به مقام والای محبوبیت می رساند و در این دنیا با بینایی نافذ می نگرد و راهی را که باید سپری کند، باینایی شایسته تشخیص داده، مشعل های فروزان الهی را که سر راهش نصب شده، شناخته و ناهمواریها و فرو رفتن در فراز و نشیب های راهش را پشت سر می گذارد.^۲

۲-۲۲ نفی وابستگی های مادی

یکی از عواملی که موجب بصیرت انسان می گردد این است که وابستگی های مادی را از خود دور کند.

حضرت امیر (ع) نیز گرایش به دنیا را از صفات انسان های کور می شمرند که چیزی و رای دنیا نمی بینند، ولی شخصی که بصیر است، گرفتار دنیا نمی شود و از دنیا توشه بر می دارد.

«و انما الدنيا منتهی بصیر الاعمی و لا یبصر عما و راءها شیئا و البصیر ینفذها بصره و یعلم ان الدار وراءها، فالبصیر منها شاخص، و الاعمی الیها شاخص و البصیر منها متروک و الاعمی لها متزود» و همانا دنیا نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی نگرند، اما انسان آگاه نگاهش از دنیا عبور کرده، از پس آن سرای جاویدان آخرت را می بیند، پس انسان آگاه به دنیادل نمی بندد و انسان کوردل تمام توجهش

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۲-۱۲۲

۱- محمد تقی جعفری، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۳۳-۱۰

دنیاست. بینا از دنیا زاد و توشه می گیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم می کند. غرض حضرت، تنفیر از دنیا و توییح کسی است که نظرش را به سوی دنیا کوتاه کند.^۱

۳-۲۲ بهره گیری از ابزار شناخت

یکی از عواملی که انسان را به بینش صحیح می رساند، این است که از وسایلی که به این منظور در اختیار او قرار گرفته است، به خوبی استفاده کند.

هر امری برای خود وسایل خاصی نیاز دارد. وسایل مورد نیاز بینایی، شنیدن سپس اندیشیدن، نگرستن و آنگاه بینش یافتن، عبرت گرفتن و قدم برداشتن در راه های روشن است.

حضرت، این بهره گیری را وسیله بینایی معرفی می فرمایند: «قد بصرتم ان ابصرتم، و قد هدیتم ان اهتدیتم و اسمعتم ان استمعتم» اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده اند، اگر هدایت می طلبید شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خوانده اند.^۲

۴-۲۲ عبرت

«الفکر مرآة صافیة و الاعتبار منذر ناصح» اندیشه، آینه ای شفاف و عبرت از حوادث و بیم دهنده ای خیر اندیش است.^۳ اعتبار یعنی تاثر از آن چه انسان از تحولات و عواقب در جوامع بشری می بیند. خواه کسانی که از اعصار تاریخ جلوه تر بوده اند و خواه در آن چه حاضر است و روزها و ماه هایش بر او می گذرد.^۴

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۸، صص ۲۷۵ و ۲۷۶

۱- همان، حکمت ۱۵۷، ص ۶۶۵

۲- همان، حکمت ۳۶۵، ص ۷۱۵

۳- منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۴۴۶

حضرت در جای دیگر اشاره دارند که فردی که اعتبار نمی کند، فکر ندارد و کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد و نیز می فرمایند: «فاتعظوا بالعبر النوافع و اعتبروا بالای السواطع» ای بندگان خدا! از آن چه عبرت آور و منفعت بخش است پند گیرید و از آیات روشن در عبرت فرو روید.^۱

بخش سوم: بصیرت از نگاه اهل بیت و بزرگان

۱- بصیرت از دیدگاه اهل بیت

۱-۱ از نظر پیامبر (ص)

پیامبر (ص) اهل بیت را کسی می داند که در هنگام اختلافات میان حق و باطل، حق را می یابد و بدان پایبند است؛ هر چند که به سبب شرایط اجتماعی در عمل کوتاهی می کند و یا حتی اقدام به عمل نمی کند و بر نشیمن خویش بخزد و کورکورانه رفتار نماید. به سخن دیگر، گاه بصیرت و بینایی مقتضی آن است که احتیاط کند و یا عملی انجام ندهد و یا در انجام کاری با احتیاط عمل کرده و کمترین حرکت عملی را داشته باشد؛ زیرا اصولاً عمل بر دانش متکی است و دانش ریشه در فهم موضوعات و مطالب دارد و فهم نیز مبتنی بر درک درست مسایل و موضوعات است که همان بصیرت می باشد. بنابراین اگر کسی اهل بصیرت بود، در می یابد که در هنگام عمل چه اندازه می بایست عمل کند و رفتاری بیرون از دایره حقیقت بر ندارد.^۲

کور آن نیست که چشمش نابینا باشد. بلکه کور واقعی آن کسی است که دیده ی بصیرتش کور باشد.^۳

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۲۲۳-۲۲۴

۱- غررالحکم، حدیث ۱۰۷۷۳

۲- کنز العمال، ص ۴۲۰

۲-۱۱ از نظر حضرت علی (ع)

«نظر البصر لا یجدی اذا عمیت البصیره» هر گاه دیده ی بصیرت کور باشد نگاه چشم سودی ندارد.^۱

«و فاقد البصر فاسد النظر» آنکه بصیرت و بیش را از دست دهد، نظرش هم نادرست و بی ارزش است.^۲

«لیس الاعمی من یعمی بصره، انما الاعمی من تعمی بصیرته» کور آن نیست که چشمش نابینا باشد بلکه کور واقعی آن کسی است که دیده ی بصیرتش کور باشد.^۳

انسان دارای بصیرت، اهل شجاعت است؛ زیرا با بصیرت درونی و یقین الهی، راه خود را یافته و بر آن استقامت می ورزد.^۴

چنان که چنین شخص تیزهوش و فطن است، چرا که تیزهوشی میوه و ثمره بصیرت است. از امیرمومنان علی (ع) نقل شده که فرموده: دانش به فهم و فهم به تیزهوشی و تیزهوشی به بصیرت است.^۵

همین بصیرت به شخص این امکان را می دهد تا به دیدن عیب های خود توانا و دانا شود.^۶

انجام کارهای نیک^۱ درستی درون ها و باطن ها^۲ آشکار شدن نهان^۳ رسیدن به راه سلامت^۴ از دیگر آثاری است که امیر مومنان علی (ع) برای افراد بصیر بیان می کند.

۳- غررالحکم و دررالکم، ص ۱۲۵

۱- همان

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۰۴

۳- نهج البلاغه، نامه ی ۶۲

۴- غررالحکم، حدیث ۳۸ و ۳۹

۵-، حدیث ۳۰۶۱

۳- ۱ از نظر امام حسن (ع)

«التفکر حیاة قلب البصیر» اندیشه، مایه حیات دل بصیر و بینا است.^۵

۴- ۱۱ از نظر امام حسین (ع):

بار خدایا! با این همه، من به تو پناه آورده ام ... و در آنچه به من نشان داده ای بینایم ... پس مرا از حمایت خویش، بی بهره مگذار ... و مرا در مسیر خویش با بینش و آگاهی قرار ده.^۶

۵- ۱ از نظر امام سجاد(ع):

بار خدایا! بصیرت در دینت و فهمیدن احکامات و فهم عمیق در علمت را به من عطا کن و نیز دو بهره از رحمت و ورعی که مرا از گناهانت باز دارد، و رویم را با نور خود، سپید گران.^۷

در جای دیگر می فرماید: برای بنده چهار چشم است، دو چشم که با آن دو امر دین و دنیایش را می بیند و دو چشم که با آن دو امر آخرتش را می بیند. پس چنانچه خداوند متعال خیر را بنده ای اراده کرد، دو چشم قلبش را باز می کند سپس با آن دو غیب را می بیند و چنانچه خداوند به بنده، غیر آن را اراده کرد، قلبش را با آنچه در آن است، ترک می کند.^۸

۶- همان ، حدیث ۳۲۳۲

۷- همان ، حدیث ۵۸۰۷

۸- همان ، حدیث ۶۶۷۶

۹- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۱، حدیث ۳۲

۱- همان ، ج ۷۸، ص ۱۱۵

۲- همان ، ج ۸۵، ص ۲۱۴

۳- همان ، ج ۹۸، ص ۹۲، ح ۲

۴- منهاج البراعه، ج ۱۰، ص ۲۵۵

۶- از نظر امام باقر (ع)

«انما الاعمى اعمى القلب فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التی فی الصدور» کور نیست مگر آن کسی که کور دل باشد. همانا چشم ظاهر نیست که دچار کوری می شود بلکه آن دل هایی که در سینه هاست از بصیرت کور می گردد.^۱

۷- از نظر امام جعفر صادق (ع)

«العامل علی غیره بصیره کالسائر علی غیر الطريق، لا یزیده سرعه السیر من الطريق الا بعداً» آن کس که بدون بینش عمل کند به کسی می ماند که از بیراهه به حرکت و پیمایش می پردازد که هر چه سریع تر برود، از راه دورتر گردد.^۲

هر که در دنیا پارسایی کند خداوند حکمت را در قلبش جای گردانیده و زبانش را در بیان حق گویا می کند و در نارسایی و عیوب دنیا و مرض و داروی آنها بر او بصیرت و بینا می دهد.^۳

۸- از نظر امام کاظم (ع)

در دین خدا، ژرف کاوی کنید، زیرا دین شناسی، کلید بصیرت است.^۴

۹- از نظر امام رضا (ع)

گفتیم او (خداوند) بیناست، اما نه با چشمی، چرا که او ردپای مورچه ی سیاه بر روی تخته سنگ سیاه، در شب تار را می بیند، حرکت مور در شب تاریک را می

۱- من لا یحضره الفقیه، ص ۱۵۲

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۶

۳- وسائل الشیعه، ص ۱۲۲

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱، ح ۱۹

بیند و زیان و سود و اثر جفتگیری و بچه ها و نسل آن را می بیند (و می داند) اینجاست که گوئیم: او بیناست؛ اما نه مانند بینا بودن آفریدگانش.^۱

۱۰-۱ از نظر امام جواد (ع)

خداوند را بینا نامیده ایم؛ چون هر آنچه از رنگ و جسم و جز آن که با چشم دیده می شود بر او پوشیده نیست و او بینا به معنای نگرستین با نگاه چشم، وصف نمی کنیم.^۲

۲- بصیرت از نگاه بزرگان دین

۲-۱ بصیرت از نگاه حضرت امام خمینی (ره)

ایشان انسان بی بصیرت را اصولاً از جرگه انسانیت خارج می دانند و در واقع جزء اصلی انسانیت را همان مسئله بصیرت می دانند و علت نفوذ سیصد ساله غربی ها در ایران را ناشی از بی بصیرتی حکام و خواص ذکر می کنند. در بیان دیگر می فرمایند: انسان به بصیرت، بصیرت قلبی انسان است. این آلات ظاهری آلاتی است که وسیله است و اینها از بین رفتنی است، آنکه باقی می ماند روح انسان است و آنچه در انسان سعادت را ایجاد می کند، بصیرت انسان است.^۳

امام (ره) می فرمایند: انسان با روح، انسانی است با بصیرت، انسان است. ما همه، با همه حیوانات شرکت داریم در اینکه گوش داریم، چشم داریم، پا داریم، دست داریم اما این اساس انسانیت نیست. آنی که انسان را از همه موجودات جدا می کند، از همه موجودات طبیعی جدا می کند، آن قلب انسان است، آن بصیرت انسان است.

۱-، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۲۸

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷ ح ۷

۳- خمینی، روح الله، (۱۳۸۶ش)، صحیفه امام، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران،

ج ۱۰، ص ۳۰۲

شما بصیرت داشته باشید انسانید. اگر بصیرت نداشته باشد مثل ابوجهل که چشم داشت اما انسان نبود. بعضی از انبیا هم چشم نداشتند مثل حضرت یعقوب ولی نبی بودند میزان در انسانیت معنویت انسان است. کوشش کنید که خودتان را با محتوا کنید. معنویت در خودتان ایجاد بکنید و از این هیچ باکی نداشته باشید که انسان دست ندارد، پا ندارد، چه ندارد. در زمان ما هم بعضی ها را ما ملاقات کردیم که از علما بودند، نابغه بودند، اطلاعات زیاد و وسیعی داشتند، انسان بودند.^۱

حضرت امام (ره) در پیام خود به مناسبت آغاز سال ۱۳۶۰ می فرمایند بصیرت عامل واقعی درک مسائل گوناگون است، از خداوند متعال داشتن بصیرت و نور دل را مسئلت می نمایند. خداوند متحول کند قلوب و ابصار ما را و بصیرت ما را به یک قلوب نورانی و یک بصیرت واقعی که مسائل را درست ارزیابی کنیم.^۲

۲-۲ بصیرت از نگاه مقام معظم رهبری

رهبر معظم انقلاب با بررسی عبرتها عاشورا یکی از درسهای مهم عاشورا را بصیرت بخشی می داند. عاشورا به ما درس می دهد که در ماجرای دفاع از دین بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی بصیرت ها بدون اینکه بدانیم، فریب می خورند و در جبهه باطل قرار می گیرند چنانچه در جبهه ابن زیاد کسانی بودند که فساق و فجار نبودند ولی از بی بصیرت ها بودند.^۳

این که من در طول چند سال گذشته همیشه بر روی بصیرت تاکید کرده ام، به خاطر این است که یک ملت که بصیرت دارد، مجموعه ی جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت می کنند و قدم بر می دارند، همه ی تیغهای دشمن در

۱- صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۶۲

۲- همان، ج ۱۴، ص ۲۲۸

۳- در جمع نیروهای مقاومت بسیج، مورخه ۱۳۷۱/۴/۲۳

مقابل آنها کند می شود، بصیرت این است. بصیرت وقتی بود غبارآلودگی فتنه نمی تواند آنها را گمراه کند، آنها را به اشتباه بیندازد. اگر بصیرت نبود، انسان ولو با نیت خوب، آگاهی در راه بد قدم بگذارد. شما در جبهه ی جنگ اگر راه را بلد نباشید، اگر نقشه خوانی بلد نباشد، اگر قطب نما در اختیار نداشته باشید، یک وقت نگاه می کنید می بینید در محاصره دشمن قرار گرفته اید، راه را عوضی آمده اید، دشمن بر شما مسلط می شود. این قطب نما همان بصیرت است.^۱

رهبر انقلاب اسلامی بعد از ایمان دومین پیش نیاز مبارزه صحیح، منطقی و قاطع را بصیرت می دانند. علت تاکیدهای مکرر اخیر بر مسئله بصیرت، شرایط کنونی دنیا و موقعیت استثنایی و ممتاز ایران است زیرا در این شرایط، هر گونه حرکت عمومی به یک بصیرت عمومی نیاز دارد.

حضرت آیت الله خامنه ای بصیرت نسل جوان کنونی را نیز بسیار بیشتر از جوانان اول انقلاب و بعد از آن می دانند و می فرمایند: برای مبارزه با استکبار، مهمترین مسئله شناخت استکبار است.^۲

امروز اولویت اصلی کشور مقابله با جنگ نرم دشمن که هدف آن ایجاد تردید، اختلاف و بدبینی میان آحاد مردم است و مهمترین راههای مقابله با این تهاجم، حفظ و تقویت بصیرت، روحیه بسیجی، امید کامل به آینده و مراقبت جدی و تشخیص ها است.^۳

۱- در جمع مردم چالوس و نوشهر، مورخه ۱۳۸۸/۷/۱۵

۲- دیدار هزار نفر از دانش آموزان، دانشجویان و خانواده های شهدا، مورخه ۸۸/۸/۱۲

۳- دیدار با بسیجیان سراسر کشور، مورخه ۱۳۸۸/۹/۴

۲-۳ بصیرت از دیدگاه شهید مرتضی مطهری

استاد شهید مطهری بصیرت را محصول تقوی می داند، تقوی را عامل ایجاد روشن بینی و بصیرت معرفی کرده اند و آن را علاوه بر آیات قرآن، یک اصل مسلم و منطقی معرفی می کند و می فرماید: یکی از حالات و قوایی که در عقل انسان یعنی درحوزه عقلی عملی انسان یعنی در طرز تفکر عملی انسان، که مفهوم خوب و بد، خیر و شر، درست و نادرست، لازم و غیر لازم و وظیفه و تکلیف و اینکه الان چه می بایست بکنیم و چه نمی بایست بکنیم و اینگونه مفاهیم را بسازد، تاثیر دارد. طغیان هوا و هوسها و مطامع و احساسات لجاج آمیز و تعصب آمیز و امثال اینهاست. زیرا، منطقه و حوزه عقلی عملی انسان به دلیل اینکه مربوط به عمل انسان است، همان حوزه و منطقه احساسات و تمایلات و شهوات است.^۱

واضح است که سلاح تقوا، چه اندازه موثر است در اینکه انسان را از فتنه ها دور نگه می دارد، به فرض اینکه در فتنه واقع شود، تقوا او را نجات می دهد. قرآن کریم در سوره اعراف می فرماید: «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون» مردمان با تقوی، اگر هم احيانا خیالی از شیطان بر آنها بگذرد و جان آن ها را هم لمس کند و روح آنها را تاریک نماید تذکر پیدا کرده و به یاد خدا می افتند و بصیرت خود را باز می یابند.^۲ به هیمن دلیل تقوی اثر اول روشن بینی و از یاد بصیرت را به دنبال خود دارد و اثر دوم یعنی نجات از مهالک و مضایق را دارد.^۳

شهید مطهری یکی از راههای حصول بصیرت را مطالعه و دقت در احوال گذشتگان عبرت گرفتن از تجربیات آنان معرفی می کند و می فرماید: من خود هر چند در آن زمانها نبوده ام و از نزدیک، مشاهده وقایع آنها و زیر و رو شدن اوضاع

۱- ده گفتار، ص ۵۰

۲- اعراف/ ۲۰

۳- ده گفتار، ص ۶۰

آنان نبوده ام ولی در تاریخ زندگانی آنها سیر و مطالعه کرده ام. رمز کار آنها و نشیب و فرازهای زندگانی آنها را بدست آورده ام. حال مثل این است که همراه آنها بوده ام، چون اطلاعات کافی در این زمینه دارم و بلکه مثل این است که از اول دنیا تا امروز زنده بوده ام و همراه آنها بوده ام، تجربه های فراوانی آموخته ام، درسهای زیادی یاد گرفته ام. اکنون گنجینه ای هستم از تجربه ها و حکمتها که به صورت پند و اندرز برای تو و دیگران بیان می کنم.^۱

۱- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷ش)، حکمتها و اندرزها، انتشارات صدرا، تهران، ص ۱۷۴

فصل سوم

بررسی مسأله عوام و خواص

بخش اول: وظایف و عملکرد عوام و خواص در بستر تاریخ

۱- تعریف عوام و خواص

خواص در هر جامعه، افرادی هستند که اهل شناخت و تجربه و تحلیل بوده، بر اساس بصیرت نسبت به وقایع اتفاقی موضع گیری می کنند و در حقیقت سردمداری جریان های اجتماعی بدست آنهاست.^۱

این دسته بسیار کم هستند. مقام معظم رهبری می فرمایند: خواص کسانی هستند که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی و تصمیم گیری کار می کنند، یک راهی را می شناسند و به دنبال آن راه حرکت می کنند. وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری می کنند، راهی را انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است، می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند.^۲

عوام در هر جامعه اکثریت را تشکیل می دهد و معمولاً پیرو بوده، به بالا دستی ها نگاه می کنند و مطابق مشی آنها عمل می کنند، اینها توانایی تجزیه و تحلیل مسائل را ندارند، پیرو موجند و مرعوب جو.^۳

مقام عظمای ولایت می فرمایند: عوام کسانی هستند که حرکتشان بر اساس بصیرت نیست و قدرت تجزیه و تحلیل مسائل را ندارند اینان پیرو موجند، برای آنها در هر موضعی این مساله هست که تا بینیم جو و موج عمومی در کدام سو قرار دارد.^۴

۱- وثوقی، منصور و نیک خلق، علی اکبر، (۱۳۷۴ش)، مبانی جامعه شناسی، انتشارات خرد مند، ص ۲۰۹

۲- بیان رهبر معظم انقلاب در جمع فرماندهان لشکر ۲۷، حضرت رسول، مورخه ۱۳۷۵/۳/۲۰

۳- اسحاقی، سید حسین، (۱۳۸۵ش)، جام عبرت، موسسه ی بوستان کتاب، قم، ص ۳۷

۴- خاتمی، سید احمد (۱۳۷۳ش)، رسالت خواص، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۱۰

۲- واژه های حاکی از خواص

۲-۱ حواری (حواریین)

این واژه پنج بار در قرآن بکار رفته است. اصحاب خاص حضرت عیسی (ع) به این نام خوانده شده اند. آن گاه که حضرت عیسی (ع) در بنی اسرائیل به نبوت مبعوث شد، با نشان دادن معجزات، حجت را بر آنها تمام کرد، اما احساس کرد غالب آنها بر کفر خویش اصرار دارند. از این رو اعلام کرد: آیا کسی هست مرا در پیمودن راه حق یاری دهد؟ حواریون کسانی بودند که اعلام اطاعت و تبعیت کردند.

«فلما احس الکفر عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله امنا بالله و اشهد بانا مسلمون» آن گاه که عیسی (ع) از آنان احساس کفر و طغیان کرد، گفت: یاران من در راه خدا کیانند؟ حواریون گفتند: ما یاران (دین) خداییم، به خدا ایمان آوردیم و شاهد باش که تسلیم او هستیم.^۱

امام صادق (ع) در مورد وجه نامگذاری حواریون فرمودند: به نظر عامه (غیر از پیروان اهل بیت) بدین جهت بوده که یاران آن جناب شغل لباسشویی داشتند و لباس ها را با شستن از آلودگی پاک و تمیز می کردند و کلمه حواری مشتق از «الخبز الحوار» (نان سفید) است اما به نظر ما آنان را بدین نام خواندند چون نفس خویش را از شرک و آلودگی، خالص و پاک کرده و مردم را نیز با تذکر و موعظه، از آلودگی ها پاک می ساختند.^۲

شمار حواریین حضرت عیسی (ع) دوازده نفر بوده اند.^۳

۱- آل عمران/۵۲

۲- عیون الخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۷۸

۳- ابن بابویه قمی، محمد بن علی بن حسین، (شیخ صدوق)، (۱۳۹۸ق)، توحید، موسسه النشر الاسلامی،

قم، ص ۴۲۱

۲-۲ اولوالعلم (عالمان ربانی)

علم از دیدگاه اسلام و قرآن، بینشی است که انسان را به خدا نزدیک می کند و او را در پیمودن مسیر بندگی یاری می دهد. عالمان و عاقلان که در قرآن با واژه های (اولی الالباب)، (اولی الابصار)، (اولی النهی) و ... از آنان یاد شده، از دیدگاه قرآن خواص اهل حقند که نگاهشان از ظواهر مادی فراتر رفته و حقایق را می بینند و در عواقب امور دقت می کنند و به حقایق جهان هستی معترفند. اینان به درجات والای انسانی و بندگی نایل شده و در پیشگاه خداوند از منزلت والایی برخوردارند.^۱

«یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات» خداوند مومنان و صاحبان علم را به درجاتی رفعت می بخشد.^۲

۲-۳ عالمان اهل کتاب

عالمان اهل کتاب به طور طبیعی در جامعه خود جایگاه ویژه ای دارند و نگاه عوام را به خود جلب می کنند. در قرآن هنگامی که سخن از پیام رسانی پیامبر (ص) به امت های گذشته است، نقش این گروه تحت عنوان «الذین اوتوا الکتاب» مطرح می شود.

«الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون» آیا ندیدی کسانی که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند به سوی کتاب الهی فراخوانده شدند تا در میان آنها داوری کند پس گروهی از آنان (با علم و آگاهی) روی می گردانند در حالی که (از پذیرش حق) اعراض دارند؟^۳

۱- جام عبرت ، صص ۴۱ و ۴۲

۲- مجادله/ ۱۱

۳- آل عمران/ ۲۳

۲-۴ ملا

ملا به جمعی گفته می شود که عظمت و ابهت مادی یا معنوی آنها چشم ها و دل ها را پر کرده است و توجه افراد عادی به آنها معطوف می گردد. علامه طباطبایی (رحمه الله) می گوید: ملا جماعتی از مردم را گویند که بر یک نظر اتفاق دارند و اگر آنان را بدین نام خوانده اند، از آن روست که عظمت و ابهتشان چشم مردم را پر می کند.^۱

۲-۵ مترفان

این واژه حاکی از خواص بداست، کسانی که از نعمت های بسیار مادی برخوردار بوده به عیش و عشرت مشغولند و فریاد هر مصلحی را به ضرر خویش می بینند، اینان همیشه علیه حق و حق گویان بوده اند.

«ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال مترفوا انا بما ارسلتم به کافرون» در هیچ شهر و دیاری هشدار دهنده ای (پیامبری) نفرستادیم، مگر این که خوشگذاران آنجا گفتند، ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.^۲

۲-۶ پیشوایان گمراهی

اینان خواص جامعه باطلند که نقش خط دهی و گمراه کنندگی دارند و با حیل های شبانه روزی خویش افراد را به پیروی جاهلانه خوانده، آنان را به هلاکت و گمراهی می کشانند. قرآن کریم آنان را پیشوایان گمراهی خوانده است و از زمانی که پیروانشان در آخرت از آنها بیزاری می جویند، یاد می کند.

۱- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۸۵

۲- سبا/ ۳۴

«اذ تَبَرَّا الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنْ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَاوَا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»^۱

در آن هنگام که پیشوایان (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود بیزاری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود از معصوم (ع) سوال شد که این پیشوایان کیانند که در جهنم از پیروان خود بیزاری می جویند، فرمود: به خدا قسم آنان پیشوایان ستمگرانند.^۲

همچنین در قرآن از فرعون و بزرگان دربار او به امامانی که دعوت کننده به سوی آتش هستند یاد شده است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أِئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی گردانیدم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.^۳

۲-۷ مستکبران

واژه دیگری که حاکی از خواص بد است لفظ مستکبران می باشد از آنجا که سرد مداران گمراهی روحیه استکبار و خود بینی دارند، به این نام خوانده شده اند. «قال الذين استكبروا انا بالذی امتنم به کافرون» مستکبران گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آوردید، کافریم.^۴

۱- بقره ۱۶۶

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۹

۳- قصص ۴۱

۴- اعراف ۷۶

۳- واژه های حاکی از عوام

۳-۱ ناس

این واژه هم به معنای عموم مردم و هم به معنای مردم عوام به کار رفته است در آیات زیر، ناس به معنای عموم مردم به کار رفته است.

«یا ایها الناس اعبدوا ربکم» ای مردم، پروردگارتان را بندگی کنید.^۱

در آیاتی هم لفظ ناس به معنای مردم عوام در مقابل خواص استعمال شده است. مثلاً وقتی درباریان فرعون برنامه مقابله ساحران با موسی را پیشنهاد کردند:

و در سوره شعرا آیات ۳۹ و ۴۰ می فرماید «قیل للناس هل انتم مجتمعون ... لعلنا نتبع السحرة ان كانوا هم الغالبین» به توده مردم (عوام) گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد، بدان امید که در صورت پیروزی جادوگران از آنان پیروی کنیم؟

۳-۲ پیروان گمراه

از واژه هایی که برای عوام دلالت دارد لفظ «الذین اتبعوا» است که حکایت از عوام گمراه و مقلد دارد. البته در واژه های حاکی از خواص هم لفظ «الذین اتبعوا» به معنای (پیشوایان گمراهی) آمده بود، دو گروه تابع و متبوعی که بد هستند و هر دو در جهنم خواهند بود و در آن جا از هم بیزاری خواهند جست.

«اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا» آن هنگام که پیشوایان گمراه از پیروان خود بیزاری جویند. «و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فنبتر منکم کما تبروا منا» و پیروان گویند: کاش برای ما بازگشتی بود تا از آنان بیزاری می جستیم همانگونه که از ما بیزاری جستند.^۲

۱- بقره/۲۱

۲- بقره/۱۶۶

۳-۳ مستضعفان

در مقابل مستکبران که خواص بد بودند، مستضعفان را می یابیم که غالباً عوام بد و پیروان رهبران مستکبر می باشند. واژه مستضعف از ماده ضعف گرفته شده یعنی کسی که ضعیف نگاه داشته شده و امکان رشد فکری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی از او گرفته شده و مجال رشد و بالندگی به او نداده اند. استضعاف را می توان به گونه های فکری، سیاسی و اجتماعی تقسیم کرد.

۴- ویژگی های عوام و خواص

همان طور که روشن شد تصمیم افراد به عوام و خواص بر اساس موازین، صفات و مشخصات است که یک گروه را از گروه دیگر جدا می کند و طبیعی است دارا بودن این ویژگیها باعث جدا شدن خواص از عوام می باشند.

۴-۱ ویژگی های خواص

۴-۱-۱ اهل فهم و تجزیه و تحلیلند.

امام علی (ع) می فرمایند: «ان حدیثنا صعب مستصعب لا یعقله الا العالمون» سخن ما سخت و دشوار است و جز دانایان عمق و معنای دقیق آن را نمی فهمند.^۱

۴-۱-۲ بصیرت

مهمترین خصوصیت و مشخصه خواص آن است که اهل بصیرت می باشند.

۱- ابن بابویه قمی، محمد بن علی بن حسین، (شیخ صدوق)، (۹۱۴ق)، اختصاص، موسسه النشر

الاسلامی، قم، ص ۱۶۴

امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «حملوا بضائرهم علی اسیافهم» آنان بصیرت ها و اندیشه های روشن خود را با شمشیرهای خود عمل می کنند.^۱

اساساً در همه نبردهای که حق و باطل پنهان بود و کفر در پرده سالوس و ریا و تقدس پوشیده شده بود، اهل بصیرت با چشم دل و حق محوری راه صواب را از ناصواب تشخیص دادند و راه حق را برگزیدند. حق مداری ویژگی برجسته اهل بصیرت است، آنان این نور را از تقوا، زهد، توکل به خداوند و وارستگی از غیر او بر می گیرند.

۳-۱-۴ انتخاب گری

گرچه در بین خواص، هم هدایت شده و هم گمراه وجود دارد، ولی هر دو گروه آگاهانه راه هدایت یا گمراهی را پیش گرفته اند. آنان سخن حق را شنیده و فهمیده اند و در مقابل آن یا تسلیم شده یا عناد ورزیده اند.

قرآن در این مورد می فرماید: «ما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم» اهل کتاب اختلاف نورزیدند مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل آمد.^۲

۴-۱-۴ جانبداری از حق

خواص هیچ گاه بی طرف نبوده و نیستند. ویژگی برجسته آنها جانبداری پیوسته از حق و باطل گریزی است. مقتضای ایمان، جانبداری صریح از حق و ستیز با باطل است.

^۱ - نهج البلاغه/خطبه ۱۵۰

^۲ - آل عمران/۱۹

حضرت علی (ع) نیز یکی از ویژگی های خواص را وارد نشدن در باطل و خارج نشدن از مدار حق می دانند. «و لا یدخل فی الباطل و لا یرج من الحق»^۱

۴-۱-۵ مقاومت بر موضع حق

خواص حامی حقند و تمام مشکلات را در این راه به جان می خرنند و با آغوش باز به استقبال پیامدهای دفاع از حق می روند. کسی که خودش را حامی حق دانست خود را برای مقابله با مشکلات هم آماده می کند. قرآن کریم کسانی را که پیوند خودشان را با حق محکم کرده باشند و با حق ارتباط ناگستنی دارند ربی می نامند.

۴-۲ ویژگی های عوام

۴-۲-۱ نداشتن قدرت فهم، تحلیل و ژرف نگری

توده مردم یا عوام جامعه به دلیل مختلف از شکوفایی فکری برخوردار نبوده، توان فهم باطن امور را ندارند و نمی توانند وقایع و حوادث را تجزیه و تحلیل کنند مثلاً وقتی حضرت ابراهیم (ع) خدایش را برای نمرود و اطرافیانش توصیف کرد و فرمود: «ربی الذی یحی و یمیت» پروردگار من آن است که زنده می کند و می میراند. نمرود نیز خود را زنده کننده و میراننده معرفی کرد و دستور کشتن یک زندانی و آزاد کردن زندانی دیگر را داد. حضرت ابراهیم با توجه به سطح فهم عامه مردم حجتی روشن تر ارایه کرد تا نمرود نتواند عوام فریبی کند. ابراهیم (ع) فرمود: «فان الله یاتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب» خداوند خورشید را از مشرق بر می آورد، تو (اگر خدایی) آن را از مغرب برآور.^۲

۱- نهج البلاغه / خطبه ۱۹۳

۲- بقره/ ۲۵۸

همین ناتوانی از درک و تحلیل بود که پیامبران و اولیای خدا را وا می داشت، تا بسیاری از حقایق را از عوام کتمان کنند. عامه مردم به دلیل عدم توانایی از تجزیه و تحلیل، دچار افراط و یا تفریط می شوند.

۴-۲-۲ پیروان ظاهرین

عوام پیرو ظواهر چشم پر کن هستند و استدلال های عقلی و بحث عملی در برابر آنان بی فایده است. حضرت ابراهیم (ع) وقتی مردم را بت پرست دید، آنها را از این کار بازداشت و وقتی بت ها را شکست، با گذاشتن تبر بر گردن بت بزرگ گفت: اگر خدایتان می تواند سخن بگوید و پاسخ دهد از او پرسید. نمرودیان برای این که وجهه عمومی خود را از دست ندهند شروع به مجادله و عوام فریبی کرده، پیروان عوام را به دفاع از خدایان دروغین فراخواند و با این که محاکمه ابراهیم (ع) در برابر چشمان مردم بود.

«فاتوا به علی اعین الناس» او را در برابر دیدگان مردم (برای محاکمه بیاورید) ولی باین حال عامه مردم نتوانستند سخن ابراهیم (ع) را بفهمند و به حقانیت ایشان پی ببرند. آنها همچنان بر گمراهی خود اصرار ورزیدند.^۱

۴-۲-۳ اهتمام به ارزش های مادی

عوام با مظاهر مادی مانوس هستند. قدرت و شکوه ظاهری را ملاک ارزش می دانند. وقتی گوساله طلایی سامری را دیدند، برق طلای گوساله چشم آنان را خیره کرد و بلافاصله آن را به خدایی پذیرفتند و در مقابل هشدارهای خواص از جمله هارون گفتند: «لن نبرح علیه عاکفین حتی يرجع الینا موسی» پیوسته بر آن گرد خواهیم بود تا موسی به سوی ما باز گردد.^۲

۱- انبیاء/ ۶۱

۲- طه/ ۹۱

از همین ضعف عوام، فرعون بهره گرفت و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهر ها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟^۱

چون ارزش از دیدگاه آنها فقط به امور مادی و ظاهری است، فرعون نیز از همین روزنه سخن می گوید تا آنها را به سوی خود جلب کند.

امام صادق (ع) می فرماید: همانا از حقیقت روح ایمان آن است که حق را بر باطل ترجیح دهی، هر چند گرایش به حق به زیانت بوده و گرایش به باطل به نفع باشد.^۲

در روایتی از امام علی (ع) به اصف بن قیس آمده است: «الساکت اخو الراضی ومن لم یکن معنا کان علینا» آن کسی که ساکت است (از حق حمایت نکرده و باطل را محکوم نمی کند) برادر کسی است که به باطل رضایت داده و آن کسی که با ما نباشد، برماست.^۳

بی گمان یکی از مهمترین عواملی که در طول تاریخ انسان ها را از مسیر تعیین شده و برگزیده منحرف نکرده است مواجه شدن با متاع و سود زود هنگام و پیشنهاد مال و ثروت بوده است که چه جنگ ها به راه انداخته و اجتماعاتی را به تفرقه کشانده است نبرد انسانهای متعالی و برتر با وسوسه مال دنیا در مقابل پایداری بر راه حق از حساس ترین صحنه های کتاب زندگی انسانهای روی زمین است.^۴

«و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین» و چه بسا بودند پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگیدند. آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید

۱- زخرف/ ۵۱

۲- الخصال، ج ۱، ص ۵۳، ح ۷۰

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۱

۴- خواص و لحظه های تاریخ ساز، ج ۲، ص ۱۰۲

سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند، خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.^۱

خواص باید مقاومت بر موضع حق را از پیامبر عالی قدر اسلام بیاموزند، در سنگر حق ثابت قدم باشند و در برابر کوه مشکلات خم به ابرو نیاوردند چرا که مقاومت در صراط حق و مستقیم ارزش تحمل این همه را دارد.

«فاستقم كما امرت و من تاب معك ...» پس همانگونه که فرمان یافته ای، باید تو و آنانکه به همراهت به سوی خداوند بازگشت کرده اند استقامت ورزی.^۲

۴-۲-۴ تقلید

عوام چاره ای جز پیروی ندارند. اما پیروی عوام بدجاهلانه است؛ نه از عقل دستور می گیرند و نه از کسانی تبعیت می کنند که صاحبان عقل و شعورند. پیشوای آنان سنت های ملی، قومی و آبا و اجداد است.

فهم و عقل خویش را به کناری می نهند و خواستشان رسیدن به آرزوهای نفسانی است. از این رو وقتی در قیامت آنان را فوج فوج به دوزخ می برند، نگهبانان دوزخ از آنان می پرسند: «الم یاتکم نذیر» آیا هشدار دهنده ای برای شما نیامد؟ و آنان تصدیق می کنند که هشدار دهنده ای آمد، ولی با تکذیب ما روبرو شد و ما منکر رسالت شدیم و در آخر اعتراف می کنند.

۱- آل عمران/۱۴۶

۲- هود/۱۱۲

«لوکنا نسمع او نعقل ماکنا فی اصحاب السعیر.» اگر گوش شنوا داشتیم یا اندیشه می کردیم در میان دوزخیان نبودیم.^۱

۵- وظایف عوام و خواص در هدایت جامعه

اگر عوام و خواص در هر جامعه به وظایف خود عمل کنند، آن جامعه راه رستگاری می پیماید و گرنه هلاکت و گمراهی در انتظار آنان است. نقش خواص جامعه در راهبری و حرکت دادن به جامعه است. بی شک جامعه هرگز حالت ثبات و راکد نداشته بلکه در ادوار مختلف همراه با سیر و تکامل بوده و این مسیر ادامه دارد.

وظایف خواص:

۵-۱ عمل به علم

حضرت علی (ع) یکی از موارد قوام جامعه را عالم عامل می داند و هشدار می دهد که «اذا ضیع العالم علمه استنکف الجاهل ان يتعلم» هرگاه عالم علم خود را تباه کند و به آن عمل نکند، جاهل از یادگیری خودداری می ورزد، چون با دیدن عالم بدون عمل از علم زده می شود.^۲

پس نخستین و مهمترین وظیفه خواص عمل به علم و الگوی عملی شدن برای دیگران است. اگر خواص به علم خویش عمل کنند، دیگران را به خود جذب می کنند به گونه ای که با سر و جان از آنها پیروی خواهند کرد.

۵-۲ تصمیم گیری به موقع

وقتی ساحران در میدان مبارزه با حضرت موسی (ع) سحر عجیبی خود را پیش آوردند و با چشم خود دیدند که عصای موسی ازدهایی عظیم و چابک شد و

^۱ - ملک/۱۰

^۲ - میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۷

همه آنها را بلعید، باور کردند که این معجزه خدایی است. در اینجا بود که با شجاعت و در بهترین زمان ایمان خود را آشکار کردند.

«فالقی السحره سجدا قالوا امنا رب هارون و موسی» پس ساحران به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.^۱

این اعلام به هنگام ایمان در حساس ترین مکان و زمان مانند پتکی کوبنده بر سر فرعون فرود آمد و زمینه را به سود حضرت موسی (ع) تغییر داد.

۳-۵ رشادت و جوانمردی

کسانی که کرامت نفسانی و ایمان به خدا و آخرت داشته باشند، نمی توانند در مقابل ستم و کژی سکوت کنند. آنها از اعمال و رفتار حقارت آمیز و پست تنفر دارند. حضرت لوط (ع) برای دفع زشتی و پلیدی فریاد می زند: «الیس منکم رجل رشید» آیا در بین شما جوانمردی نیست (تا شما را از این کار زشت باز دارد؟)^۲

روز عاشورا وقتی امام حسین (ع) تنها ماند، لشکر دشمن به یکباره بر آن بزرگوار هجوم آورد و بین ایشان و خیمه های حرم فاصله انداخت. در این بین عده ای به سوی حرم یورش بردند. امام با دیدن این عمل ناجوانمردانه فریاد زد:

«یا شیعہ آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم» ای پیروان آل ابوسفیان، اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده باشید.^۳

۱- طه/ ۷۰

۲- هود/ ۷۸

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱

۵-۴ امر به معروف و نهی از منکر

بر خواص جامعه لازم است که برای تحقق بخشیدن به اندیشه های خوب و ریشه کن کردن مفاسد، قیام کنند و در این راه دعوت به خوبی ها و بر حذر داشتن از بدی ها از اهمیت خاصی برخوردار است.

اگر خواص آگاه در ادای این وظیفه به دلایل مختلف سستی بورزند، زمینه ریشه دواندن فساد در جامعه حاصل می آید و در مدتی کوتاه فساد و تباهی سراسر تار و پود جامعه را در بر می گیرد. «لتامرن بالمعروف و لتنهين عن المنکر او لیستعلمن علیکم شرارکم» یا امر به معروف و نهی از منکر می کنید و یا در اثر ترک آن اشرارتان بر شما مسلط می شوند.^۱

۵-۵ زهد و بی اعتنائی به دنیا

کسانی که دل از تعلقات دنیوی بریده اند، انسان های وارسته ای هستند که همواره منشأ خیر و برکتند. از مسایلی که قرآن کریم و پیشوایان معصوم ما پیوسته انسان ها را از آن بر حذر داشته اند دنیا طلبی است. چیزی که گاه شخص برای آن، انسانیت و آزادی و شرف را زیر پا می نهد و دین را فدا می کند. دنیا دوستی بود که سبب شد مردم کوفه در مقابل امام وقت خویش بایستند.

قرآن مجید برای پرهیز از دنیا پرستی چنین هشدار می دهد: «قل متاع الدنیا قلیل والاخره خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا» ای پیامبر به مردم بگو که کامیابی دنیا اندک و آخرت برای پرهیزگاران بهتر است و به اندازه تار هسته خرمایی بر شما ستم نشود.^۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۴

۲- نساء/ ۷۷

دنیا پرستی بزرگترین نگرانی پیامبر (ص) بر امت خویش بود، ابوسعید خدری از پیامبر اکرم نقل می کند: «ان اکثرما اخاف علیکم ما یخرج الله لکم من برکات الارض»^۱

بیشترین نگرانی من بر شما برکاتی است که خداوند از زمین به شما عنایت می کند پرسیدند مقصود شما از برکات چیست؟ حضرت فرمود: «زهره الدنیا» زیبایی دنیا، دنیا پرستی اساس همه چرخش ها و فتنه ها و بحران ها می باشد. همان دنیایی که حضرت علی (ع) آن را اساس فتنه ها و ریشه مشکلات می خواند.^۲

۵-۶ پیروی از رهبر آگاه و شجاع

وجود رهبر آگاه و شجاع سبب می شود که خواص حول آن محور، اقدامات خود را سامان دهند. وجود رهبر سبب قوام جامعه و فقدان آن سبب اختلال در جامعه خواهد بود. وقتی شایعه قتل رسول خدا در میدان احد پیچید بسیاری کاملاً ناامید شدند و فرار کردند. از اساسی ترین ارکان اسلام، که ضامن بقای دین و مذهب است، امامت و رهبری است. قرآن کریم در اطاعت از مقام رهبری می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۳

وظیفه خواص، اطاعت بی چون و چرا از رهبران معصوم الهی است، همانگونه که یاران اباعبدالله چنین کردند و ایشان فرمود: من اصحابی والاطر و بهتر از اصحاب خود نمی شناسم.

۱- رسالت خواص/ ۶۷

۲- همان/ ۶۷

۳- نساء/ ۵۹

۶- نمونه هایی از خواص قرآن

قرآن کریم بصورت اشاره به نمونه هایی از افراد که با بینش و درایت بسیار عالی در دشوارترین مرحله حق را یافتند اشاره می کند و در مقابل، افرادی را که در عین حال شناخت و آگاهی حتی خودشان هم در پی عوام حرکت کردند و از حقیقت روی برتافتند. اشخاصی از نزدیک ترین اشخاص به انبیاء بودند ولی در زمره مخالفان قرار گرفتند و به اصطلاح عوام شدند. چون دیدند اکثریت مخالفند آنها هم مخالف شدند. همانند همسر و فرزند نوح و همسر لوط. قرآن کریم درباره همسر نوح و همسر لوط می فرماید:

«خداوند مثلی که برای کافران می زند همسر نوح و همسر لوط است، این دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند. ولی به آنان خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو پیامبر سودی به حالشان نبخشید و به آنها گفته شد وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند.»^۱

خیانتی که همسر این دو پیامبر به آنان کرده اند خیانت اخلاقی نبوده، زیرا در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می خوانیم: «ما بغت امراه نبی قط» همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده به عمل منافی عفت نشد.^۲

نمونه دیگر پسر نوح است که تحت تاثیر موج عظیم مخالفان در صف مخالفان قرار گرفت تا جایی که قرآن درباره او می فرماید: «انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح...» او از خاندان تو نیست بلکه او عملی است غیر صالح^۳

۱- تحریم/۱۰

۲- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۴ق)، الدر المنثور، دار الفکر، بیروت، ج ۶، ص ۲۴۵

۳- هود/۴۶

او فرد ناشایسته و ناآگاهی است که بر اثر بریدن پیوند دینی اش با نوح، پیوند خانوادگی اش به چیزی شمرده نمی شود، نمونه دیگر بلعم یا بلعام با عورا می باشد که از دانشمندان بنی اسرائیل بود. در پیشگاه خداوند مقامی والا یافت تا آنجا که دعایش مستجاب می شد و حضرت موسی (ع) از او به عنوان مبلغ نیرومند استفاده می کرد ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و عیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد تا آن جا که در صف مخالفان موسی قرار گرفت. قرآن کریم درباره او می فرماید: برای آنها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آنها کنده شد و شیطان او را به دنبال خود کشاند و سرانجام گمراه شد و اگر می خواستیم او را با این آیات می بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد.^۱

آری خواص در قرآن اینگونه معرفی شده اند که درگیر و دار مشکلات و سختی ها که در راه دینداری پیش می آید رنگ عوض نمی کنند و موضع حقی را که اتخاذ می کنند بر آن استوارند، در قاموس خواص ندامت از موضع حق دیده نمی شود، چرا که حق جویی و حق گزینی نه تنها مایه ندامت نیست که مایه افتخار است. آنها هیچگاه دچار حسرت، اندوه، حزن و ترس نمی شوند چرا که از آغاز موضع حق را بر می گزینند و خود را برای همه پیامدهای آن آماده می کنند. آنها هیچ گاه دچار نگرانی نمی شوند چرا که اتخاذ موضع خدایی بر اساس وظیفه مصداق یاد خداست. آری خواص، مردان وظیفه اند و تکلیف و بس!

۷- نظر قرآن پیرامون اکثریت مردم

در آیات متعدد از قرآن کریم مباحث و جریانات مختلفی ذکر شده و در پایان آن بیانات چنین قید شده که اکثریت مردم تعقل نمی کنند، یا اکثریت مردم نمی دانند

یا اکثریت مردم شکرگذاری نمی کنند. آنچه از تمام این موارد قابل فهم و بررسی است این است که خداوند وجود عده ای از افراد را حتی در گروه گمراهان خبر داده که در عین داشتن چشم و گوش مخالفت می کنند به عنوان مثال در آیه ۱۰۴ سوره نساء ذکر می کند که کافران به خداوند تهمت زدند و به او دروغ بستند ولی در پایان ذکر می کند که «اکثرهم لا یعقلون» اینان خودشان در افتراهای خود اختلاف دارند و این اختلاف خود سند نادانی آنهاست.^۱

بیشتر کسانی که احکام ناروا را به خداوند نسبت می دهند، نمی دانند که این عملشان افتراست ولی جماعت کمی از آنان که دارای بینش و بصیرت هستند حق را می دانند و از روی دانایی و فهم به خداوند افترا می بندند که اینان همان پیشوایان و زمامداران ستمگر و معاند می باشند.^۲

اما اینکه خداوند روی کلمه «اکثر» تکیه کرده، چنین بر می آید که در آن محیط جاهل و تاریکی که در جهالت و گمراهی به سر می بردند چنین نبود که حتی یک نفر آگاه و بصیر وجود نداشته باشد چرا که اگر چنین می بود گمراهی و جهالت و اشتباه آنان امر عادی بود. وی می بینیم که خداوند گفت بیشتر آنها تفکر و تعقل نمی کنند نه همه آنها این گروه ضعیف و اندک که فهمیده و آگاه بودند همان خواص و اهل تشخیص هستند ولی هیچگونه عکس العملی انجام ندادند. قرآن کریم می خواهد که مردم جامعه با فهم و بصیرت حرکت کنند و خطاب به صاحبان عقل و خرد که با لفظ اولو الالباب خطابشان می کند دستور می دهد که در تمام اعمال و رفتارشان دارای یک رویه و بینش عقلانی همراه با بصیرت باشند و از آنها می خواهد که هرگز از کثرت نفرات و ازدحام مردم مخالف (حق) تعجب نکنند، و هرگز جمعیت زیاد مردم آنها را به طرف آن گروه نکشاند. قرآن کریم به این افراد آگاه ولی اندک که صاحب درک و

۱- نساء/۱۰۴

۲- تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۳۲

بصیرت هستند دستور می دهد که با معیار خرد و فکر حرکت کنند و با آن معیار حق و باطل و صحیح و ناصحیح را تشخیص دهند و در پی آن روند هر چند تعداد افرادشان کم باشد.^۱ اعتقاد قلبی به حق و وصول به آن از تمام وجود باعث می شود که انسان در همه اوضاع و احوال (حق) را ملاک سنجش قرار دهد و وقتی حق را انسان شناخت و خود را ملزم به دفاع و حمایت از آن دید دیگر برایش نه از دست رفتن مال و فرزند و مقام مهم است و نه کمی یاران و یاری کنندگان.

چنین انسانی می تواند با مرگ خودش ندای حق و حقیقت را زنده کند و تداوم بخش آن باشد، هر چیزی غیر از آن (حق) را فدای حق می کند چون در حقیقت به وظیفه خودش عمل می کند و آنچنان به یقین رسیده که گویی خود را همراه و همنشین با حقیقت احساس می کند. به امید آنکه تمامی افراد جامعه اسلامی دارای چنین احساس مسئولیتی شوند که در هیچ حالتی و هیچ گونه فرصتی هر چند ارزشمند از نظر مادی و دنیایی از محور حق عدول نکنند و همواره در پی آن باشند که بصیرت و آگاهی، روشنی بخش ذره ذره وجودشان گردد تا انشاء الله روزی فرا برسد که حاکمیت حق و حکومت عدل حضرت مهدی (عج) بر زمین مستولی شود.

۸- عبرت گرفتن خواص از حوادث گذشته

شاید بعضی گمان کنند که گذشته نمی تواند برای آینده سرمشق باشد. ولی اگر با آیات قرآن و احادیث همگام و همراه شویم می بینیم که قسمتی از قرآن کریم عبارت از آیات تاریخی است که تنها درباره گذشتگان سلف سخن می گوید و در هر داستانی روی یک مطلب خاصی که مربوط به آنها می شده است سخن به میان آمده و معجزه هر پیامبری از امت های سابق را مناسب انحراف آنها و به عنوان پاسخ انحراف آن ملت ها قرار داده و در بیشتر داستانها عبرت به انسانها منظور بوده است. چرا که

بعد از نشان دادن هر صحنه از آیات الهی و یاد اعمال غیر صالح افراد که کیفر حتمی را به دنبال شده داشته، گاهی این چنین فرموده: «ان فی ذلک لعبره لمن یشی»^۱

به طور قطع در این (داستان فرعون و طغیان همیشگی او) درس و عبرت و پندی است برای کسانی که خوف داشته و پندپذیر باشند. در بعضی موارد پند پذیری را منوط به صاحبان بینایی دانسته و فرموده: «ان فی ذلک لعبره لاولی الابصار»^۲ همانا در آن (داستان جنگ بدر که کفار مسلمانان را دو برابر موجودی می دیدند) درس عبرتی برای صاحبان بینش و اهل بصیرت هست و در سوره نور نیز نظیر این آیات هست که منظور درس عبرت گرفتار آیات الهی است و در بعضی موارد همه را مامور نموده که درس عبرت بگیرید، فرمود: «فاعتبروا یا اولی الابصار»^۳

ای صاحبان بینش و بصیرت درس بگیرید، چرا که همه داستانها درس عبرت است. پس عبرت یک نوع گذر نمودن بر جریان و صحنه ای است که عملی شده و چنانچه افراد خود را در آن صحنه بنگرند درس عبرت می گیرند.

همانطور که مقام معظم رهبری فرموده اند: تاریخ یعنی شرح حال ما، منتهی در یک صحنه دیگر.^۴

بنابراین اگر مردم در هر زمانی موظف به مطالعه و دقت در امت های قبلی نبودند هرگز خداوند مردم را به مرور و عبور بر تواریخ گذشتگان دعوت نمی کرد. علاوه بر این قرآن کریم مخاطبان خود را موظف به سیر در سرزمین دانسته که از گذشتگان درس و پند بگیرند.

۱- اعراف/۲۶

۲- نور/۴۴ و آل عمران/۱۳

۳- حشر/۲

۴- رسالت خواص، ص ۷۵

کسانی که برنامه گذشتگان را چه از لحاظ ترقی و تکامل و چه از لحاظ تنزل و سقوط و انحراف هیچگونه دخیل در زندگی آیندگان نمی دانند با منطق قرآن مخالفند و از بینش اسلامی تهی و خالی هستند. بله همین فلسفه بافان هستند که هر چیزی را تنها با تحلیل سیاسی خود می پذیرند و هر آنچه را که موافق با تمایلات آنها نباشد با تحلیل فلسفی رد می کنند.^۱

حضرت علی (ع) می فرماید: «الاعتبار یقود الی الرشد» عبرت آموزی انسان را به رشد هدایت می کند.^۲

در جایی دیگر می فرماید: «و اعتبر بما مضی من الدنیا لما بقی منها، فان بعضها یشبه بعضا، و آخرها لا حق باولها»^۳

و از گذشته دنیا برای آینده اش چراغ عبرتی بساز، چرا که پاره های تاریخ با یکدیگر همانند باشند و در نهایت پایش به آغازش می پیوندد. آری مطالعه تاریخ گذشتگان و عبرت گیری از آن یکی از هنرهای بزرگ خواص می باشد. که با ریزینی و تحلیل همراه با بصیرت کافی از تکرار تلخ ترین حوادث جلوگیری کنند. مسلماً یکی از حوادث بسیار اسف انگیز و تلخی که در تاریخ اتفاق افتاده حادثه غمبار عاشورا می باشد بعضی از خواص زمان جگر گوشه آن حضرت را در کربلا به فجیع ترین شکل به شهادت می رساندند و او را به کننده از دین معرفی نمودند. باید از این حادثه درس گرفت و از وقوع انحراف مجدد جلوگیری کرد.

نکته دیگر اینکه خواص باید عالم به زمان خویش باشند و در تمامی اجزاء و جریانات محرک جامعه بصیرت کافی داشته باشد. انسان باید همزمان با حرکت جامعه و رشد فکری آن سیر کند. اگر حرکت خود را با حرکت جامعه تطابق ندهد فهم و

۱- حسینی، سید مرتضی، (۱۳۷۸ش)، تفصیلی بر عوام و خواص، انتشارات فرهنگ قرآن، اصفهان، ص ۵۵

۲- غررالحکم، ص ۲۳۰

۳- همان، ص ۲۳۱

بینش او هرگز توان تحلیل و بررسی اوضاع را نخواهد داشت و این باعث می شود که اشتباهات و خطاهای زیادی که ناشی از عقب ماندگی از حرکت جامعه است، پیدا شود. خواص باید زمان شناس باشند. از جمله مسائلی که باید نسبت به آن کمال آگاهی داشته باشند این است که زمان را از نظر موقعیت و ارزش بسنجند. امام صادق (ع) می فرماید: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» یعنی کسانی که زمان خودش را بشناسد و بفهمد و درک کند، امور مشتبّه و گیج کننده به او هجوم نمی آورد و یک مرتبه دست و پای خود را گم نمی کند.^۱

باید علم و اطلاعاتشان به مبنای دین کافی باشد باید اسلام را بشناسند، به روح تعلیمات اسلامی آگاه باشند. ظاهر اسلام و باطن اسلام، پوسته اسلام و هسته اسلام را در حد خود و جای خود بشناسند تا بفهمند مصلحت دین یعنی چه؟ و تنها دانستن و شناختن دین برای مصلحت گویی کافی نیست جامعه را باید بشناسند و بفهمند که در دنیا چه می گذرد. در این صورت می توانند به مردم بفهمانند که جریانها و مصالح واقعی چیست.^۲

تصمیم گیری های به موقع و به جا که دارای اهمیت حیاتی در جامعه می باشند موقعی انجام می گیرد که گروهی بتوانند همه جوانب قضایای موجود را بنگرند و با جامعیت فکری و عقلی خود بهترین مسیر را تشخیص دهند و سایر افراد جامعه را نیز آگاه کنند. چرا که اگر کسی تشخیص داد و حرکت کرد، سایر افراد جامعه نیز که دنباله رو می باشند راه خود را به واسطه این افراد آگاه به زمان پیدا می کنند.

۱- اصول کافی، ج ۱، صص ۲۶ و ۲۷

۲- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱)، گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، ص ۱۰۳

۹- خواصی که اهل حق بوده، تا پای جان حامی دین بودند.

این دسته کسانی هستند که در مقابله با دنیا زندگی، مقام، شهوت، پول، راحتی، نام و شهرت موفقند. همه این ها چیزهای خوبی است، همه اینها زیبایی های زندگی است «متاع الحياه الدنيا» (متاع یعنی بهره) اینها بهره های همین زندگی دنیا است.^۱

اما خواص در مقابل اینها مجذوب نمی شوند و آنجایی که پای تکلیف سخت در کار باشد حاضرند از اینها دست بردارند در عین اینکه از متاع دنیا بهره هم می برند و هرگاه این گروه از خواص که در مواقع لازم از این متاع دنیا دست بر می دارند. در جامعه بیشتر باشند، هیچ وقت جامعه اسلامی دچار حالت دوران امام حسین (ع) نخواهد شد. آنکه از سنگ دیانت حمایت می کند از ملامت و سرزنش مخالفان نمی ترسد و فضای مسموم و هوای آلوده طعنه ها و نیش ها او را از راه به در نمی برد.

سزااست که آدمی حتی اگر در لحظه های پایان حیات خویش به سر می برد، دست از یاری دین بر ندارد و دین خداوند را از جان و دل حمایت کند.^۲

حضرت علی (ع) در نامه ای به محمد بن ابی بکر می فرماید: و بدان ای محمد، پسر ابوبکر! که من تو را به مردم مصر والی گردانیدم، مردمی که در نظرم بزرگترین سپاهان من هستند، پس تو را باید که با نفس خویش به پیکار در آیی و دین خود را حمایت کنی، هر چند که در روزگار بیش از ساعتی نیایی.^۳

فرهنگ اسلامی آدمی را حتی تا آخرین لحظات زندگی مسئول می داند، او در برابر دین و دستاوردهای دینی رسالتی شگرف دارد که باید آن را در هر حال به انجام رساند و ادا کند درک این امر مهم، چندان دشوار نیست. اگر آدمی جایگاه دین و

۱- آل عمران/ ۱۴

۲- رضایی، مهدی، (۱۳۷۵)، پاسداری از دین، انتشارات معاونت امور فرهنگی اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی، ص ۳۵

۳- نهج البلاغه، نامه ی ۲۷

خداوند را بازشناسد و به حقیقت مفاهیم دینی، معرفت یابد، تمام لحظه ها و دقائق هستی خویش را متعلق به ذات ربوبی می داند و جان خویش را در راه دیدار دوست بر کف اخلاص می نهد. در ادامه ما به ذکر نام چند تن از افراد مدافع و حامی جان بر کف می پردازیم که به هیچ وجه در حمایت از حق سستی نکرده و پا عقب نگذاشتند.

۱-۹ مالک اشتر

او از افرادی است که فریاد بلند او هنوز از دل تاریخ ۱۴۰۰ سال پیش به گوش می رسد و گذشت ۱۴ قرن نتوانسته است فریاد او را خاموش کند. او شیر عراق و پهلوان ایمان و شجاعت و بصیرت و پرچم دار علی ابن ابی طالب و فرزند رشید بنی مذحج است اگر بخواهیم او را بهتر بشناسیم باید به سراغ مولا و مرادش برویم که این چنین او را معرفی می کند: ... در روزهای خوفناک نمی خوابد و در اوقات بیم و هراس از دشمنان روی بر نمی تابد، بر بدکاران از آتش سوزان سخت تر است. او مالک فرزند حارث برادری از قبیله مذحج است.^۱

و باز در جای دیگر می فرماید: مالک بن حارث اشتر را ... زره و سپر خود قرار دهید چرا که او کسی است که احتمال نمی دهم سستی به خرج دهد و لغزش پیدا کند و نیز از این بیمناک نیستم که کندی نماید آنجا که سرعت لازم است و سرعت به خرج دهد در جایی که آرامش لازم است.^۲

مالک اشتر به خاطر مخالفت با سیره و روش عثمان در استفاده از بیت المال و فرمانداران غیر صالحی که می گماشت و نحوه رفتار او در برابر اعتراض مومنان، توسط عثمان تبعید شد و تا کشته شدن او (عثمان) در تبعید به سر برد. زمانی که ابوذر آن صحابی بزرگ رسول خدا، زبان به اعتراض گشود و معاویه با بخشش دینارهای

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۱۴

۲- همان ، نامه ی ۱۳

فراوان نتوانست او را از تکلیف امر به معروف و نهی از منکر باز دارد و دین او را بخرد، به دستور عثمان به مدینه احضارش نمود. در مدینه عثمان نیز از اعتراض های ابوذر دلتنگ شد و او را به ربذه تبعید نمود. ابوذر در حال احتضار بود و همسرش نگران تنهایی خود و عدم توانایی بر غسل و دفن ابوذر بود. ابوذر این حدیث را برایش خواند که از رسول خدا شنیدم که فرمود: یکی از شما در بیابانی بی آب و علف از دنیا می رود و گروهی از مومنان در هنگام مرگ در بالین او حاضر خواهند شد.^۱

همسرش کنار جاده رفت و کاروانی را که از آنجا رد می شد، مطلع ساخت. کاروانیان بر بالین ابوذر رفتند و بعد از آنی از دنیا رفت، او را کفن نموده و بعد از نماز بر او، دفنش کردند. مالک اشتر و حجر بن عدی جزو این کاروان بودند.

و به عنوان مومنانی که پیامبر، ایمان آنها را تایید کرده شناخته شدند. آری مالک حق را می شناخت و نسبت به باطل همواره اعتراض داشت و زبان و شمشیرش در راه القای حق و امحای باطل تا لحظه شهادت از حرکت باز نایستاد و درست هم تشخیص می داد و درست هم عمل می کرد. آنچنانکه ایمانش به تایید پیامبر گرامی اسلام رسید. آن زمان که ابوموسی اشعری والی کوفه بود، حضرت علی (ع) به او نوشت تا مردم کوفه را به جهاد علیه اصحاب جمل فرا خواند و نیروی آنان را به ذی قار، اردوگاه لشکریان حضرت علی (ع) بیاورد، ابوموسی از این کار سر باز زد و مردم کوفه را با خواندن حدیثی از رسول خدا (ص) دعوت به نشستن در خانه می کرد و جنگ حضرت را با اصحاب جمل فتنه می نامید. مالک اشتر، هر پیکی که از کوفه می رسید و خبر از گستاخی و نافرمانی ابوموسی می آورد، خشمگین تر می شد و از حضرت علی (ع) خواست تا برای اصلاح امور کوفه برود. حضرت با درخواست مالک موافقت فرمود و مالک وارد شهر شد وقتی جو مسموم شهر کوفه را دید تدبیری اندیشید و به نواحی مختلف شهر رفت و با مردم دیدار و آنان را متوجه مأموریت خود

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۰۰

و حقیقت دعوت امیرمومنان، دو رویی و فرصت طلبی ابوموسی کرد و مردم به او پیوستند و بدین گونه سپاه مختصری تدارک دید و در حالیکه گروهی از مردم در مسجد شهر تجمع کرده و ابوموسی با آنان سخن می گفت به سوی کاخ فرمانداری رفت و آنجا را تسخیر نمود. نگهبانان خبر را به مسجد بردند و او مضطرب از منبر پایین آمد و دوان دوان خود را به کاخ رساند و با بهت و حیرت جمعیتی را دید که از نفاق او به خشم آمده اند. مالک اشتر با دیدن او چون شیری غرید و فریاد زد: بیرون برو، خدا جانت را بیرون بیاورد، به خدا قسم از منافقان هستی و در عین حال وقتی ابوموسی امان خواست امانش داد و مردم را از تعرض به او باز داشت.^۱

با این تدبیر کوفه در اختیار مردم قرار گرفت و جمعیت زیادی به ذی قار رفته و به اردوی امام علی (ع) پیوست مالک از معدود کسانی بود که فتنه های صدراسلام نتوانست او را از مسیر حق جدا کند. یکی از این فتنه ها جنگ جمل بود. عایشه به عنوان ام المومنین همراه با طلحه و زبیر که از اصحاب برجسته رسول خدا (ص) بودند به بهانه خونخواهی عثمان، سپاه عظیمی از فریب خوردگان را تدارک دیدند و شهر بصره را با پیمان شکنی خود اشغال نمودند و رو در روی سپاه امیرالمومنین ایستادند. مالک قبل از شروع جنگ هنگامی که مطلع شد عایشه دست اندر کار فتنه جمل است و به سوی بصره در حرکت است تا علیه علی (ع) قیام کند طی نامه ای که به مکه فرستاد، عایشه را از این کار نهی کرد و به او نوشت: اما بعد ... تو همسر رسول خدا هستی و به تو فرمان داده که در خانه بمانی. اگر چنین کردی چه بهتر و اگر در خانه خود توقف نکرده و به پا خاستی، من با تو جنگ می کنم تا تو را به خانه ات و جایگاهی که باعث خشنودی خدایت گردد باز می گردانم.^۲

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰

۲- همان، ص ۶۸۵

عایشه حاضر نشد که این نصیحت مالک را بشنود. سرانجام مالک در میدان جنگ با رشادتهای خود این فتنه را خاموش نمود و در حقیقت یکی از ستون هایی بود که نقش زیادی در ختم این غائله داشت.

مالک در همه رخدادهای سخت و رویکردهای دنیا و کیسه های زر معاویه و پیشنهادهای آنچنانی که به سوی یاران امام و خواص طرفدار حق سرازیر شده بود و ایمان از کف بسیاری از آنان ریخته بود، ایمان خود را سخت محافظت کرد و دنیا را با تمام فریب و نیرنگش شناخت و طرد کرد و حق را با همه عظمت و زیبایی اش دریافت و بر آن پایدار ماند.

حضور و استقامت مالک و صلابت او در مواجهه با باطل در لحظه های تاریخ ساز امت اسلام چنان کارساز و سرنوشت ساز است که دشمن مکار و شیطان بزرگ معاویه، چنان از او ترس و واهمه داشت که وقتی شنید مالک به عنوان استاندار به سوی مصر در حرکت است به شدت در هراس شد و پایه های تخت فرعونیی اش را متزلزل دید و لذا به جاسوس خود، جایستار، پیغام داد که اگر موفق شود مالک را از سر راه او بردارد برای تمام عمر از خراج معاف خواهد بود و از طرف دیگر مردم شام را جمع کرد و با اعلام این خبر گفت: بیایید همگی دعا کنیم تا مالک به مصر نرسد که رسیدن او به مصر کار ما و شما را تمام خواهد کرد.^۱

سرانجام «جایستار» در مسیر حرکت مالک با عسل مسموم از او پذیرایی کرد و ایمان خود را با معاف شدن از خراج مبادله نمود. شهادت مالک، معاویه و شام را غرق در شادی ساخت در حالی که علی (ع) و مومنان در اندوهی بزرگ فرو رفتند. مالک به فرمان امام علی (ع) به سوی مصر می رفت تا فتنه بزرگی که در شرف رخ دادن بود را خاموش کند، چرا که بعد از جنگ صفین و جریان حکمیت، آرام آرام زمزمه های

۱- خواص و لحظه های تاریخ ساز، ج ۲، ص ۶۲

مخالفت با محمد ابن ابی بکر، استاندار مصر برخاسته و مخالفین امام که از سوی شام حمایت می شدند، جرأت اظهار مخالفت یافته بودند. امام برای مهار آشوب و رفع تشنج، تنها مالک اشتر را کار آمد این عرصه می شناخت و تدبیر و شناخت و شمشیر وی را چاره ساز حفظ مصر که بسیار مهم بود، می دانست.

راستی می توان چون مالک بود؟ آیا راه مالک پیمودنی است؟ آیا چون مالک می توان تا آخر فقط بر اساس ایمان و بصیرت و شجاعت و پایداری در میدان حق بر علیه باطل ایستاد؟ آیا چون مالک می توان در شب های حادثه خواب به چشم راه نداد و برای دشمنان حق از آتش گدازنده تر بود؟ آیا چون مالک می توان یاور مظلوم و دشمن ظالم بود؟ آیا چون مالک می توان پیرو امام و رهبر بود؟ آیا چون مالک می توان دوست و دشمن را از یکدیگر تشخیص داد؟ آیا می توان چون مالک زیست و چون مالک مرد و چون مالک رضایت امام خود را به دست آورد؟

آری می توان چون مالک بود. مشروط بر آنکه آن سه ویژگی مالک اشتر یعنی ایمان و بصیرت و پایداری را تا آخر همراه داشت. در سایه ایمان و تقواست که راه هدایت را در کوران غبار فتنه ها می توان جست. با بصیرت و آگاهی است که می توان از برخوردهای کج اندیشانه و گمراه کننده در امان ماند و با صبر و شجاعت است که در برابر آزمایش و ابتلا و سختی های حق گویی و حق پویی مقاومت و ایستادگی ممکن خواهد شد. آری تنها در سایه این صفات است که دنیا و چرب و شیرینی آن خواص و نخبگان برگزیده ای چون مالک بن حارث اشتر را در کام خود نمی بلعد و آنها را همچون ستارگان فروزنده ای در ورای زمانها و مکانها الگو و راهنمای انسانها قرار می دهد.

۹-۲ حرب یرید ریاحی

این انسان بزرگ و آزاد از همه قیود دنیایی در سرنوشت سازترین لحظه تاریخ حیات مسلمین، عجیب ترین چرخش فکری را بر مدار اندیشه خود، به حرکت در

آورد و زیباترین گرایش را در فضای شکننده و سخت متلاطم، به نمایش گذاشت، ابعاد تصمیم حربن یزید ریاحی کمتر در یک جا به صورت جامع بررسی شده است و ابعاد چرخش فکری حر در آخرین ساعت ها که می رفت تا به سطور زشت ترین صحنه های تاریخ پیوندد، اگر به خوبی ترسیم شود، نه تنها برای همه خواص طرفدار حق، بلکه برای همه انسانها، به حکم اینکه از فطرت الهی بر خود دارند، مهم است.

حر از خاندان بنی ریاح از قبیله های نام آور عرب و ساکن بصره بود. در سال ۵۶ هجری توسط «زیاد بن ابیه» حاکم وقت بصره و در زمان معاویه با پسرش یزید بن معاویه بیعت کرد و نامش در لیست بیعت کنندگان از خواص اهل بصره در پیک حاکم، به شام رفت. از آن روز مورد عنایت دستگاه اموی قرار گرفت و مدارج ترقی را پیمود تا جایی که از مال و مکنت فراوانی برخوردار شد و او بود که از سوی عبیدالله، به مقابله با کاروان امام حسین (ع) در آخرین روزهای سال ۶۰ از کوفه، همراه سپاهی که تاریخ نویسان از سیصد تا هزار سوار نوشته اند از کوفه بیرون آمد.

حاکم جدید کوفه، حر را چنان شتابان به سوی امام حسین (ع) روانه کرد که وی نتوانست برای سپاه خود به قدر کافی وسایل سفر فراهم کند، پسر زیاد به وی گفت: به من خبر رسیده، حسین در منزلگاه زباله است و به سوی کوفه در راه است یک ساعت معطلی نیز خطرناک است. حر شتابان از کوفه فاصله گرفت و از منزل «ذوخشب» به قافله امام برخورد کرد و آنان را در محاصره گرفت. ما در پی بررسی ابعاد تصمیم مهم و تاریخی حر از وقایع تاریخی آن دو سپاه فاصله می گیریم و تنها به این واقعیت اشاره می کنیم که حر پس از قطعی شدن حمله سپاه کوفه به کاروان امام حسین شب نهم یا صبح روز دهم محرم به سپاه امام پیوست.

در نگاه اول، در می یابیم در آن روز که حر تصمیم گرفت به امام حسین (ع) پیوندد و با توجه به شناختی که از سختگیری حاکم کوفه (عبیدالله بن زیاد) اوضاع میدان نبرد نابرابر داشت، چند هزار نفر در مقابل کمتر از صد نفر به عنوان یک فرمانده

می دانست که هیچ گونه امکان پیروزی برای جبهه امام وجود نخواهد داشت و همگی کشته خواهند شد. تصمیم برای جدا شدن از همه نام و افتخارهای ظاهری که در سپاه کوفه به عنوان فرمانده سواره نظام داشت و حرکت به سوی گروهی که بر اساس تمام قواعد جنگی، محکوم به شکست و مرگ بودند یکی از مهمترین ویژگی های این تصمیم است. مطلب دیگر این است که اقدام شجاعانه حر در پشت کردن به دستورهای حاکم و رها نمودن سپاهیان و پیوستن به دشمن، مجازاتی جز مرگ نداشت، از این رو در بحبوحه جنگ نیز کشته نمی شد، یقین داشت پس از متارکه جنگ از سوی حکومت یزید کشته خواهد شد. سومین ویژگی خاص این تغییر عقیده این است که حر در حکومت شام و کوفه از ریاست و اقتدار برخوردار بود و مقام و منزلت اجتماعی، از جمله دوست داشتنی ترین انگیزه های طبیعی انسان می باشد بنابراین حر آگاهانه به مقام و منزلت اجتماعی پشت کرد و خود را در معرض تیغ سربازانی گذاشت که خود فرمانده بخشی از آنان بود.

همچنین حر به فکر قهرمان و تبدیل شدن به یک قهرمان افسانه ای نیز نبود، زیرا تا آن زمان. بجز رسایل اهل بیت (ع). عرب رسم بر کتابت نداشت و به ثبت تاریخ نمی پرداخت. وی در صحرا کربلا، گمنام و تنها از شهرت، مقام، مال، جان و خانواده بلکه قبیله اش گذشت و همه را فدای جانبازی در راه حق کرد. بدون آنکه انتظار داشته باشد کسی نامش را به خاطر داشته باشد و از او ستایش کند، چرا که در آن زمان، حتی امیرالمؤمنین (ع) هم به طور رسمی مورد سب امویان قرار می گرفت. او می توانست از سپاه فاصله بگیرد و به گوشه ی بلاد پهناور اسلامی رفته و با مال و فرزندان خود زندگی کند تا چون صحابه پیامبر و فرزندان آنان، حداقل دستش در ریختن خون فرزند رسول خدا (ص) آغشته نشود. اما او چنین نکرد و در مقابل تنهایی اهل بیت رسالت، توانست بی طرفی اختیار کند. تا جایی که «کورت فرشیلر آلمانی» در کتاب «امام حسین و ایرانیان» می نویسد: تصور نمی کنم در تاریخ مغرب زمین،

بتوان واقعه ای نظیر پیوستن حر بن یزید ریاحی به حسین (ع) یافت و در جای دیگر این کتاب می نویسد: این گونه پیوستن ها جز در افسانه نمونه ندارد.^۱

بنا به روایتی حر گمان نمی کرد سرانجام لشکر کشی عبیدالله بن زیاد به مقاتله فرزند رسول خدا (ص) بیانجامد، او تصور می کرد آل ابو سفیان در مقابل امام، صرفاً دست به مانور می زنند تا او را از ورود به کوفه و امامت جامعه باز دارند، اما جرأت کشتن او را ندارند، ولی چون در عصر تاسوعا عزم فرماندهان سپاه کوفه را بر جنگ قطعی دید و نتیجه چنین جنگی، به طور کامل روشن بود، در فاصله چند ساعت بزرگترین تصمیم را گرفت. پیداست اتخاذ چنین تصمیمی چقدر مشکل است. پشت کردن به همه گذشته و روی آوردن به سپاهی که هیچ شانس برای زنده ماندن ندارد.

اما ساعت های حر را به سختی به تفکر واداشته است. قدرت تصمیم گرفتن در آن شب حادثه خیز، قلب و فکر این سردار مردد را به سختی در هم فرو برده است. او فارغ از سپاه پر هلهله و شادی خوان کوفه، به حسین می اندیشید. به حقیقت مطلق، قیامت خدا، فرزندان رسول خدا (ص) به سرانجام پیوستن به حسین، به بازماندگان خودش که چون اسیران بیگانه در معرض دشمن قرار می گرفتند، به مال و به قبیله پدرش که به واسطه پیوستن او به سختی مجازات می شدند. آری! تصمیم های بزرگ، اراده های بزرگ می خواهد! سرانجام او تصمیم نهایی خود را با تمام وجود به حق پیوست. در روایتی آمده است: «صبح روز دهم محرم قره بن قیس از خواص سپاه کوفه، حر را متفکر و آشفته حال دید از او پرسید: چه شده است؟ حر گفت: بین دو راه ایستاده ام یکی از آن راهها به سوی حق می رود و دیگری به طرف ناحق یکی به بهشت می رود یکی به جهنم. قره بن قیس گفت: کدام راه را انتخاب می کنی؟

۱- فرشیلر، کورت، (۱۳۷۸ش)، امام حسین و ایرانیان، ترجمه ی ذبیح الله منصوری، انتشارات جاویدان تهران،

ر گفت: می خواهم راه حق و بهشت را انتخاب کنم.^۱

بی شک در سپاه کوفه از سرداران و بزرگانی که تفاوت میان امام حسین (ع) سرور شهیدان . سید جوانان بهشت و یزید شرابخوار را همچون حر می دانستند، بسیار وجود داشت. آنان توان بریدن از دنیا و متاع آن را نداشتند. متاع دنیا در چشم هایشان بزرگ جلوه می کرد و خدا و حقیقت در ذهنشان در مراتب بعد قرار گرفته بود. مرگ در ذهنشان وحشتناک می نمود و برای چند روزه زندگی، حاضر به پشت سر انداختن همه حقیقت بودند. به راستی اگر خواص آن سپاه، چون حر بن یزید، به موقع تصمیم می گرفتند و به پشتیبانی از حق که چون روز به آن اعتقاد داشتند. از صف یزیدیان جدا می شدند، حادثه کربلا رخ می داد؟

آری تصمیم خواص در وقت لازم می تواند تاریخ را دگرگون کند. در حالیکه تصمیم دیر هنگام حر بن یزید ریاحی، تنها توانست خودش را نجات دهد.

۱۰- خواص اهل حق که در لحظات حساس دین را به دنیا فروختند.

این گروه که در حقیقت دینداران سست ایمان می باشند، تا موقعی که حفظ دین و نگاهبانی از عقیده ضربه ای به زندگی و دنیا نمی زدند. خودشان از اهل دین و اهل حق می دانند. خواص جامعه وقتی پوسته ظاهری اسلام را ببینند ولی در دل و جانیشان را با حقایق عمیق و والای آن مأنوس نسازند، بسیار طبیعی است که در یک لحظه لازم و حساس و سخت که باید خود را با سختی ها و تلخی های حمایت از حق، استقامت و پایداری لازم را از خود نشان دهند و در آزمایشات الهی خودشان را می بازند.

همانطور که در رابطه خواص اهل حق که تا پای جان مقاومت می کنند، اشاره نمودیم یکی از اساسی ترین و بزرگ ترین خطرانی که خواص را تهدید می کند و

۱- خواص و لحظه های تاریخ ساز، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳

باعث لغزش آنها می شود «دنیا» می باشد دنیا با آن همه زینت و زیور و مقام، افراد زیادی را در طول تاریخ آزمایش نموده و آنها را سست ایمان یافته است. در این قسمت به ذکر نمونه هایی از خواص اهل حق که حاضر شدند برای نفع شخصی و دنیای خودشان دین را قربانی کنند، می پردازیم.

۱-۱۰ انحراف خواص پس از وفات پیامبر اسلام (ص)

بعد از آنکه روح پیامبر (ص) به رفیق اعلی شتافت و جان پاکش به آستان الهی راه یافت، انحراف آغاز گردید. البته قبل از وفات پیامبر نیز همانگونه که در تاریخ آمده، سر نخ های انحراف دیده می شد. در ماجرای که پیامبر به اصحاب خود فرموده: یک دوات و کاغذی بیاورید که برای شما چیزی بنویسم تا بعد از مرگ من هرگز گمراه نشوید، در این میان بین اطرافیان و خواص به خاطر اختلاف در آوردن (دوات و کاغذ) نزاع به پا شد و حال آنکه نزد پیامبر هیچ گونه نزاعی سزاوار نیست. پس از آن گفتند: رسول خدا (ص) هذیان می گوید و در روایت مسلم و طبرسی آمده که گفتند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ» بطور قطع رسول خدا هذیان می گوید.^۱

در خبر دیگری از بخاری و مسلم منقول است که «عمر گفت: درد بر پیامبر چیره شده و نزد شما قرآن هست و ما را همان کتاب کافی است. پس از آن بین اهل آن خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه با یکدیگر پرداختند عده ای از آنها (خواص) می گفتند: دوات و کاغذ بیاورید تا پیامبر مکتوبه ای بنویسد که بعد از آن در هیچ گمراهی داخل نشوید و عده ای دیگر از (خواص) می گفتند کلام آن است که عمر گفت.^۲

اما بعد از وفات پیامبر همگان گرداگرد پیکر مطهر پیامبر حلقه زدند. یک سو جسد پیامبر است که در بستر آرمیده و در آن سوی دیگر علی (ع) و عباس و فضل و

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۳

۲- همان، ج ۲۲، ص ۴۷۳

میثم، فرزندان عباس اند در سویی دیگر زبیر و رفیقش طلحه است. «اسامه بن زیاد هم پس از آنکه خبر رحلت پیامبر (ص) را شنید سپاه خود را در «جرف» رها کرده و به طلحه و زبیر پیوست.^۱

در این میان عباس احساس می کند که زیر پرده چیزهایی است که گذشت زمان آنها را آشکار می سازد. عباس در همان حالی که در کنار جسد پیامبر بود، در مقابل حاضرین دستش را به سوی علی (ع) گشود و گفت: برادر زاده دست را بگشای که با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی پیامبر با پسر عموی پیامبر بیعت کرده، دیگر دو نفر هم با تو مخالفت نمی کنند، علی در همان حالی که چشم بر بدن پاک و مطهر پیامبر دوخته بود بدون توجه به عباس گفت: عمو جان ما به کار رسول خدا (ص) مشغولیم، عباس لب فرو بست و سخنی نگفت.^۲

اما آنها که اندیشه های شوم در سر می پروراندند با نیرنگها و نقشه های پیشین خود مترصد فرصتی بودند تا بتوانند زهر هلاک کننده و منحرف کننده خود را بر پیکره اسلام فرو ریزند.

هیچکدام نگفتند کفن و دفن بدن پاک پیامبر از همه این حرفها و نیرنگها سزاوارتر است در این گیر و دار کسی از خواص حاضر نبود برای یک لحظه هم چشم طمع از مقامات دنیایی بر دارد ولی حضرت علی (ع) یکسره به کار تجهیز پیامبر پرداخت. عباس هر چه اندیشید، راهی نیافت که بتواند علی را برای قبول بیعت حاضر سازد. زیرا همین که مرگ پیامبر برای مردم مسلم گشت، گفتگو در گرفت. تا این ساعت نه اختلاف ظاهری و نه نظریه های مختلف مردم را دسته دسته کرده بود و همه مردم در صف طرفداری از بنی هاشم بودند، شکی نیست که عمار بن یاسر و سلمان

۱- عبدالمقصود، عبدالفتاح، (۱۳۵۱)، امام علی (ع) ترجمه سید مهدی جعفری، انتشارات شرکت سهامی انتشار،

ج ۱، ص ۲۳۰

۲- امام علی (ع)، ج ۱، ص ۲۳۲

فارسی و مقداد و ابوذر غفاری و مانند اینها که از هر کس به پیامبر نزدیکتر هستند جز به سوی خانه پیامبر توجه نداشتند، اینها دسته ای از مردان اسلام بودند که زبانشان را از گفتن حق هیچ زبان بندی نمی بست. پس نمی توان باور کرد که اینان از گفتن آنچه بدان معتقد بودند ساکت نشسته باشند. اما از آن طرف، عمر در مسجد، ابا عبیده جراح را به کناری کشیده و با وی آهسته سخن می گفت. سعد بن عبادہ در سقیفه ساعده، اوس و خزرج را دور خود جمع کرده و همچنین این جا و آن جا دسته هایی جمع بودند، عمر به دنبال ابوبکر می رود، ابوبکر که همراه علی مشغول تجهیز پیامبر است مورد خطاب عمر قرار می گیرد که می گوید: کاری که پیش آمده ناچار باید شرکت کنی، وظیفه من رساندن پیام است... ابابکر ناچار برای چاره جویی بیرون رفت. اما قلب عباس همچنان نگران است. پس از گفتگوهای زیاد و ادعاهای مختلف قبایل مبنی بر جانشینی پیامبر و اینکه خلیفه مسلمین از بین کدام قبیله انتخاب شود ناگهان در ذهن عمر جایگیر شد که ابوبکر برای خلافت از هر کس شایسته تر است.^۱

آنچه واضح است و شکی در آن نیست این است که رأی عمر از روی اندیشه و تدبیر نبود، بلکه این نظر را موقعیت و زمان به طور ناگهانی برایش پیش آورد. آنچه نمی توان از آن چشم پوشید و باید عمر را درباره آن مورد بازخواست قرار داد این بود که ابوبکر از میان خانه پیامبر برای چنین کاری به مسجد رفت. شاید این اشتباه بزرگ و انحراف از حق که تازیانه محکمی بر پیکره دین بود و نخستین مرحله از اختلافات و کج رویهای دینی را به رسمیت شناخت. توطئه سقیفه، دست آورد افرادی بود که در زمان پیامبر شجاعت ها نمودند و برای اسلام شمشیر ها زدند ولی همین افراد با این همه ایثار و اراداتی که به پیامبر داشتند با وفات پیامبر (ص) فرصتی را فراهم دیدند که بتوانند همه مقام و منصب ها را برای خودشان بر گزینند و زمام امور مسلمین را به دست گیرند. انحراف بزرگی که در طول تاریخ اسلام بی نظیر بود. اما

۱- امام علی (ع)، ج ۱، ۲۳۵

نمی توان فراموش کرد که این حرکت اشتباه و چرخش از موضع، حق خواصی را محکوم می کند که نتوانستند حقیقت را قبول نمایند و با مرگ پیامبر گویی حقیقت نیز از بین آنها رخت بر بست و حاضر شدند همه شجاعت ها و زحماتی که برای اسلام کشیده بودند را فدای دنیا کنند. لغزش خواص در مواقع حساس بخصوص ماجرای سقیفه بنی ساعده آنچنان ادامه یافت که کار به آنجایی رسید که دشمنی ها و کینه ورزی ها به دختر گرانقدر رسول خدا، فاطمه زهرا (س) شروع شد و باعث شد که آن بانو به خدا و پیغمبرش شکایت کند. فاطمه ای که می گفت: آیا دست روی دست می گذارید تا میزان رسول خدا از خانه اش برده شود و در خانه دیگری جای گیرد؟ و علی را که می گفت: آیا سزاوار بود که من بدن رسول خدا را در خانه بگذارم و بیرون آیم و برای بدست آوردن خلافت با مردم بستیزم.^۱

۲-۱۰ بازی حکمیت نمونه دیگر از انحرافات خواص

حضرت علی علیه السلام می فرماید: پیکار در راه شرف و انسانیت از جمله در های بهشت برین است که همگان را توفیق در آمدن از آن در ها نمی باشد. آنها را خدای بزرگ برای دوستان برگزیده خود گشوده است. این چنین پیکار، پوشش پرواداری و زره نگه دارنده خدایی بر تن درک کنندگان و سپر محکم و استوار می باشد. هر کس از روی بی میلی از مبارزه در راه خدا روی برگرداند و آن جامه افتخار بر خود نپوشاند به حکم قانون حتمی و تغییر ناپذیر خداوندی لباس ذلت و ردای بدبختی و بلا پوشد و به خواری و توسری خوردن و زبونی دچار گردد، و به سرگردانی و ندانم کاری و هذیان گویی مبتلا شود و با ضایع ساختن جهاد و نشناختن ارزش مبارزه از حق انسانی خویش محروم به ستم و زور گویی دچار و از دادگری و انصاف بی نصیب می گردد.^۲

۱- همان، ص ۲۳۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۷

این مقدمه خطبه امام برای افرادی است که با وجود شناختن حق الهی و روشن بودن باطل دشمنان، باز هم برای رفتن به پیکار و زدودن ننگ وجود معاویه از صفحه روزگار امروز و فردا می گردند و هر بار بهانه ها می آوردند. امام علی (ع) وقتی می شنود که با وجود او در هر رأس حکومت و نظر مخصوصش به خلق، گروه درنده ای به فرماندهی «حسان بن حسان البکری» از سوی معاویه به شهر انبار حمله کرده، یک یا دو خونخوار از میان آنان به دو زن بی پناه از اهالی آن شهر، یک مسلمان و دیگری غیر مسلمان که در پناه قوانین و مقررات اسلام حمایت می شده است یورش برده و اموالشان را به یغما برده است و هیچ کس به دفاع از آن برنخاسته. خود او هم نیروی فرمانبری در اختیار ندارد که تجاوزکاران را در جای خویش بشناسد، از چشمان خود خون می بارد و به سرزنش یاران به پا می خیزد و از فرط ناراحتی بر آنان خطاب می کند: ای مرد نماهای نامرد. با داشتن افرادی چون شما، منفی بافان و راحت طلبان و ذلت پذیران، من به جایی رسیده ام که دشمن از من بیم به دل راه نمی دهد و به افراد تحت سرپرستی ام هجوم می برد.^۱

آری از آن هنگام که به تدبیر عمرو عاص در میدان صفین قرآن ها بر سر نیزه رفت و نیروی کفر و باطل را از شکستی حتمی نجات بخشید، چنین روزی دردناک به نظر تیزبین و صائب امام همام رسید و نیک می دید که مبارزان با قرآن واقعی، با این کار خود هدفی جز نجات ریاست خویش و ایجاد دو دستگی در میان سپاه پیروز حق ندارند، کفر محکوم به زوال که طبق آیین دگرگونی ناپذیر آفرینش می بایست در برابر حق و حقیقت مجسم و نیروی هماهنگ با قانون خلقت از میان برود به آخرین تلاش مذبوحانه دست زد و نابودی خویش را برای مدتی کمتر از یک قرن که در حساب پیکار میان حق و باطل در سراسر روزگار به اندازه جوییدن لقمه ای زهر در میان لعبی شیرین و سپس بیرون انداختن آن نمی باشد به تأخیر انداخت. وقتی معاویه نابودی

۱- امام علی (ع)، ج ۴، ص ۲۳۲

خود و دار و دسته اش را قریب الوقوع دید دست به دامان مشاور نیرنگ بازش «عمرو عاص» زد تا راه نجاتی جوید عمرو عاص گفت: پیشنهادی بر آنان ارائه ده که اگر نپذیرند در میان خودشان دچار اختلاف شوند و اگر بپذیرند هم دو دستگی و نابودی شان حتمی است و چنین هم شد.^۱

اما علی ابن ابیطالب و سپاه حق نابود نگردید، بلکه افراد فرو مایه و سست عنصر کوتاه بینی چون خوارج که از فرط ایمان سطحی و عقیده قشری با مظهر ایمان جنگیدند و خود نابود شدند، از میان رفتند.

حکمت در همان روز دومین جمعه ماه صفر که در میدان جنگ عنوان شد، تا امروز، مورد بحث و تفسیر و تحلیل دوست و دشمن و بی طرفی و طرفدار و معترض بیمار و بی غرض بیدار قرار گرفته است. این مسخره بزرگ و کمدی عظیم تاریخ مسیر امتی را عوض کرد و نقشی همانند با سقیفه داشت. بالاخره همان دو دستگی که قبلاً پیش بینی شده بود در لشکر حضرت علی (ع) بوجود آمد آن دسته که به حکمت رضایت داشتند کم کم زیاد شدند و حتی بر خلاف نزاکت هم با امام صحبت می کردند و او را تهدید می نمودند و می گفتند: یا علی با حکم خداوند و قرآن موافقت کن وگرنه تو و هواخواهان تو را به آنها تسلیم می کنیم یا همان کاری که با عثمان کردیم با تو خواهیم نمود. معاویه به ما پیشنهاد کرده است که به طریق حکمت و مطابق حکم قرآن و خداوند رفتار کنیم و پیشنهاد او را بپذیریم امام پس از آنکه دریافت راه چاره ای نیست به حکمت تن داد ولی مقرر کرد که خودش شخص مورد نظر را به عنوان حکم بفرستد ولی باز هم سودی نبخشید و آنها حرف خودشان را با زور و اجبار و تهدید غالب کردند، علی (ع) نیز که دید آنها هیچ منطقی را نمی پذیرند فرمود: پس هرچه می خواهید بکنید^۲

۱- امام علی (ع)، ص ۲۳۲

۲- عقاد، عباس محمود، (بیجا)، شخصیت حضرت علی (ع)، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات ساحل، ص ۱۱۴

۱۱- عوامل لغزش خواص اهل حق

در اینجا لازم است که بر اساس مستندات تاریخی و آیات قرآنی این مطلب روشن شود که چه چیزی باعث می شود که انسان در مقابل حق از خودش سستی نشان دهد و آن را پایمال کند. حال که روشن شد خواص جامعه مسئولیتی حیاتی بر عهده دارند و ای بسا حرکت یک فرد بتواند حرکت جامعه ای را جهت بدهد و مردم را از گمراهی و سقوط نجات دهد. پس چرا در عین اینکه خواص اهل بصیرت و تشخیص هستند می بینیم خودشان در قبال حق موضعی مخالف می گیرند و حاضرند به خاطر بعضی مصالح شخصی (که در ادامه بحث عنوان می شود) عقیده خودشان را نادیده بگیرند.

در تاریخ اسلام کم نیستند آنان که بصیرت داشته و حق را از باطل می شناختند ولی پشت پا به بصیرت خویش زدند و در جبهه مخالف قرار گرفتند، طلحه و زبیر و... از این قبیل بودند.

«عبدالله افطح» فرزند امام صادق (ع) که به ناحق ادعای امامت کرد خوب می دانست که مسند امامت، حق برادرش امام موسی بن جعفر (ع) است و نیز جعفر کذاب فرزند امام هادی می دانست که او لایق منصب امامت نیست ولی با این همه ادعای ناحق کرد^۱

سؤال اساسی این است که راز این چرخش و عدول از مواضع چیست؟ این راز را باید در «دنیا پرستی» جستجو کرد وقتی دنیا در دیدگاه انسان هدف و معبود شد، باید منتظر این چرخش ها بود. آنگاه که دنیا معبود شد، مسلخ تمام ارزش های الهی شده، ضد ارزشها جایگزین می شود. روشن است مقصود از دنیا، دلبستگی هاست، دلبستگی به ریاست و مال و... دنیا پرستی بزرگترین نگرانی پیامبر (ص) بر امت

خویش بود، ابو سعید خدری از پیامبر اکرم نقل می کند: ان اکثر ما اخاف علیکم ما یخرج الله لکم من برکات الارض» بیشترین نگرانی من بر شما برکاتی است که خداوند از زمین به شما عنایت می کند.^۱

پرسیدند مقصود شما از برکات چیست؟ حضرت فرمود: «زهره الدنیا»، زیبایی دنیا. دنیا پرستی اساس همه چرخش ها و فتنه ها و بحران ها می باشد. همان دنیایی که حضرت علی(ع) آن را اساس فتنه ها و ریشه مشکلات می خواند.^۲

دنیا بزرگترین لغزشگاه خواص است که باید به شدت مراقب باشند که در آن سقوط نکنند، دنیا پرستی جلوه های بسیاری دارد که ما در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.

۱۲- جلوه های دنیا پرستی

۱۲-۱ خود پرستی

اولین جلوه دنیا پرستی خود پرستی است، یعنی اینکه خودمان را محور همه چیز قرار دهیم و همه چیز را بر اساس میل و عقیده خودمان بسنجیم. یعنی اینکه خود و تمامی متعلقات خودمان را حق بدانیم و بدون منطق از خود حمایت کنیم و از نظرات خویش دفاع کرده آن را محور حب و بغض قرار دهیم. امام صادق (ع) این را آغاز شرک می داند، فرمود آغاز شرک آن است که «من ابتدع رایا فاحب علیه او ابغض علیه»^۳

۱- رسالت خواص، ص ۶۶

۲- همان، ص ۶۷

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۷

آن کس که رأی خود را بنیان گذارد و محور حب و بغضش را همان قرار دهد اولین پله شرک خود محوری است و این آغاز انحرافی بزرگ است. انحرافی که دنیا و آخرت را تباه می کند و قدرت درک حقایق را از انسان سلب می کند.

خود پرستی و تکیه بر نفس خویش نمودن در نهایت به هلاکت می انجامد و سرچشمه آن شیطان می باشد که دومین متکبر و مغرور بوده، پس خود پرستی یعنی در خط شیطان قرار گرفتن و همراه و همپای او حرکت نمودن در این زمینه که انسان بعضی اوقات خودش را معبود و محور قرار می دهد قرآن بیان جالبی داد که می فرماید:

افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون» آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) همراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده. با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند. آیا متذکر نمی شوید؟^۱

شان نزول عجیب و تکان دهنده ای برای آیه نقل شده که گویای آن است که «خود پرستی» عامل سقوط انسان است. شان نزول این است: شبی از شبها ولید به همراه ابوجهل به طواف خانه کعبه پرداختند، در ضمن طواف، سخن از پیامبر (ص) به میان آمد، ابوجهل گفت به خدا سوگند که من می دانم او راست می گوید! فوراً ولید به گفت: «خاموش باش. تو از کجا این سخن را می گوئی؟ ابوجهل گفت: ای ولید ما او را در کودکی و جوانی راستگو و صادق امین می نامیدیم. چگونه پس از تمام عقل و کمال و رشد او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم می دانم او راست می گوید. ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟ گفت: می

خواهی دختران قریشی بنشینند و بگویند از ترس شکست. تسلیم برادر زاده ابوطالب شدم سوگند به بت های لات و عزی که هرگز از او پیروی نخواهم کرد این جا بود که آیه فوق نازل شد.^۱

از ابعاد برجسته خود پرستی، کبر است کبر یعنی خود پرستی و خود را از دیگران برتر دیدن، که خصلتی است درونی و جلوه های بیرونی آن همان تسلیم نشدن در برابر حق را دارد. نگاهی اجمالی به مخالفان انبیا روشن می سازد که از عمده ترین موارد مخالفت با پیامبران همین کبر بوده است. آنان با به رخ کشیدن مال و ثروت خود و هواداران شان خود را برتر از انبیا می شمردند.

منطقشان این بود «نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذین»^۲

اموال و فرزندان ما بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. آری کبر ثمره خود پرستی و نشانه آن تحقیر و پشت پا زدن به حق است. امام صادق فرمود «ان اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق»^۳

از جلوه های دیگر خود پرستی «عجب» است کبر و عجب هر دو از شاخه های خود پرستی اند. با این تفاوت که کبر خود برتر بینی است یعنی در مقایسه با دیگران خود را برتر از آنها دیدن. ولی عجب یعنی خود بزرگ بینی و کار خود را فوق العاده برجسته دیدن. هر چند در قیاس با دیگران نباشد، به عبارت دیگر، در کبر حتماً دیگران مطرح هستند ولی در عجب چنین نیست.

از جلوه های دیگر خود پرستی، ترس است که در موارد زیادی عامل چرخش از موضع حق شده است. مردم کوفه، به خاطر همین رذیله، حضرت مسلم بن عقیل را

۱- خواص و لحظه های تاریخ ساز، ج ۲، ص ۶۹، ج ۲۵، ص ۳۷

۲- سبأ/ ۳۴

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، باب الکبر

تنها گذاشتند با اینکه عمیقاً معتقد به حقانیت امام حسین (ع) و نماینده اش بودند. ابن زیاد تهدید کرد که هر رئیس قبیله ای که یک نفر از مخالفان یزید در قبیله اش باشد و او آنها را معرفی نکند، جلوی خانواده اش به دار کشیده خواهد شد.^۱

این تهدید ها کار خود را کرد که پدر دست پسر را می گرفت و می برد. اگر برای انسان به جای محور بودن «خود» و زندگی مرفه چند روزه دنیا «خدا» محور باشد. هرگز در بحران ها و مقاطع حساس حمایت از دین حق را تنها نمی گذارد پس دین و دین داری هرگز با ترس همراه و سازگار نیست.

لجاجت، دیگر جلوه خود پرستی است که در موارد فراوانی مانع پذیرش حق شده است. لجاجت یعنی یک دندگی و یک پهلویی و اینکه جز حرف من نباید بر مسند بنشیند. برای انسان لجوج محور، من است نه خدا. اگر لجوج حق را مثل آفتاب هم آشکار ببیند، سر تسلیم در برابر آن فرود نمی آورد. قرآن کریم درباره مخالفان حضرت موسی (ع) می فرماید: «فلما جاءتهم اياتنا مبصر قالوا هذا سحر مبين» و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد، گفتند این سحری آشکار است.^۲

«و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر كيف كان عاقبه المفسدين» و آنها آیات روشن الهی را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند، پس بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود.^۳

از دیگر جلوه های خود پرستی، که در مواردی مانع پذیرش حق شده است «حسد» است. حسد عبارت است از آرزوی زوال نعمت از برادر دینی و اقدام در این

۱- ارشاد، ج ۲، ص ۴۲

۲- نمل / ۱۳

۳- همان / ۱۴

جهت. حسد از رذایل بزرگی است که دین انسان را تباه می کند طبق روایت امام صادق « ان الحسد یا کل الایمان کما تاکل النار الحطب »^۱

حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را. حسادت مایه بسیاری از قتل ها و فتنه ها و دشمنی هایی بوده است که در تاریخ فراوان اتفاق افتاده است. همین حسد، دست قایل را به دست برادرش هابیل آلوده کرد و برادران یوسف را به آن ستم بزرگ کشانید و علی ابن ابی طالب و ائمه معصومین را در نظر رقیبان اجتماعی و مخالفانشان، غیر تحمل کرد و شخصیت پر فروغ این پیشوایان، خلفا و امرای باطل را در تنگنا قرار داده و کینه آنان را نسبت به اهل بیت بر انگیخت.^۲

۲-۱۲ مال پرستی

مال پرستی ضربه هایی مهلک بر پیکره اسلام وارد کرده است. پس از پیامبر (ص) همین عامل عده زیادی را فریفت و به سوی جمع مال و ثروت سوق داد کسانی که باید چشم بیدار و پاسدار ارزش های اخلاقی باشند خود بی صبرانه به جمع آوری مال و ثروت پرداختند و تمام سوابق نیک خود را در مسلخ (مال پرستی) قربانی کردند. تا چند سال پس از رحلت پیامبر (تقریباً دوره ابوبکر) از آنجا که بیشتر تلاش های دستگاه خلافت مصروف سرکوبی شورش های اعتقادی یا سیاسی می گشت، تغییر محسوسی در وضعیت اقتصادی مردم پیدا نشد، اما پس از آن در دوره عمر و آغاز فتوحات آنگاه که قدرت نظامی اسلام از جزیره العرب فراتر رفت و امپراتوریهای روم و ایران را به تسلیم واداشت و مصر را گشود ناگاه جهش فوق العاده ای در وضعیت اقتصادی مردم پیدا شد. سیل گرایش به مادیگری و جمع مال و ثروت آغاز گشت. کم کم طبقه ای بسیار متمول که در سایه تبعیض های ناروا به ثروت بیکران رسیده بودند در جامعه اسلامی بوجود آمد. طبقه ای که از عوام نبودند. از آنان نبودند

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الحسد

۲- محدثی، جواد، (۱۳۷۴)، آفات علم، انتشارات حوزه علمیه، قم، ص ۵۵

که عذر بی بصیرتی را بر ایشان ذکر کنیم بلکه از خواص و شاهد آن همه سفارش های پیامبر در مورد پرهیز از دنیا طلبی بودند ولی در پی جمع ثروت بر آمدند. آن هم نه از راه مشروع بلکه با توقیع امتیازهای ویژه از بیت المال و به تعبیر مقام معظم رهبری: گفتند نمی شود که سابقه دارهای اسلام... این ها باید یک امتیازاتی داشته باشند، به اینها امتیاز داده شده - امتیازات مالی از بیت المال خشت اول بود. حرکت های انحرافی این طور است که از نقطه کمی آغاز می شود و سرعت می گیرد انحرافها از همین جا شروع شد تا به دوران عثمان رسید. اواسط دوره عثمان در دوران خلیفه سوم این افراد صحابه جز سرمایه دار ترین مردمان بودند. همان نزدیکان و خواص که سابقه های درخشان در جنگ بدر و صفین و... داشتند و افتخارات آنها قابل توجه بود.^۱

حاتم بخش هایی از بیت المال به این و آن شده جداً افسانه وار است. مرحوم علامه امینی آمار بخشی از این حاتم بخشی ها را نقل کرده مثلاً ۱۰۰/۰۰۰ درهم به ولید، ۹۰۰/۰۰۰ درهم به عبدالله، ۲۰۰/۰۰۰ درهم به ابوسفیان و... اینها بخشی از ثروت های باد آورده این خواص اصحاب پیامبر است که مال پرستی آنها را به این روز کشانده است و این خطر بزرگی برای اسلام بود به همین خاطر حضرت علی (ع) برای اینکه چهره نورانی عدالت اجتماعی اسلام را به نمایش بگذارد اولین برنامه اصلاحی خود را مصادره اموال خائنان به بیت المال قرار داد.^۲

عمده ترین و اساسی ترین مشکل برای حضرت علی در دوران چهار سال واندی حکومت، وجود همین روحیه مال پرستی و مال دوستی خواص بود. آنها توقع داشتند که مانند خلفای پیشین با آنها برخورد شود ولی خلافت حضرت علی هرگز مجال چنین کارهایی را به آنها نداد و آنها هم نتوانستند عدالت بی نظیر علی را تحمل

۱- بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۷۵/۳/۲۰، بر گرفته از عاشورا و عبرتها، ج ۱، ص ۱۳

۲- رسالت خواص، ص ۸۲ و ۸۳

کنند. بنابراین سر ستیز برآورده و به معاویه پناه بردند. اکثر پناهندگان به معاویه دارای جرایم و فساد مالی سنگین بودند هیچ کس به اندازه حضرت علی دنیا را تحقیر نکرد. یک جا فرمود: دنیای شما در نظر من از استخوان خوکی که در دست جذامی باشد پست تر است.^۱

در جای دیگر فرمود: این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخ باشد نزد من بی ارزش تر است.^۲

و در مورد دیگر فرمود: دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید.^۳

این تحقیرها برای «خواص» اتمام حجت است که مبادا در این دام بیفتند که افتادن در این دام یعنی سقوط و هلاکت. متأسفانه این عارضه در طول تاریخ اسلام دامنگیر بسیاری از خواص شده است یعنی آنها می فهمیدند که سنگر حق کجاست ولی مال پرستی آنان را به سنگر باطل کشاند.

چه بسیار انسان های پستی که برای بدست آوردن دنیایی ناچیز و ثروتی بی ارزش، بدگویی امامان را نزد خلفا می کردند و زمینه ساز شهادت این انوار تابناک الهی می شدند. عمر بن سعد امام حسین (ع) را به خوبی می شناخت و می دانست که حق با اوست، ولی ملک ری و گندم آن، او را به رویایی با عزیز فاطمه کشاند. ملک و گندمی که هرگز به آن نرسید!

جریان واقفیه نیز نمونه دیگری از مال پرستی کسانی است که پرده بر حقیقت کشیدند، جریانی که منکر امامت امام رضا (ع) شدند تا پول های فراوانی که به

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶

۲- همان، خطبه ۲۲۴

۳- همان، خطبه ۳

نماینده‌گی از امام کاظم (ع) به دست آورده بودند به جیب بزنند، سران این جریان انحرافی، برای رسیدن به این هدف شیطانی گفتند: امام کاظم همان امام غایب است، او نمرده و ما هم چنان نماینده اویم، و به این ترتیب امامت امام هشتم علی ابن موسی الرضا (ع) را نپذیرفتند.^۱

حقیقت این است که انسان در دوران آرامش با انسان دوران آزمایش و ابتلا یکی نیست و قضاوت کردن برای این دو حالت انسان نیز آسان نخواهد بود اگر بپذیریم آنان که ۲۳ سال در اطراف وجود مقدس رسول خدا، چون پروانه چرخیدند و از کانون چشمه فیض رحمانی آن حضرت بهره بردند خلقتی چون سایر انسان ها داشته اند؛ می توان قانونمندی تاریخ را شامل آن دوره نیز کرد. آن گاه وقتی چرخش آشکار برخی از آن انسانهای بزرگ را از طزیق هدایت به سوی بیراهه مشاهده می کنیم، آسانتر می توانیم قضاوت کنیم که انسانها هر چند بزرگ بوده و به کانون ایمان و دین هم نزدیک باشند امکان لغزیدن و انحرافشان وجود دارد و این واقعیتی است که در جوهر وجودی همه انسانها قرار دارد. و تنها پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام هستند که شیطان وجودشان را تحت سیطره و تسلط خود در آورده اند و امکان انحراف در آنها نیست.

وقتی گروهی از صحابه رسول خدا، با علم و آگاهی به قیامت و انحراف راهشان، نتوانستند از زخارف دنیا چشم ببوشند و آگاهانه در وادی ضلالت گام نهادند، تکلیف امثال ما که چهارده قرن از آنان فاصله داریم روشن است. چنانکه تکلیف عمر بن سعد که در پریشانی و اضطرابی طاقت فرسا میان انتخاب دنیا و آخرت متحیر مانده بود نیز روشن خواهد بود.

جاذبه متاع رنگارنگ دنیا، به ویژه قدرت و ریاست، ستون فقرات انسانهای بزرگی را شکسته است که از میان آنها، یکی همین پسر سعد بن ابی وقاص است که او را رویاروی انسان کامل زمانش و امام برگزیده رسول خدا (ص) قرار داد. تنش و کشمکش قوای متضاد که شخصیت عمر بن سعد را ساخته بوده، در جدالی شکننده، سرانجام چنین به ساحل آرامش رسیدند که وی کاری کند که حکومت ری را داشته باشد، یعنی به جنگ با امام حسین علیه السلام برود، ولی به امید مصالحه، و نه مصمم بر قتل فرزند رسول خدا «ص». این نیت پنهان عمر بن سعد بود با چنین نیتی بود که عمر بن سعد به کاخ ابن زیاد گام نهاد و فرماندهی سپاهی را پذیرفت که مأمور بود. ابا عبدالله الحسین را بر بیعت یزید فراخواند چنانکه امام نپذیرفت. کارش را یکسره کند.^۱

او به سوی کربلا رهسپار شد و روزهایی را با امام مذاکره کرد. عمر بن سعد در خلال این مذاکرات، به دنبال هدف خود بود که هم دل ابن زیاد را مبنی بر انجام موفق مأموریتش که زمینه ساز حکومت ری بود، بدست آورد و هم دست هایش را به خون فرزند رسول خدا (ص) آغشته نکند ولی در امام سازش نیافت. و به اطرافیان ابن زیاد، به ویژه شمر بن ذی الجوشن باعث شدند که جواب نامه های مصالحه جویانه ای که عمر بن سعد به کوفه فرستاد نیت درویش را بر آورده نکنند. شاید برای اولین بار، زمانی ابن سعد کاملاً خود را میان انتخاب یکی از دو راه، یعنی کشتن حسین (ع) یا حکومت ری، عصر روز نهم محرم بود که شمر بن ذی الجوشن با نامه ای به سوی او آمد و راه مصالحه جویی را به کلی بست و او را میان فرماندهی سپاه برای کشتن حسین (ع) یا کناره گیری مخیر کرد. در اینجا بود که آخرین امیدها بر باد رفت و همه تردیدها یک طرفه شد و عمر بن سعد در رقابت میان مقام و ریاست دنیا و راه حقیقت و راستی، دنیا را انتخاب کرد. بر خلاف تصمیم تاریخی (حر بن یزید ریاحی)

۱- خواص ولحظه های تاریخ ساز، ج ۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۰

تصمیمی گرفت که پلیدترین چهره تاریخ جهان اسلام را درکنار شمر بن ذی الجوشن از او به یادگار گذاشت. وی نخستین کسی بود که تیر در چله کمان نهاد و به سوی سپاه اهل بیت رها کرد و همگان را نسبت به این عمل، نزد ابن زیاد به شهادت طلبید پس از واقعه مصیبت بار کربلا آخرین گفتگوی حسین (ع) با عمر بن سعد همواره در یاد او بود.

امام در این مجلس خطاب به عمر بن سعد چنین گفت «یا بن سعد اتقاتلنی... ای فرزند سعد آیا می خواهی با من جنگ کنی در حالیکه مرا می شناسی و می دانی که پدر من چه کسی است؟ و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خدا نزدیک تر و مورد توجه او است.

عمر سعد در پاسخ امام عرضه داشت می ترسم در این صورت خانه مرا در کوفه ویران کنند امام فرمود: من به هزینه خودم برای تو خانه ای می سازم. عمر سعد گفت: می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند. امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغها را که در کوفه داری به تو می دهم. عمر سعد گفت: زن و فرزندم در کوفه است و می ترسم آنها را به قتل برسانند امام چون بهانه های او را دید و از توبه و بازگشت وی مأیوس گردید در حالی که این جمله را می گفت از جای خود برخاست.^۱

«مالک ذبحک الله علی فراشک، چرا اینقدر (در اطاعت شیطان پافشاری می کنی) خدایت هر چه زود تر در میان رختخواب بکشد و در روز قیامت از گناهت در نگذرد. بخدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردهد مگر به اندازه کم (یعنی که

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۵

عمرت کوتاه باد) عمر بن سعد نیز از روی استهزاء گفت: جوی عراق برای من بس است.^۱

عمر بن سعد به مقام و جایگاه حضرت اباعبدالله الحسین و خاندان رسالت و امامت آگاهی کامل داشته است. اما میل به مقام طلا و نقره و حضور در کانون قدرت اموی را بر تحمل سختی و مشکلات طرفداری از حق ترجیح داده است.

اما آنچه برای ما آموزنده است، این است که این آزمایشات الهی، برای همه انسانها و جوامع قابل تکرار است و از ویژگی سنت ها و آزمایشهای الهی، قانونمندی و تغییر ناپذیری است.

چنانکه خداوند تبارک و تعالی آزمایش را خاص همه امت ها دانسته می فرماید: آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به هول و تکان در آمدند. تا جایی که پیامبر خدا (ص) و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند، یاری خدا کی خواهد بود؟ به هشدار که یاری خداوند نزدیک است.^۲

به امید آنکه خواص عصر ما پیوسته مراقب این خطر باشند و بکوشند نه خود در این دام بیفتند و از افتادن دیگران نیز جلوگیری کنند و پیوسته به این سخن مولا علی (ع) توجه کنند که فرمود: «حب المال یوهن الدین و یفسد الیقین» مال دوستی سبب سستی دین و فساد یقین است.^۳

۱- خواص و لحظه های تاریخ ساز، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۲- برگرفته از مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۰

۲- بقره/ ۲۱۴

۳- غررالحکم، ص ۳۷۶

۱۲-۳ ریاست طلبی

یکی دیگر از عوامل مهمی که موجب اعراض از حق می گردد «جاه طلبی» و ریاست طلبی است. ریاست طلبی که یکی از شعب دنیا دوستی و دنیا طلبی می باشد چشم دل بسیاری از افراد بزرگ و برجسته را در تاریخ کور نموده و آنان را دچار غرور و سر مستی بی اندازه به جاه و مقام نموده است. حضرت علی علیه السلام یکی از انگیزه های مخالفان خود را، همین عامل می داند. ریاست طلبان در پی آن بودند که از حکومت مولا امتیاز گرفته و در مسند برخی مسئولیت های حساس قرار گیرند ولی از آن جا که حکومت مولی علی (ع) حکومت ارزشها بود نه حکومت رابطه ها و نزدیکی به پیامبر، آنها را لایق ندید و به همین دلیل این جاه طلبان ناکام به جنگ و ستیز با حضرت علی برخاستند. نمونه ای از این افراد جاه طلب طلحه و زبیر بودند که به هوس ریاست کوفه و بصره با علی (ع) بیعت کردند ولی آنگاه که پایداری علی را در دین و تصمیم محکم و سازش ناپذیر وی را دیدند سر به شورش برداشتند.^۱

خواص ریاست طلب حاضر شدند برای رسیدن به مقام و منصب درب خانه علی را آتش زده و پهلوی فاطمه (س) را شکستند. مورخان نوشته اند: طلحه و زبیر پیش از شروع جنگ در رویارویی با دشمن درباره اینکه نماز بر مردم بخوانند اختلاف داشتند و با میانجی گری عایشه به این که نه این (طلحه) و نه آن (زبیر) بلکه به نوبت فرزندان این دو (محمد و عبد الله) امام جماعت شوند، اختلافشان حل شد.^۲

نیز نوشته اند: طلحه از عایشه خواست مردم به او به عنوان «امیر» سلام دهند و زبیر نیز همین تقاضا را می کرد. عایشه دستور داد به هر دو به عنوان امیر سلام دهند.^۳

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۳۱

۲- همان، ج ۹، ص ۱۱۰

۳- همان، ج ۹، ص ۱۱۰

از این نمونه های ریاست طلبی در تاریخ بسیار زیاد بوده و این قصه ی همیشه ریاست طلبان بوده و هست معبود آنها ریاست و بس. و حتی حاضرند در این مسیر همه چیز را قربانی کنند حتی زن و فرزند خود را. خداوند در قرآن می فرماید: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا».^۱

بهشت را از آن کسانی قرار می دهیم که در پی علو و برتری و فساد نباشند مفهوم این سخن آن است که کسانی که در پی به دست آوردن مقام و منصب برای حکومت بر مردم می باشند «نه اعتلای کلمه الله» راهی به بهشت ندارند. حفظ ریاست و حکومت بر مردم در بعضی از شرایط آنچنان دشوار است که با کلام حق و کردار درست نمی توان آن را حفظ نمود و انسان در بعضی شرایط باید برای حفظ ریاست دست به دروغ و نیرنگ و خیانت و معامله سیاسی با مردم بزند. اینگونه انسانها را می توان ریاست طلبان بی قید و بند و در حقیقت حاکمان غیر دینی نامید.

چنین انسانهایی حاضر می شوند برای نگاهداری حکومت چند روزه دنیا که دیری نخواهد پایید به تمامی ارزشهای الهی و آرمانی اسلام پشت پا بزنند و درحق همه مردم خیانت ورزند.

حال آنکه اسلام و رهنمودهای ائمه دین تأکید دارند که آدمی حتی اگر در لحظه های پایان حیات خویش به سر می برد، دست از یاری دین برندارد و دین خداوند را از دل و جان پاسداری کند. حضرت علی (ع) در نامه ای به محمد بن ابی بکر می فرماید: و بدان ای محمد پسر ابوبکر که من تو را بر مردم مصر والی گردانیدم، مردمی که در نظرم بزرگترین سپاهیان من هستند. پس تو را باید که با نفس خویش به

پیکار در آبی و دین خود را حمایت کنی هر چند که در روزگار پیش از ساعتی
نپایی.^۱

فرهنگ تربیتی اسلام، آدمی را حتی تا واپسین لحظه های حیات مسئول می
داند. وقتی دنیا طلبی و ریاست طلبی برای کسی انگیزه شد رسیدن به دنیا و مقامات
دنیا برای او هدف می گردد.

هنگامی که خداوند به عنوان «هدف» در کار نباشد و شیوه و سیر آنها الهی
نباشد، راه برایش باز است و برای هر عملی دستش گشوده است. از این رو ممکن
است مصالح عموم را فدای منافع خود بکند و حیثیت اسلام را برای ارضای خود
خواهیهای خودش فدا کند و حق و عدل را در پای حق و حساب ذبح شرعی نماید.^۲

بنابراین لازمه ریاست و حکومت بر مردم آن است که به عنوان هدف نباشد
هدف باید خداوند و خدمت بر مردم باشد در غیر این صورت تکرار حوادث تلخ
تاریخی که معامله دین و دنیا بوده است امری بدیهی است. انسان باید ابتدا حاکم نفس
اماره خود شود و با عقل و اندیشه، نفس سرکش را مهار نماید تا مبادا در امر حکومت
دچار لغزش و چشم پوشی از حقایق گردد.

۴-۱۲ ملاحظات خویشاوندی

یکی دیگر از مسائلی که باعث پایمال کردن حق و اعراض از حق است که در
حقیقت باز جلوه ای از دنیا پرستی می باشد «ملاحظات خویشی و قومی و دوستی»
است. گاهی اوقات حب خویشان و دوستان جای حب الهی را در قلب و جان انسان
می گیرد و باعث می شود که انسان هدفش رضایت آنها باشد تا رضایت الهی از
دیدگاه قرآن «حزب الهی» واقعی کسی است که دل و جاننش کانون محبت خداوند

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۲۷

۲- آفات علم، ص ۱۶۶

شده باشد و در این راه علاقه عاطفی خویش را از پدر و مادر، فرزندان، برادر و خاندان منحرف قطع کند.^۱

روح ایمان خدا محوری در تمامی ابعاد زندگی است و همه حریم ها و دوست داشتنی ها باید در شعاع حریم الهی باشد در چندین آیه از قرآن کریم این مضمون آمده است کسانی که روابط عاطفی خویشی را بر رابطه الهی ترجیح دهند، از صراط مستقیم منحرف شده،^۲ فاسق،^۳ و ستمگرند^۴ و به عنوان برهان و استدلال بر این نکته که باید خدا محور باشد و دیگران در زندگی تان جنبه محوری نداشته باشند این واقعیت را بیان می کنند که در قیامت نزدیکان و فرزندان به کارتان نمی آیند.

هرگز بستگان و اولاد شما در روز قیامت سودی به حالتان نخواهند بخشید و آنها در روز قیامت میان شما جدایی می افکند و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.^۵

در روز قیامت میزان همه اعمال «حق» است و تمام روابط خویشاوندی از هم گسسته می شود.

حضرت علی در این زمینه می فرماید: «و لقد کنا مع رسول الله نقتل اباءنا و ابناءنا و اخواتنا و اعمامنا و ما یریدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما»^۶

در رکاب پیامبر آن چنان مخلصانه می جنگیدیم و برای پیشبرد حق و عدالت از هیچ چیز باک نداشتیم که حتی پدران، فرزندان یا برادران و عموهای خود «اگر بر

۱- مجادله/۲۲

۲- ممتحنه/۷

۳- توبه/۲۴

۴- توبه/۲۳

۵- ممتحنه/۳

۶- نهج البلاغه، خطبه ی ۵۶

خلافت بر حق بودند» را می کشیم و این پیکار بر تسلیم و ایمان ما می افزود. این روح تربیت اسلامی است. اما پس از پیامبر اکرم (ص) با احیای ارزشهای جاهلی، دوباره تعصب های نژادی و قبیله ای جان گرفت و ارزش های الهی قربانی ارزشهای جاهلی شد. در سقیفه، مسایل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد، در شورای شش نفره، مسأله نژاد تعیین کننده بود. در حکومت عثمان بستگان پدری حرف اول را می زدند، و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی (ع) نیز همین بود. و فشرده سخن آنکه مهم ترین عامل اعراض از حق «دنیا پرستی» است که لغزشگاه بسیاری از خواص است.

۵-۱۲ ترس

در موارد زیادی عامل بازگشتی از موضع حق می شود و باعث می شود انسان در مقاطع تاریخی حساس، حمایت از حق را واگذارد. ترس باعث شد مردم کوفه حضرت مسلم بن عقیل را تنها گذارند، با این که معتقد به حقانیت امام حسین (ع) و نماینده اش نیز بودند. ابن زیاد تهدید کرد که هر رئیس قبیله ای که مخالفی را پناه دهد و معرفی نکند، جلو خانه اش به دار کشیده خواهد شد.^۱

وقتی وارد قصر دارالاماره شد خطاب به مردم گفت: من مأمور برخورد شدید با مخالفانم و با تازیانه و شمشیر با آنان برخورد می کنم.^۲

این تهدیدها کارگر افتاد تا جایی که پدر می آمد و دست پسر را می گرفت و می برد، برادر، برادر را و زن شوهر را و... تا آن جا که مسلم بن عقیل که در آغاز با

۱- ارشاد، ج ۲، ص ۴۲

۲- طبری، محمد بن جریر، (بی تا)، تاریخ طبری، موسسه الاعلمی، بیروت، ج ۷، ص ۲۴۲

استقبال بیست هزار نفری مواجه شده بود، به جایی رسید که حتی یک نفر هم همراهش نبود. غریبانه در کوچه های کوفه می رفت و نمی دانست بر چه کسی وارد شود.^۱

رهبر معظم انقلاب می فرماید: کاری که ابن زیاد کرد، یک عده از همین خواص را بین مردم فرستاد که مردم را بترسانند، مادرها و پدرها را، تا بگویند با چه کسی می جنگید؟ چرا می جنگید؟ برگردید، پدرتان را در می آورند، اینها یزیدند، اینها ابن زیادند، اینها بنی امیه اند و اینها چه دارند، پول دارند، شمشیر دارند، تازیانه دارند، ولی آنها چیزی ندارند! مردم را ترسانند، به مرور همه متفرق شدند، آخر شب، وقت نماز عشا، هیچ کس همراه حضرت مسلم نبود، هیچ کس!^۲

۶-۱۲ غرور علمی

غرور علمی از بزرگ ترین لغزشگاه های خواص است، متأسفانه آنها به دانسته های خویش دل خوش کرده، دیگر حاضر به پذیرفتن سخن هیچ کس و تفکر و تعقل درباره آن نیستند «فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم» هنگامی که پیامبرانشان دلایل روشن برایشان آوردند به دانش خود دل خوش کردند (و غیر آن را هیچ شمردند)^۳

آنها نه تنها خود را داناتر از دیگران می دانند و دیگران را نیازمند دانش خود می دانند، خود را نیز برتر از دیگران می شمارند. این خود بینی مانع بزرگی در راه هدایت آنهاست.

۱- سید بن طاووس، (۱۴۰۲ ق)، اللهوف، ص ۱۱۹

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب، ۷۵/۳/۲۰

۳- غافر/ ۸۳

۷-۱۲ تعصب

زمانی که انسان از قید و بندهای مختلف و تعصبات جاهلی قومی - قبیله ای، حزبی و ملی آزاد نباشد، نمی تواند در مقاطع حساس به خوبی تصمیم گیری کند، این تعصب ناروا در بسیاری از اوقات آنان را به موضعگیری باطل می کشاند، امام صادق (ع) در توصیف خواص و علمای یهود می فرماید: عوام یهود می دانستند که عالمان و خواصشان تعصب شدید دارند؛ از این رو در دین تفرقه ایجاد می کنند.^۱

تعصب به معنای حمایت و دفاع از کسی است که نسبت به او رابطه یا تعهدی داریم، تعصب و دفاع اگر براساس حق باشد پسندیده و گرنه ناپسند است.

در سال ششم هجری مسلمانان برای ادای مراسم حج راهی بیت الله الحرام شدند، ولی مشرکان قریش با تمام توان در مقابل آنان ایستادند و مانع شدند، خداوند حالت آن روز مشرکان را چنین توصیف می کند: «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة» آن گاه که کافران در دل های خود خشم و عصیت جاهلی را قرار دادند.^۲

امام سجاد (ع) در تفسیر تعصب جاهلی می فرماید: تعصب جاهلی این است که فرد، بدان قومش را از خوبان دیگر بهتر بداند و قومش را بر ظلم یاری دهد و گرنه دوست داشتن قوم خویش عصیت جاهلی نیست.^۳

۱۳- راههای پیش گیری از لغزش خواص

بررسی تاریخ، خصوصاً حوادث صدر اسلام و رویدادهای عاشورا نشان داد که خواص چگونه و در اثر چه عواملی لغزیدند و خود و جامعه را به سراشیبی سقوط

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۵۷

۲- فتح/۲۶

۳- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۳۳۵

کشاندند. غور و بررسی در علل و عوامل انحطاط جوامع دیگر هم نشان می دهد که اساساً آن عوامل لغزش، در همه تاریخ بشری زیان بار و مسئله ساز بوده است و یک مقطع تاریخی نیز همان روزگار شکل گیری حکومت بنی امیه و فجایع غم بار آن بوده است.

پس از باز خوانی حوادث تاریخی و چگونگی لغزش رهبران و خواص آنها اکنون برای هر انسان متعهد و نکته سنجی این سوال پیش می آید که چه باید کرد؟ چگونه و از چه راهی می توان از لغزش خواص جلوگیری کرد و سلامت حکومت و جامعه را حفظ نمود؟

مطالب ما در خصوص راه های جلوگیری از لغزش خواص در امور زیر متمرکز است:

- ۱- خود سازی ۲- تصمیم گیری سنجیده ۳- برنامه ریزی
- ۴- ارتباط با مردم ۵- انتخاب همکاران شایسته ۶- نظارت

۱-۱۳ خود سازی

اولین و کار آمد ترین راه برای جلوگیری از لغزش خواص «خود سازی» آنان است مسئولان مدیران و نخبه هایی که بر نفس خویش مهار زده اند و بر موقعیت و جایگاه انسانی خویش وقوف دارند و از خود سری و خود کامگی دوری جسته اند، در کار خویش موفق بوده اند. اگر خواص در اثر خود سازی به بینش ها و نگرش هایی رسیده باشند و خدمت به مردم و گره گشایی از کار خلق را عبادت پندارند و آن را موجب رشد و ارتقای روحی و معنوی خویش بدانند و مفهوم امانت را به درستی درک کنند کار دستگاه نظارتی سبک تر می شود و خلاقیت و خود جوشی بر کردارهای آنان حاکم می گردد. خود سازی، در لفظ و ادعا نیست، بلکه نشانه های بارز و آشکاری در رفتار آدمی دارد. خواص هر گاه که این نشانه ها در کردارهایشان

تجلی یابد در مسیر خود سازی گام برداشته اند. آنها باید بر نفس خود تسلط داشته باشند چنانکه امام علی (ع) می فرماید: «من نصب نفسه للناس اماما فعلیه ان یبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره...»^۱

هر کس خود را پیشوای مردم خواهد، باید که پیش از ادب کردن دیگران به ادب کردن خود پردازد. خواص باید از ریاست طلبی گریزان باشند. و با منبع اصلی قدرت و حکمت و تدبیر در ارتباط باشند و در هر لحظه از او مدد بجویند. آنها باید خواسته ها و نیازهای مردم را به دقت شناسایی کنند و این شناخت میسر نیست مگر از طریق ارتباط با مردم. خواص اهل باطل به اشغال کنند تمام درهای ارتباط را می بندند و خود را از هم کلامی با مردم دور می کنند. اگر ارتباطی هم با اقشار بالای جامعه و صاحبان ثروت و قدرت است اما محرومان و ضعیفان به او دسترسی ندارند.

۲-۱۳ تصمیم گیری سنجیده

انسان آزاد و مختار آفریده شده و به دلیل همین اختیار و آزادی است که باید از میان دو یا چند چیز در مورد یکی از آنها تصمیم بگیرد و سپس انتخاب کند. استعدادها و توان های تصمیم گیری و انتخاب نیز در دوران آدمی هست که مهم ترین آنها تدبیر و تفکر است. تصمیم گیری سنجیده باید بر اساس آگاهی و اطلاعات روشن و کافی صورت گیرد. انسان از اینکه بی علم و آگاهی به کاری اقدام کند و یا از امری پیروی نماید از جانب عقل و شرع نهی شده است. «و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا» و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.^۲

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ی ۷۳

۲- اسراء/ ۳۶

نکته دیگر در تصمیم گیری سنجیده مشورت کردن در کارهای فردی و اجتماعی است و یک انسان هر اندازه که هوش و اندیشه سرشاری داشته باشد از مشورت بی نیاز نیست. مشورت کردن باعث می شود که انسان از استبداد رأی فاصله بگیرد هیچ انسانی قادر نیست که جنبه های مختلف امری را به درستی بشناسند تا در موقع تصمیم گیری از اشتباه پرهیزد از این رو ناچار است که مشورت نماید. رأی صواب و اندیشه صحیح هنگامی آشکار می شود که دیدگاههای دیگران را در هنگام اخذ تصمیم در پیش روی داشته باشیم. در آن صورت است که به حق خواهیم رسید: «اضربوا بعض الراى ببعض يتولد منه الصواب» آرای مختلف را به یکدیگر برخورد دهید تا اندیشه صحیح پدید آید.^۱

۳-۱۳ برنامه ریزی

خواص و نخبه ها در هر سطحی از ارتباط با مردم که باشند و هرگونه هدف کوچک یا بزرگی که داشته باشند به برنامه ریزی نیازمندند. اساسا نفس ارتباط با مردم و اندیشیدن به اصلاح امور مادی و معنوی جامعه، کارها و نقش های گوناگونی برای خواص پدید می آورد که بدون برنامه ریزی، انجام آنها ممکن نیست. اگر تعریف برنامه ریزی را این بدانیم که: انتخاب روش مناسب برای بهتر رسیدن به هدف در این صورت هر انسانی برای تحقق آرمان ها و ایده های خود باید به برنامه بیندیشد وقتی که برای کارهای کوچک به برنامه ریزی نیاز هست، کارهای بزرگ تر و نیز انسانهای نخبه و برجسته، بیشتر به آن نیازمندند.

هرز رفتن استعدادهای سرشار، نابودی اموال بیت المال و تضییع حقوق مردم و بسیاری از ناهنجاری های فردی و اجتماعی زائیده بی برنامه گی است. مدیران و خواص که کارهای خود را به روز مرگی می گذارند و از برنامه ریزی صحیح خود داری می

کنند ضایعات جبران ناپذیری را به بار می آورند. پس یکی از عوامل لغزش خواص، بی برنامه‌گی است و راه پیشگیری از این لغزش توجه به برنامه ریزی است.

۴-۱۳ ارتباط با مردم

بدون شک، اندیشه و تفکر خواص، مدیران و حاکمان جامعه در خصوص نیازهای گوناگون مردم است. وجود هر فرد نیک اندیش و مصلحی بدون مردم بی معنا است. مخاطب همه پیامبران و امامان مردم بودند و کارهای اصلاحی آنان برای سامان پذیری امور مردم بوده است. پس برای انجام کار مردمی باید در میان آنان بود و روند کار هایشان را از نزدیک پی گیری کرد. مدیرانی که با اقشار مختلف جامعه بیشتر ارتباط داشته باشند، در کارهایشان موفق ترند و برعکس آنانی که از سر تکبر و خود بزرگ بینی خود را از دیدگاه مردم پنهان می کنند، آگاهی و تسلط خود را از دست می دهند و در حل و فصل امور ناتوان می مانند.

حضرت علی (ع) به مالک اشتر توصیه می کند: ای مالک هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از مردم پنهان مدار، چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایای خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است پنهان بودن زمامداران، آگاهی آنها را از مسائل نهایی قطع می کند در نتیجه بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک بزرگ، و کار نیک زشت و کار بد خوب و حق با باطل آمیخته می شود.^۱

۵-۱۳ انتخاب همکاران شایسته

خواص، بویژه مدیران به تنهایی قادر به اداره امور نیستند، پس به ناچار برای خود، همکاران و کارگزارانی انتخاب می کنند. یکی از لغزشگاههای خواص در همین نقطه است. اگر آنان در این مورد هوشیاری و درایت به خرج دهند از خطاها و لغزش

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳

های بزرگ، مصون می مانند و تند باد فتنه ها آنان را از جا نمی کند. بسیار اتفاق افتاده که همکاران ناصالح و اطرافیان نالایق، حاکم و یا مدیری را به کژ راهه ها برده و مسیر مدیریت را در جهت منافع و انگیزه های خود پیش برده اند. مهم آن است که انتخاب همکاران بر اساس شایستگی و لیاقت آنان باشد، در فرهنگ اسلامی تأکید شده است که اگر انتخاب افراد براساس لیاقت و کاردانی نباشد رحمت خداوند از چنان جامعه ای دور می شود. چنان که پیامبر (ص) فرمود: کسی که مسئولیتی را بپذیرد، اما زیر مجموعه های خود را براساس لیاقت و صلاحیت انتخاب نکند از رحمت خداوند به دور است و از او توبه و یا مستحبات و واجبات پذیرفته نمی شود.^۱

۱۳-۶ نظارت

یکی از راههای مؤثر در جلوگیری از لغزش خواص، داشتن دستگاه نظارتی امین است. بودن نظارت و وجود کنترل و نگرش در همه حکومت ها ضروری می باشد. اگر خود خواص و یا زیر مجموعه های آنان به خطاهای کوچک و بزرگ گرفتار می شوند به علت بی نظارتی است. انسان هر چند که خود ساخته باشد و به نقش و منزلت خویش در هستی وقوف داشته باشد بی نیاز از نظارت نیست. بنابراین در درجه اول انسان باید در اثر تصفیه نفس با مشکلات کوچک و بزرگ گرفتار می شوند به علت بی نظارتی است. انسان هر چند که خود ساخته باشد و به نقش و منزلت خویش در هستی وقوف داشته باشد بی نیاز از نظارت نیست. بنابراین در درجه اول انسان باید در اثر تصفیه نفس و خود سازی، در درون خودش تقوای درونی حاکم سازد تا بر اعمال و رفتار او نظارت نماید و از سوی دیگر جامعه باید بر اعمال و رفتار و کردار مردم نظارت لازم را داشته باشد.

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸

امید است که مردم جامعه اسلامی ایران با کمک الطاف الهی و امدادهای غیبی امام زمان (عج) بتوانند در بر تکامل و رشد واقعی درهمه زمینه ها حرکت نمایند و با بالا بردن آگاهی ها و قدرت تحلیل و تعمق در مسایل و دوری نمودن از هرگونه تعصب و دلبستگی های بی اساس دنیوی در مسیر حق و حقیقت گام بردارد.

بخش دوم: آسیب شناسی بصیرت دینی (موانع بصیرت)

آسیب شناسی بصیرت دینی

گفته شد که بصیرت به معنای بینایی دل است. عقل، زیرکی، علم، حجت و دلیل را هم که از معنای بصیرت برشمرده اند، از آن جهت است که موجب معرفت و درک و بینایی قلب می شوند.

بصیرت در عرف سیاسی و اجتماعی، همان قدرت تشخیص مسائل پیچیده ی سیاسی و اجتماعی و درک و فهم درست آن، برای دستیابی به راهکارهای مفید و سازنده در این حوزه ها باشد.

مقام معظم رهبری می فرمایند: بصیرت، قطب نمای حرکت صحیح در اوضاع اجتماعی پیچیده امروز است به گونه ای که اگر کسی این قطب نما را نداشت و نقشه خوانی را بلد نبود، ممکن است ناگهان خود را در محاصره ی دشمن ببیند. ایشان فرمودند: اگر بصیرت نباشد، انسان حتی با نیت خوب، ممکن است گمراه شود و در راه بد قدم بگذارد.^۱

در اینجا موانع بصیرت را با استفاده از آیات و روایات بیان می کنیم تا در دوران فتنه با رفع موانع و بالا بردن بصیرت خود، عاقلانه گام برداریم و با پرهیز از افتادن در دام فتنه، خود نیز عامل ایجاد فتنه نگردیم.

۱- اجتماع پر شور مردم چالوس، ۸۸/۷/۱۵

۱- غفلت

غفلت که به معنای فراموشی، سهو و سهل انگاری و بی اعتنایی به امور و رخدادهای پیرامونی است، حالتی است که انسان به آن دچار می شود و مسیر درست و راه راست را گم می کند. ریشه ی این غفلت را می توان در کمی فراست و هوشیاری نسبت به خود و موقعیت خود جست و جو کرد، حالتی که به سبب سرگرم شدن به امور کم ارزش و بی اهمیت، به سراغ انسان می آید.

طبق مطالعه ی روانشناسان یک آدم معمولی و متوسط یکهزارم چیزهای را که چشمش می بیند و یا گوشش می شنود ملتفت نمی شود. از این رو بیشتر مردم بخصوص بی دینان در غفلت بسر می برند و همین غفلت مانع بصیرت آنان از بسیاری حقایق بوده و مایه گمراهیشان می باشد. قرآن راجع به اینان چنین می فرماید: «و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بهاو لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون» و محققاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذارده ایم آنها دارای قلب (و عقل) هستند ولی با آن فهم خود را بکار نمی برند، دارای چشم هستند ولی بینایی و بصیرت خود را بکار نمی اندازند. دارای گوش اند ولی با آن شنوایی ندارند، اینان مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند. و هم اینان غافلین اند.^۱

همچنین در سوره نحل می فرماید: آنها کسانی هستند که خداوند بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده و غافلان واقعی همان ها هستند.^۲

۱- اعراف/ ۱۷۹

۲- نحل/ ۱۰۸

پیامبر خدا (ص) فرمودند: نشانه غافل چهار چیز است: کوری، اشتباه کردن، سرگرمی و فراموشی.^۱

امام علی (ع) فرمود: ادامه یافتن غفلت، دیده ی بصیرت را کور می کند.^۲

۱-۱ غفلت از یاد خدا

قرآن مجید می فرماید: پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد خدا می افتند و ناگهان بینا می گردند.^۳

حضرت علی (ع) در خطبه نهج البلاغه، ضمن نکوهش غافلان می فرماید: شما را چه شده است که از خدای خود روی گردان و به غیر او گرایش دارید؟ چونان چهار پایانی که چوپان آنها را در بیابانی و با خیز و آب های بیماری زا رها کرده است. گوسفندان پروار را می مانید که برای کارد قصاب آماده اند، ولی خودشان نمی دانند!^۴

حکایت شده برخی از مریدان ابوسعید ابوالخیر، نزد او کرامات بعضی سالکان را این گونه توصیف کردند: فلان کس روی آب راه می رود، فلانی در هوا می پرد، فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می رود.

شیخ گفت: وزغی هم روی آب راه می رود. مگسی هم در هوا پیرد. شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می رود. این چیزها را قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد با خلق داد و ستد کند و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدا جدا نباشد.

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۱۱

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴

۳- اعراف/ ۲۰۱

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵

حضرت علی (ع) می فرماید: خداوند ذکر خودش و یاد خودش را مایه ی جلا و روشنی دل ها قرار داده است.^۱

به این وسیله گوش باز و چشم بینا و دل مطیع و آرام می گیرد.^۲

۲-۱ غفلت از آخرت

خداوند در قرآن می فرماید: «یعلمون ظاهرا من الحیاه الدنیا و هم عن الآخر هم غافلون» آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند.^۳ وقتی یاد قیامت از دل رفت، بصیرت کور می شود. غفلت از آخرت، بینایی و نور دل را می برد.

و در سوره انبیاء می فرماید: «الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون» متقیان همان هایی هستند که از خدای خود در نهان می ترسند و از ساعت قیامت و روز جزا سخت هراسانند.

حضرت علی (ع) ضمن نکوهش از غفلت زدگان می فرمایند: یاد مرگ از دل های شما رفته و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته است و دنیا بیش از آخرت شما را تصاحب کرده و متاع زودرس دنیا بیش از متاع جاویدان آخرت در شما نفوذ کرده است و دنیا زدگی قیامت را از یادتان برده است.^۴

۱- اسرارالتوحید، ص ۲۰۵

۲- حکمت ها و اندرزها، ص ۳۴

۳- روم/۷

۴- نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۱۳

۲- بی تقوایی

بی تقوایی بصیرت انسان را می گیرد و تقوا به انسان نوری می بخشد که از فتنه ها نجات می یابد.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه با الهام از دومین آیه از سوره ی طلاق می فرمایند: آگاه باشید! آن کسی که تقوا پیشه کند و از خدا بترسد، از فتنه ها نجات می یابد و با نور هدایت از تاریکی ها می گریزد و به بهشت آنچه که دوست دارد جاودانه دسترسی پیدا می کند.^۱

قرآن مجید در سوره اعراف: تقوا را بهترین لباس می داند، لباس که زشتی های باطنی را می پوشاند.^۲

در آیه ۲۰۱ سوره اعراف بیان می دارد: «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون» چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی به دل فرا رسد همان دم خدا را یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند. هر کس که لباس زیبای تقوا را پوشید، اهل نجات است، از فتنه ها هم رها می شود، از تاریکی ها می گریزد، زشتی های باطنی اش پوشیده می شود بینا و بصیر می گردد. همین فرد بصیر اگر بی تقوایی کرد، همانند سامری و بلعم با عور، از مقام عزت به حضیض ذلت فرو می افتد و در برابر حق می ایستد. چون در اثر نگاه و بی تقوایی کور می شود.

در آیه ۴۲ سوره حجر فرمود: «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین» و هرگز تو را بر بندگان (برگزیده) من تسلط و غلبه نخواهد بود لیکن اقتدار و سلطه تو بر مردم گمراهی است که پیرو تو شوند.

۱- نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۸۳

۲- اعراف/ ۲۶

این بی تقوایی شیطان را بر انسان مسلط می کند و بر اثر بی بصیرتی گام به بیراهه می گذارد تا جایی که آیات خدا را مسخره می نماید.

امیرمومنان علی (ع) می فرمایند: منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دل های آنان تخم گذاشت و جوجه های خود را در دامانشان پرورش داد.^۱

۳- صفات شیطانی

صفات شیطانی از بزرگترین موانع راه شناخت و بصیرت و عوامل نفاق است. چنانکه از پیامبر خدا (ص) روایت شده که «لو لا ان الشیطان یحومون حول قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات» اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند، آنها می توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند.^۲

امام صادق (ع) فرمودند: ابلیس، قلب انسان را می خورد، پس هر وقت انسان یاد خدا کند، ابلیس از قلب او دور می شود.^۳

از امام صادق (ع) نقل شده که هر گاه علم آشکار شود و از عمل، دوری شود و زبان ها با هم شوند و دل ها از هم جدا گردند و پیوندهای خویشاوندی بگسلند، این جاست که (خدا) آنان را لعنت می کند و ناشنوایشان می گرداند و چشم هایشان را نابینا می سازد.^۴

۱- خطبه ۷

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۹۸

۳- بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۹۷

۴- حسن زاده، صادق، (۱۳۸۲ ش)، ثواب الاعمال، انتشارات ارمغان طوبی، تهران، ص ۲۸۹، ح ۱

امام علی (ع) فرمود: هر کس خدای سبحان را از یاد ببرد، خداوند خودش را از یادش می برد و دلش را کور می گرداند.^۱

یکی دیگر از صفات شیطانی این است که بدیهای خود را در خود نمی بینند و بلکه در دیگران می بینند و به دیگران نسبت می دهند، چنانکه شیطان صفت، بد خود را که عبارت از اغوا و فریب است در خدا می بیند و به خدا نسبت می دهد و می گوید: «قال فما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم» شیطان گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، بر سر راه مستقیم تو کمین خواهم کرد.^۲

و این همان منطق منافقین و تروریستها و خرابکاران در طول تاریخ است که مانع شناخت واقعی آنها از حقیقت گشته است.

۴- هواپرستی

نقطه ی مقابل مجاهدت های علمی و عملی که موجب تقویت دیده ی بصیرت می گردند، پیروی از تمایلات نفسانی است. از این رو، اصلی ترین آفت دیده ی بصیرت یافتن، هواپرستی و پیروی عملی از خواسته های ناپسند درونی است و بدین سان، هر چه پیروی انسان از نفس اماره بیشتر شود، چشم بصیرت او ضعیف تر می گردد.

قرآن می فرماید: «افرئیت من اتخذ الیه هوئه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یرید من بعد الله افلا تذکرون» پس آیا دیدی کسی را که هوی خویش را معبود خود قرار داده است و خدا او را دانسته، گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش، مهر زده و بر دیده اش، پرده نهاده است؟ آیا

۵- غرالحکم، ح ۸۸۷۵

۱- اعراف/ ۱۶

پس از خدا، چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید.^۱ در سوره فرقان می فرماید: آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می توانی او را هدایت کنی؟^۲

هواپرستی از هر نوع بت پرستی خطرناک تر است؛ بلکه بت پرستی از آن ریشه می گیرد به همین جهت نبی مکرم اسلام (ص) می فرماید: در زیر آسمان هیچ بتی بزرگ تر از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند، وجود ندارد.^۳

حضرت علی (ع) نیز می فرماید: هواپرستی، اساس تمام رنج هاست و همان نتیجه ی بی بصیرتی و کوری و ناشنوایی است.^۴

باز در نامه ۳۱ نهج البلاغه می فرماید: «الهوی شریک العمی» هوس، شریک کوردلی است.

هرگاه چشم، شهوت بین شود، دل از دیدن عاقبت، کور می گردد.^۵

وقتی انسان، به چیزی علاقه پیدا کرد، دیگر نمی تواند معایب آن را ببیند و زشتی های آن را بشنود.

امام سجاد (ع) چقدر زیبا می فرماید: خدایا! به تو پناه می برم از پیروی از هوی و هوس و مخالفت راه راست و از خواب غفلت و کوشش بر کار پر مشقت و ترجیح باطل بر حق. اینها نتیجه ی هواپرستی است.^۶

۲- جائیه/۲۳

۱- فرقان/۴۳

۲- پاینده ، ابو القاسم ، (۱۳۶۰ش) ، نهج الفصاحه ، انتشارات جاویدان ، تهران ، ص ۳۶۳

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۰۳

۴- غررالحکم، ح ۴۰۶۳

۵- امام سجاد (ع) ، (۱۳۷۵ش) ، صحفیه ی سجادیه ، ترجمه ی عبد الصمد آیتی ، سروش ، تهران ، ص ۱۲۳

شخص هواپرست، دیگر حق بین و حق پرست و خدا محور نیست. هوای نفس، بصیرتش را کور می کند. وقتی کور شد، از بالا به پایین سقوط می نماید. بلعم با عورا به مقام قرب الهی رسید. مستجاب الدعوه شد؛ اما به علت هواپرستی و بسته شدن راه بصیرت وی، سقوط کرد وقتی هوای نفس، خدای انسان شد، چه توقعی از فرد برای پیمودن راه راست و جدایی از فتنه ها و باطل وجود دارد؟

۵- تکبر و خودبرتربینی

این صفت در اثر ضعف خاصی است که شخص مبتلا به آن، خود و نظریات خود را برتر از دیگران می بیند و حاضر نمی شود که از نظریات دیگران استفاده کند و بپذیرد. این حالت را بخوبی می توان در بسیاری از جوانان خام و بی تجربه مشاهده کرد که اغلب آنچنان خود را برتر از همه می پندارند که حاضر نیستند سخنی از بزرگترها بپذیرند و یا با مطالعه کتابها و آثار پیشینیان خود را از خامی بیرون آورند. بلکه با تعصب جاهلانه می خواهند همه چیز را رد کنند.

اسلام یک مکتب خدا محور است. برای اسلام گرایان دو ربوبیت قابل قبول است، ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریعی.

ربوبیت تشریعی: یعنی هر چه خدا می گوید مورد اطاعت است هیچ کس هم غیر از خدا حق قانونگذاری ندارد. باید امر و نهی او را اطاعت کرد. شیطان خدا را قبول دارد. ربوبیت تکوینی را هم قبول دارد. قیامت را هم قبول دارد، در عین حال کافرترین کافرهاست چون ربوبیت تشریعی را قبول ندارد، امر و نهی الهی را واجب الاطاعه نمی داند.

قرآن می فرماید: ما شما را آفریدیم، سپس صورت بندی کردیم، بعد به فرشتگان گفتیم: برای آدم خضوع کنید. آنها همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده

کنندگان نبود. (خداوند به او) فرمود: در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکنی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.^۱

این پایه ی خود محوری و تکبر است. ابلیس به خاطر سجده نکردن مطرود نشد. به علت خود محوری و خودخواهی و غرور رانده شد وقتی گفت: من از او بهترم! خداوند فرمود: از آن مقام و مرتبه ات فرود آی!

حضرت علی (ع) می فرمایند: از آن معامله ای که خداوند با ابلیس کرد، عبرت گیرید. آن همه اعمال نیکو و آن همه جهد و تلاش او را بی ثمر گردانید. ابلیس شش هزار سال خداوند را بندگی کرد ولی ساعتی تکبر ورزید.^۲

همان تکبر و خود محوری جلوی بصیرت او را گرفت و کور شد، ضررها را ندید، نفهمید چه می کند و دارد در برابر خدا استکبار می ورزد.

حضرت علی (ع) می فرمایند: اینها دنبال روش پیامبر (ص) نیستند قیامتی را باور ندارند، پناهگاهشان در مشکلات، خودشان هستند. هر کدام خود را پیشوای خود می دانند.^۳

۶- دنیا گرایی

نافرمانی بشر از فرامین الهی و دور شدن از خدا و صفات نیکوی الهی و نزدیک شدن به صفات شیطانی محل جنگ و جدال و حضومت و سوء تفاهمات و عدم شناخت و بصیرت و آگاهی از مقاصد یکدیگر خواهد بود. در صورتیکه اگر خود را از صفات شیطان دور بداریم و به خدا و صفات الهی بازگردیم به بهشت الهی باز خواهیم گشت، بهشتی که دارالسلام است یعنی خانه صلح و آرامش.

۱- اعراف/ ۱۲ و ۱۱

۲- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۰۶

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۸۸

خداوند بزرگ می فرمایند: «بل توترون الحیوه الدنیا و الاخره خیر و ابقی» ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید، در حالی که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.^۱

پیامبر اعظم (ص) فرمودند: دوستی دنیا ریشه همه ی گناهان و آغاز هر معصیتی است.^۲

حضرت علی (ع) فرمودند: دنیا اساس فتنه ها و ریشه ی مشکلات است.^۳

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرمایند: آگاه باشید، همانا این دنیا که آرزوی آن را می کنید و بدان روی می آورید و شما را گاهی به خشم می آورد و زمانی خشنود می سازد، خانه ی ماندگار شما نیست و منزلی نیست که برای آن آفریده و به آن دعوت شدید، آگاه باشید نه دنیا برای شما جاودانه و نه شما در آن جاودانه خواهید ماند. دنیا گر چه از جهتی شما را می فریبد ولی از جهت دیگر شما را از بدی هایش می ترساند، پس برای هشدارهایش از آن چه مغروران می کند چشم پوشید و به خاطر ترساندنش از طمع ورزی در آن باز ایستید، به خانه ای که دعوت شدید سبقت گیرید، و دل از دنیا برگیرید و چونان کنیزکان برای آنچه که از دنیا از دست می دهید گریه نکنید.^۴

نگاه حضرت علی (ع) را به باطن دنیا نظاره کنید که می فرماید: به خدا سوگند این دنیا شما در چشم من خوارتر و پست تر از استخوان خوکی است که در دست انسانی مبتلا به جذام باشد.^۵

۱- اعلیٰ ۱۶ و ۱۷

۲- حیدری، احمد، (۱۳۷۸)، مجموعه مقالات و رام، ج ۲، ص ۱۲۲

۳- غررالحکم، ص ۱۱۱

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴

۵- آیین پرواز، ج ۱، ص ۱۳۵

مقام معظم رهبری فرمودند: دنیا طلبی و مادی طلبی، کاری است که عیبِ الله زیاد و یزید می کردند ... آنها فانی می کردند، آنها می خوردند، آنها تجملات را زیاد می کردند. این دنیاگرایی بصیرت را می گیرد و انسان را کور می کند. این زرو زیورها، این جلوه ها، این لذت های دنیا، اگر چه برای شما لازم است، اگر چه شما ناچارید از آنها بهره ببرید، اگر چه زندگی شما وابسته به آن است و در این شکی هم نیست و باید آن ها را برای خودتان فراهم کنید، اما بدانید که مطلق کردن این ها و چشم بسته به دنبال این نیازها و حرکت کردن و هدف را به فراموشی سپردن، بسیار خطرناک است. این همان چیزی است که آدمی را از حق جدا می سازد و قلبش را تاریک می کند.^۱

۶- شاخه های دنیا گرایی

۱-۶ ریاست طلبی

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می آورد: طلحه و زبیر به هوس ریاست کوفه و بصره با علی (ع) بیعت کردند، ولی آن گاه که پایداری علی را در دین و تصمیم محکم و سازش ناپذیری وی را دیدند و مشاهده کردند که علی (ع) مصمم است خط اصلی حکومتش را بر مبنای کتاب و سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) قرار دهد، سر به شورش برداشتند.^۲

راز برخی از مخالفتهای بعضی از فرزندان ناصالح امامان با ائمه ی حق همین بیماری ریاست طلبی بود، آنان حق را می شناختند، ریاست طلبی پرده بر بصیرتشان کشید و آنان را در برابر ائمه حق قرار داد.

۱- در جمع نیروهای مقاومت بسیج، ۷۱/۴/۲۲

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰

مقام معظم رهبری در خصوص ریاست طلبی عمر سعد فرمودند: گفتند که به تو حکومت ری را می خواهیم بدهیم ... بعد گفتند که اگر به جنگ حسین بن علی (ع) نیروی از حاکمیت ری خبری نیست ... وقتی که آدم ازدرون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه ی دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده باشد دست و پا می لرزد ... یک شب فکر کرد، بعد گفت بله من ملک ری را می خواهم! وقتی بصیرت کور شد حاضر می شود امام خود را بکشد تا به ریاست برسد!^۱

۲-۱-۶ مال پرستی

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: برای هر امتی فتنه و امتحانی است و وسیله ی امتحان امت من مال است.

امیرمومنان علی (ع) نیز فرمودند: دوستی و محبت مال سبب فتنه هاست.^۲

امیر سخن (ع) در نهج البلاغه می فرماید: مال پیشوای تبهکاران است. تبهکاران، ارزش را تنها منحصر در مال و قدرت های مادی می دانند و با این عینک به همه چیز به همه ی افراد نگاه می کنند.^۳

فرعون به حامیاناش گفت: مگر نه این است که من از این مردی (موسی) از خانواده و طبقه پستی است ... برترم؟ اگر درست می گوید چرا دستبدهای طلا به او داده نشده است.^۴

۱- نماز جمعه تهران، ۷۷/۲/۱۸

۲- غرالحکم، ص ۳۷۶

۳- نهج البلاغه، حکمت، ص ۳۱۶

۴- زخرف/۵۳ و ۵۴

مال پرستان قوم نوح نیز به او گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند.^۱

علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: ثروت، ریشه ی شهوت هاست.^۲

مشکل هم از همین جاست. همین ریشه ی شهوت ها، مستی به بار می آورد و انسان را کور می کند و او را در برابر حق می ایستد و دیگران را هم گمراه می سازد.

۳-۱-۶ شهوت پرستی

شهوت انواع و اقسامی دارد. شهوت ریاست، شهوت ثروت، شهوت مقام، شهوت قدرت، شهوت جنسی همه در زیر عنوان دنیاگرایی جمع می شوند. منظور ما در این قسمت بندی، شهوت جنسی است.

خداوند مهربان می فرماید: «و الله یرید ان یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما» و خداوند می خواهد بر شما (به رحمت و مغفرت) بازگشت فرماید و مردم هوسناک پیرو شهوات می خواهند که شما (از راه حق و رحمت) دور و منحرف گردید.^۳

هدف آنان ایستادگی در برابر راه خدا و به آتش کشاندن انسان هاست. زندگی دنیایی بشر را نیز به آتش می کشند و اکثر نگرش های آنان را در مورد بایدها و نبایدهای اخلاقی زیر سؤال می برند. علت همه ی این تحرکات، شهوت پرستی و فساد اخلاقی است.

۱- شعر/ ۱۱۱

۲- نهج البلاغه، حکمت، ۵۸

۳- نساء/ ۲۷

پیامبر خدا (ص) می فرماید: عشق تو به یک چیز، (تو را) کور و کر می کند.^۱

امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: هر که عاشق چیزی شود، آن چیز دیده اش را کور و دلش را بیمار می کند. چنین کسی با دیده ای ناسالم می نگرد و با گوش ناشنوا می شنود. شهوت ها، خردش را از هم گسیخته و دنیا، دلش را میرانده و جانش شیفته ی آن گشته است. بنابراین بنده دنیا بنده دنیاداران است. هر جا دنیا برود، او نیز می رود و به هر سو که دنیا رو کند او بدان رو می کند.^۲

حضرت عیسی (ع) فرمودند: از نگاه به نامحرم پرهیزید که بذر شهوت را در دل می نشاند و همین برای دچار شدن انسان به فتنه کافی است.^۳

شهوت یکی از دام های شیطان است، چه شیطان های جنی و چه انسی. انسان های شرور و مفسد نیز شیطانند. آنها دارای ظاهری انسانند ولی قلوبشان، قلوب شیطانی است.^۴

شیطان های جنی به وسیله ی وسوسه به شیاطین انسی وحی می کنند و شیطان های انسی هم آن وحی را به طور مکرر و پنهانی برای اینکه فریب دهند، چون خود فریب خورده اند به همدیگر می رسانند.^۵

افرادی که گرفتار این دام گردند، دیگر عقلی برایشان باقی نمی ماند، کور و کر می شوند. در مسیر انحراف حرکت می کنند و تسلیم منحرفین می گردند.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

۳- تفسیر نور، ص ۱۶۹

۴- المیزان، ج ۷، ص ۴۹۱

۵- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۴۴

۴-۱-۶ قدرت طلبی

خداوند می فرماید: «تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقين» ما این دار (بهشت ابدی) آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزگاران است.^۱

پرهیزگاران به قدرت به عنوان یک ابزار نگاه می کنند. قدرت برای آنان هدف نیست. قدرت هم می تواند به انسان بصیرت و بینایی بدهد و هم می تواند موجب کوری و گمراهی انسان گردد. انسان پرهیزگار نگاهش به دنیا ابزاری است. این نگاه چشم را بینا، گوش را شنوا و قلب را نورانی می سازد. اگر نگاه به قدرت، هدفی و استقلالی شد، این نگاه چشم را نابینا و گوش را مسدود می سازد.

در سال ۳۸ هجری که حضرت علی (ع) مالک اشتر نخعی را به فرمانداری مصر برگزیدند و سفارش فرمودند که از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش. به مردم نگو، به من فرمان دادند و نیز فرمان می دهم، پس باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمت هاست و اگر با مقام و قدرتی که داری دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی، به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر که تو را از آن سرکشی نجات می دهد و تندروی تو را فرود می نشاند و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.^۲

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران فرمود: قدرت طلبی از هر که باشد از شیطان است، می خواهد رئیس جمهور آمریکا قدرت طلبی کند یا یک طلبه ای در مدرسه بخواد قدرت طلبی کند یا یک امام جمعه ای در مرکزی که دارد. اگر وضع این باشد که قدرت طلبی در کار بیاید و کار اینکه من این طور باید باشم، بشود، بداند که این

۱- قصص/۸۳

۲- نهج البلاغه، نامه ی ۵۳

از شیطان است ... خودخواهی همیشه اسباب این است که انسان را به فساد بکشد تمام فسادهایی که در عالم پیدا می شود از خود خواهی پیدا می شود، از حب جاه، از حب قدرت، از حب مال و از امثال این هاست و همه اش بر می گردد، به حب نفس و این «بت» از همه بزرگتر است و شکستن هم از همه مشکل تر است.^۱

همچنین فرمود: هیتلر حاضر بود تمام بشر از بین برود و خودش در آن قدرت باقی باشد، آن نژاد و بالاتر و این چیزی که در مغز هیتلر است. در مغز همه ی شما هست.^۲

امام صادق (ع) می فرمایند: بدترین شما آن کسی است که دوست دارد سروری پیدا کند، تا مردم به سویش توجه کنند و به دنبالش حرکت نمایند.^۳

۷- حسادت

پیامبر گرامی اسلام (ص) به اصحاب خود فرمودند: بترسید از دردی که در امت های پیشین بود و در میان شما پیدا است ... دین تان را نابود می کند.^۴

آن درد حسد بود ریشه ی کشته شدن هابیل به دست برادرش، حسادت قایل بود.

در قرآن می خوانیم: داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شده و از دیگر پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود) به برادر دیگری گفت: به خدا

۱- اخلاق کارگزاران در کلام و پیام امام خمینی (ره)، ص ۴۸۳

۲- صحیفه ی نور، ج ۱۴، ص ۲۴۵

۳- قمی، عباس، (۱۴۱۶ق)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، نشر اسوه، ج ۱، ص ۴۹۲

۴- همان، ج ۱، ص ۲۵۱

سوگند تو را خواهد کشت! برادر دیگر گفت: من چه گناهی دارم؟ زیرا خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد.^۱

از امام صادق (ع) که روایت شده که به دستور خدا، هابیل وصی حضرت آدم شد اسم اعظم به او آموخته شد. قایل که برادر بزرگتر بود خود را از هابیل بهتر و سزاوارتر می دانست. به همین دلیل بنا شد که هر کدام یک قربانی تقدیم کنند و از هر کس که قبول شد، او وصی حضرت آدم باشد، ولی به خاطر اخلاص و تقوای هابیل، قربانی از او قبول شد و قربانی قایل حسود و لجوج، مردود گردید. قایل از این رویداد به سختی ناراحت شد و دست به جنایتی هولناک زد و هابیل را کشت.^۲ امام صادق (ع) می فرمایند: حسد از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت های خدا به افراد سرچشمه می گیرد.^۳

حسد ایمان را می خورد، همان طور که آتش هیزم را از بین می برد.^۴

دومین شهید محراب آیت الله دستغیب فرمود: بنده در این انقلاب به همه ی مسلمین ایران این فرموده ی پیامبر را یادآوری می نمایم. بیماری حسد در شما، خصوصاً در میان اهل علم پیدا شده است که خطرناک است. مبدا به دست خود، نعمت خدا را سلب کنید.^۵

برادران یوسف، پیغمبر زاده بودند، دیدند پدرشان یعقوب به یوسف بیشتر محبت می کند، حسادت آنان را بر آن داشت که تصمیم به قتل یوسف گرفتند، ولی سرانجام او را به چاه انداختند.

۱- مائده/ ۲۷

۲- تفسیر الطیب البیان، ج ۴، ص ۳۴۲

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۷

۴- اصول کافی، ج ۲، باب الحسد، ح ۲

۵- اخلاق اسلامی، ص ۱۸۴

امام صادق (ع) حسد را آفت دین و ایمان می داند و می فرماید: افراد با ایمان غبطه می خورند ولی حسد نمی ورزند، امام منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد.^۱

۸- جهل

جهل آن است که واقعیت امر را درک نکنیم، واقعیات را در نیابیم و در پهنه ی تخیلات خویش سیر کنیم.

نبی مکرم اسلام (ص) فرمود: گرانبها ترین مردم کسی است که از همه داناستر باشد و کم بها ترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد.^۲

علی (ع) می فرماید: به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند و با گمراهی می میرند در میان آنها، کالاهایی خوارتر از قرآن نیست اگر آن را آنگونه که باید بخوانند و متاعی سود آورتر و گرانبها تر از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند و در نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نمی باشد.^۳

و در نامه ای به امام حسن (ع) می فرماید: اگر درباره ی جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد آن را به عدم آگاهی ارتباط داده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شدی و سپس علوم را فرا گرفتی، و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و خدا می داند، که اندیشه ات سرگردان، و بیش تو در آن راه ندارد، سپس آنها را می شناسی.^۴

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷

۲- سفینه البحار، ماده علم

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷

۴- همان، نامه ی ۳۱

نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است. خداوند در پاسخ او می فرماید: ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالح است، پس آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی.^۱

امام کاظم (ع) در سخنان جامعی که در باب عقل و ویژگی های آن به هشام بن حکم فرموده اند، مجموعه ی رذایل و ضد ارزش ها و صفات اخلاقی ناشایست را به عنوان سپاهیان جهل مطرح نموده اند.^۲

حضرت علی (ع) جهت تبیین دانش چقدر زیبا می فرماید: کسی که عبرت آموزد، آگاهی یابد و آنکه آگاهی یابد می فهمد و آنکه بفهمد دانش آموخته است.^۳

سخن از فهم است وقتی جهل بود، انسان دیگر فهم نیست وقتی آگاهی آمد، فهم هم می آید. انسان فهم حق و باطل را به راحتی تشخیص می دهد و به سمت حق می رود.

خداوند در آیه ی ۲۱۶ سوره بقره فرمود: چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می داند و شما نمی دانید.

اگر جهل و نادانی را بشکنیم، به سراغ حقیقت می رویم، دوست را دوست می گیریم. دشمن را دشمن می پنداریم.

راه باطل را کنار می گذاریم. اسیر فتنه نمی شویم، تابع هوای نفس و شیطان نمی گردیم، خدا را محور قرار می دهیم، بنده محبوب می شویم، قلبمان نورانی می گردد و حق را درست می بینیم.

۱- هود/۴۶

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸

۹- نژاد پرستی

افراد ایل و طائفه، خویشاوندان و همسر و فرزندان، صرف اینکه از نژاد و قوم و قبیله می باشند، نباید مورد توجه، حمایت و عنایت قرار گیرند. ملاک امتیاز در اسلام، تقواست.

خداوند بزرگ در آیه قرآن می فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا. ان اکرمکم عند الله اتقنکم» ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.^۱

خلیفه دوم حقوق لشکریان را بر اساس نژاد و قوم و قبیله پرداخت می کرد و مردم را به شناخت انساب خود دعوت می نمود.^۲

پیامبر اعظم (ص) فرمودند: علم انساب سودمند نیست، زیرا عالم به آن، نفعی نمی برد و جاهلی به آن، ضرری نمی کند.^۳

۹-۱ فامیل گرایی

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه خطاب به مالک اشتر می فرمایند: همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپا ولگرد و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ی ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمینی را واگذار مکن، و به گونه ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند ... در آن صورت سودش برای آنان و عیب و تنگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند. در ادامه می نویسند

۱- حجرات/۱۳

۲- زمینه های قیام امام حسین (ع)، ج ۱، ص ۱۶۵

۳- التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۰۰

حق را به صاحب حق هر کس که باشد نزدیک یا دور بپردازید و در این کار شکیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، اگر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز.^۱

۹-۲ خانواده محوری

خداوند بزرگ در سوره تغابن می فرماید: «یاایها الذین امنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم» ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند، از آن بر حذر باشد و اگر عفو و آمرزش و چشم پوشی کنید خدا هم بسیار آمرزنده و مهربان است.^۲

و در سوره انفطار می فرماید: «و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است.^۳ در آیه ۲۳ توبه آمده است: ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولی خود قرار ندهید و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، ستمگرند.

حضرت علی (ع) می فرمایند: سلمان از اهل بیت است.^۴

اهل بودن با حق بوده است. تابع حق باش هر کس با حق بود از او حمایت کن، صرف اینکه فرزند توست که اهل نیست همین فرزند روز قیامت از تو فرار می کند. تو از او فرار می کنی. زیبری که یک عمر تابع حق بود، بین تبعیت از فرزند او را به کجا کشاند!

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۵۳

۲- تغابن/ ۱۴

۳- انفال/ ۲۸

۴- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۳

حضرت علی (ع) می فرمایند: زیر همواره با ما بود تا آن که فرزند نامبارکش عبدالله پا به جوانی گذاشت!^۱

این شخصیت بزرگ اسلام و پسر عمومی پیامبر (ص) و علی (ع) به علت پیروی از فرزند ناخلفش، در جنگ جمل، در برابر امام خود قرار گرفت. حق را ندید کور شد و با حقیقت و رهبرش جنگید و دنیا و آخرت خود را تباه کرد.

۹-۳ شخصیت محوری

در هر جامعه ای که افراد و اشخاص معیار حقیقت قرار گرفتند باید منتظر فتنه بود. امیرمومنان علی (ع) می فرمایند: حق و باطل با میزان شخصیت افراد شناخته نمی شوند. حق را بشناس تا اهل حق را نیز بشناسی و باطل را بشناس تا اهل باطل را نیز بشناسی.^۲

آن امام همام همچنین می فرمایند: شناخت مسائل مربوط به اسلام، فقط مبتنی بر عمل این و آن نیست، بلکه نخست باید حق را بشناسی، تا در نتیجه اهل حق را نیز بیابی.^۳

این شخصیت محوری، مانع شناخت و بصیرت است.

قرآن مجید می فرماید: «و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیل» و گویند: ای خدا، ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود را کردیم که ما را به راه ضلالت کشیدند.^۴

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۳

۲- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹ش)، سیر ی در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، تهران، ص ۳۶۵

۳- نهج البلاغه، ص ۱۶۹

۴- احزاب/ ۶۷

اگر حق را معیار قرار می دادند و در دام معیار قرار دادن اشخاص نمی افتادند، گمراه نمی شدند معیار اسلام است، نه طلحه و زبیر و عایشه و دیگران.

۱۰- سطحی نگری

یکی از آفات و موانع بصیرت، سطحی نگری است. سطحی نگری یک مقوله ی معرفتی است که هدف آن، تعریف آشکارا یا پوشش خارجی آن است. نمی توان به زوایای گوناگون گزاره هایی که به گونه ای سطحی عرضه می شوند، دست یافت بلکه تنها لایه بیرونی آنها در خور دیدن است. اثر ناشایست سطحی نگری در گرفتن نتیجه های غیر واقع بینانه بازتاب می یابد. مشکل خوارج نهروان، سطحی نگری آنان بود. این مشکل در جنگ صفین نمود پیدا کرد. برخی از هواداران حضرت علی (ع) چون قرآن ها را بر بالای نیزه دیدند، گفتند ما با مسلمانان و اهل قرآن نمی جنگیم! همین نگاه سطحی، آنها را از حق جدا کرد و جبهه ای را به وجود آوردند و جنگ نهروان را علیه امیرمنان (ع) به راه انداختند. برخی از خوارج، حافظ قرآن و نماز شب خوان بودند؛ لکن با سطحی نگری در برابر حق ایستادند و گمراه شدند و عده ای را نیز گمراه کردند و از حق جدا نمودند. وقتی حقیقت وجودی معاویه را نبینند و به نیزه کردن قرآن نظر اندازند، فریب می خورند. همین معاویه پس از قتل عثمان که خود مرموزانه در آن ماجرا دخالت داشت پیراهن وی را به شام برد تبلیغات مسمومی به راه انداخت و با معرفی کردن عثمان به عنوان خلیفه مظلوم، خود را ولی دم او نامید.^۱

اگر سطحی نگری نبود، اینان دچار سردر گمی و انحراف نمی شدند. سطحی نگری جلوی بصیرتشان را گرفته و آنان را کور کرده است حق را نمی بینند و راه را اشتباه می روند.

۱ - خامنه ای، سید علی، (۱۳۸۸)، کالبد شکافی فتنه، دفتر حفظ و نشر آثار، ص ۷۳

« کتاب نامه »

- ۱- قرآن مجید، ترجمه فولادوند
- ۲- نهج البلاغه، شرح ابن میثم، (۱۴۰۹)، مؤسسه الاعلمی، بیروت
- ۳- ترجمه فیض الاسلام، (۱۳۷۸ش)، انتشارات فقیه، چاپ چهارم، تهران.
- ۴- ترجمه و تصحیح محمد عبده، مؤسسه الأعلمی، بیروت.
- ۵- ترجمه محمد، دشتی، (۱۳۸۰) انتشارات تهذیب، چاپ دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ۶- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (۱۳۷۸ق) دارالحیاه الکتب العربیه.
- ۷- امام سجاد(ع)، (۱۳۷۵)، صحیفه سجادیه، ترجمه عبدالصمد آیتی، سروش، تهران -
- ۸- ابن بابویه، ابوجعفر، (صدوق)، (بی تا)، الامالی، مؤسسه البعثه، قم.
- ۹- (۱۳۹۸ق) توحید، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، قم.
- ۱۰- (۱۴۱۴ق) الخصال، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ چهارم، قم.
- ۱۱- (۱۳۶۷ش) من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران.
- ۱۲- (۱۳۷۳ش) عیون اخبار الرضا(ع)، به تصحیح علی اکبر غفاری، نشر صدوق تهران.
- ۱۳- ابن فارس، احمد، (۱۳۸۹ق) معجم مقاییس اللغه، مکتبه المصطفی البابی، چاپ دوم. بیروت
- ۱۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۰ق)، لسان العرب، دارصادر، چاپ اول. بیروت

- ۱۵- اسحاقی، سید حسین، (۱۳۸۵ش) جام عبرت، موسسه بوستان کتاب، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه. چاپ چهارم، قم
- ۱۶- بی آزار شیرازی، عبدالکریم، (۱۳۶۲ش)، شناخت از دیدگاه قرآن، انتشارات بعثت. قم
- ۱۷- پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۶۰ش)، نهج الفصاحه، انتشارات جاویدان، تهران
- ۱۸- تحریریه ی موسسه فرهنگی شمس الشموس، (۱۳۸۶)، افلاکیان خاک نشین، موسسه فرهنگی شمس الشموس تهران.
- ۱۹- تمیمی آمدی، عبدالو احد، (۱۳۸۰ش)، غررالحکم و دررالکلم، شرح و ترجمه رسولی محلاتی، دفتر فرهنگ اسلامی، تهران.
- ۲۰- جوادی آملی، عبد...، (۱۳۸۶ش)، حکمت علوی، دفتر نشر معارف قرآن، قم
- ۲۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبد الغفور، دار العلم للملایین، بیروت
- ۲۲- حرانی علی بن شعبه، (۱۴۰۴)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، موسسه ی نشر اسلامی، قم
- ۲۳- خُر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسایل الشیعه، ال البيت، قم.
- ۲۴- حسن زاده، صادق و طیار مراغی، محمد، (۱۳۷۸ش)، اسوه عارفان، انتشارات آل علی، قم
- ۲۵- حسن زاده، صادق، (۱۳۸۲ش)، ثواب الاعمال، انتشارات ارمغان طویی، تهران
- ۲۶- حسینی، سید مرتضی، (بی تا)، تفصیلی بر عوام و خواص (حق و باطل)، انتشارات فرهنگ قرآن، اصفهان.

- ۲۷- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، تفسیر اثنا عشری، انتشارات میقات، چاپ اول، تهران.
- ۲۸- حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق)، تفسیر انوار درخشان، کتاب فروشی لطفی، تهران
- ۲۹- حیدری، احمد، (۱۳۷۸)، مجموعه مقالات ورام، انتشارات روز نامه جمهوری اسلامی، تهران
- ۳۰- خاتمی، سید احمد، (۱۳۷۳ش)، رسالت خواص، انتشارات دانشگاه، چاپ دوم، تهران.
- ۳۱- خامنه ای، سید علی، (۱۳۸۸)، کالبد شکافی فتنه، دفتر حفظ و نشر آثار آیه الله خامنه ای، تهران
- ۳۲- خانی، رضا و ریاضی، حشمت الله، (۱۳۷۲ش)، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباد، مرکز چاپ و انتشارات پیام نور، تهران
- ۳۳- خمینی، روح ا... (۱۳۸۶) صحیفه نور، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران
- ۳۴- خویی، ابوالقاسم، (۱۴۰۲) منهاج البراعه، دارالاحیاء، بیروت
- ۳۵- دستغیب شیرازی، عبد الحسین، (۱۳۷۶ش)، گناهان کبیره، دفتر انتشارات اسلامی، قم
- ۳۶- رازی، محمد شریف، (۱۳۷۴ش)، کرامات صالحین، نشر حاذق، چاپ اول، قم.
- ۳۷- راغب اصفهانی، حسین محمد بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الشایعه، چاپ اول.

- ۳۸- راوندی، قطب الدین، (۱۴۰۶ق)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، کتاب خانه ی آیه ا.. مرعشی، چاپ اول، قم.
- ۳۹- رحیمی نیا، مصطفی، (۱۳۸۶)، المنجد، انتشارات صبا، چاپ سوم، تهران
- ۴۰- رضایی، مهدی، (۱۳۷۵) پاسداری از دین، انتشارات فرهنگی اجتماعی بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی، چاپ اول، قم
- ۴۱- سماوی، محمد، (۱۳۷۷)، ابصار العین، مرکز الدراسات الاسلامیه، قم
- ۴۲- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۴ق)، الدر المنثور، دارالفکر، بیروت.
- ۴۳- شریعتمداری، جعفر، (۱۳۸۷ش)، شرح و تفسیر لغات قرآن، موسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد.
- ۴۴- شعرانی، ابو الحسن، (۱۳۹۸ق)، نثرطوبی، نشر اسلامی، تهران
- ۴۵- صادقی ارزگانی، محمد امین، (۱۳۸۴)، جلوه های عرفانی نهضت حسینی، بوستان کتاب، قم
- ۴۶- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲)، پرتوی از قرآن، شرکت های انتشار، چاپ چهارم، تهران.
- ۴۷- طاووس، علی بن موسی، (۱۳۸۷)، لهوف، مکتبه الحیدریه، نجف
- ۴۸- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، المیزان فی التفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، قم.
- ۴۹- طبرسی، فضل بن محمد، (۱۴۰۶ق) مجمع البیان فی التفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت
- ۵۰- (۱۳۷۷)، جوامع الجامع، مترجمان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد.

- ۵۱- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۸ق)، تاریخ طبری، موسسه الاعلمی، بیروت
- ۵۲- طریحی، فخرالدین، (۱۴۰۸ق)، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، تهران.
- ۵۳- طبیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸)، تفسیر اطیب البیان، انتشارات اسلام، چاپ دوم، تهران
- ۵۴- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰ش) تفسیر عاملی، انتشارات صدوق، تهران
- ۵۵- عبدالمقصود، عبدالفتاح، (۱۳۵۱) امام علی (ع)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران
- ۵۶- عقاد، عباس محمود، (بیجا) شخصیت علی (ع)، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات ساحل، تهران
- ۵۷- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۴)، ترتیب کتاب العین، انتشارات اسوه، قم
- ۵۸- فرشیلر، کورت، (۱۳۷۸)، امام حسین (ع) و ایرانیان، ترجمه ذبیح ... منصوری، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، تهران.
- ۵۹- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر صافی، انتشارات صدر، چاپ دوم، تهران.
- ۶۰- فیومی، احمد بن محمد، (۱۹۸۷م)، المصباح المنیر، مکتبه لبنان، بیروت.
- ۶۱- قرائتی، محسن، (۱۳۸۴ش)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، چاپ سوم، تهران.
- ۶۲- قریشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، قم
- ۶۳- (۱۳۷۷ش)، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، چاپ سوم، تهران.

- ۶۴- قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۸۷)، تفسیر قمی، منشور المکتبه الهدی، قم.
- ۶۵- قمی، عباس، (۱۴۱۶ق) سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، نشر اسوه، قم
- ۶۶- کاشانی، فتح الله، (۱۳۷۵) تنبیه الغافلین و تذکره العارفین، دارالکتب الاسلامیه، قم
- ۶۷- کاشفی سبزواری، کمال الدینحسین بن علی، (۱۳۲۷) مواهب علیه، کتاب فروشی اقبال، تهران
- ۶۸- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۱ق)، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، تهران
- ۶۹- مترجمان، (۱۳۷۷)، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد
- ۷۰- متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، موسسه الرساله، بیروت.
- ۷۱- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، دارالاحیاء التراث العربی، موسسه الوفاء چاپ سوم، بیروت.
- ۷۲- محدث، سید جلال الدین، (۱۳۸۰) شرح غررالحکم و درر الکلم، دفتر فرهنگ اسلامی، تهران
- ۷۳- محدثی، جواد، (۱۳۸۱ش)، پیامهای عاشورا، انتشارات تحسین، چاپ دوم، قم.
- ۷۴- محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۶۲) میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم
- ۷۵- (۱۳۷۷)، اخلاق مدیریت، انتشارات دارالحديث، چاپ سوم، قم.
- ۷۶- (۱۳۸۸)، فرهنگنامه بصیرت، دارالحديث، ترجمه حمید رضا شیخی، قم.

۷۷- مراغی، محمود، (۱۳۸۰)، اسوه ی عارفان، به همراه صادق حسن زاده انتشارات آل علی (ع)، قم

۷۸- مرکز رسیدگی به امور مساجد، (۱۳۸۸ش)، بصیرت از بطن دین تا باطن دنیا، دفتر مطالعات و پژوهشهای قم.

۷۹- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۶)، موسسه آموزشی امام خمینی (ره)، قم

۸۰- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱)، گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، چاپ دوم، تهران

۸۱- (۱۳۶۳)، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، تهران

۸۲- (۱۳۷۶)، ده گفتار، انتشارات صدرا، تهران

۸۳- (۱۳۷۹)، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، تهران.

۸۴- (۱۳۷۹)، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، تهران

۸۵- (۱۳۸۷)، حکمت ها و اندرزها، انتشارات صدرا، تهران

۸۶- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم، تهران

۸۷- مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۱ق)، الارشاد، موسسه آل البيت، بیروت.

۸۸- مقرر، عبدالرزاق، (۱۳۹۴ق) مقتل الحسین (ع)، مکتبه بصیرتی، قم

۸۹- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تحقیق بابایی، دارالکتب الاسلامیه، قم

۹۰- ملا صدرا، صدر الدین، (۱۴۰۶ق)، ترجمه شواهد الربوبیه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۶۸

۹۱- منور، محمد، (۱۴۰۸)، اسرار التوحید، انتشارات علمیه الاسلامیه، تهران

- ۹۲- موسسه ی تحقیقاتی فرهنگی اهل بیت (ع) ، (۱۳۷۸ش) ، فریادگر توحید ، انصاری ، قم
- ۹۳- موسسه فرهنگی قدر ولایت، (۱۳۷۷ ش)، عاشورا و عبرتها، انتشارات حوزه، چاپ اول، قم
- ۹۴- مهیار، رضا، (۱۴۰۰)، فرهنگ ابجدی، انتشارات الاسلامیه، تهران
- ۹۵- میر سلیم، سید مصطفی، (۱۳۷۵ش)، دانش نامه جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ دوم، تهران.
- ۹۶- نجفی خمینی، محمد جواد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر آسان، انتشارات اسلامیه، چاپ اول، تهران.
- ۹۷- نعیم آبادی، غلامعلی، (۱۳۷۶)، آسیب شناسی خواص، انتشارات سروش مهر، قم.
- ۹۸- نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسایل، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم.
- ۹۹- وثوقی، منصور، (۱۳۷۴)، مبانی جامعه شناسی، انتشارات خردمند، بهمراه علی اکبر نیک خلق.
- ۱۰۰- هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۳)، فرهنگ قرآن، بوستان کتاب، چاپ اول، قم.